آداب المُضیفین و زادالآکلین

تألیف: سلطان محمود بن محمد بن محمود
(گویا از نیمهٔ دوم قرن نهم)
به کوشش: ایرج افشار

رسائل ۷

میراث مکتوب ۱۸۸

علوم و معارف اسلامی

۲

سرشناسه	:	سلطان محمود بن محمد، قرن ۱۰ ؟ ق.
عنوان و نام پدیدآور	:	آداب المضیفین و زادالاکلین / تألیف سلطان محمود بن محمد بن محمود؛ به کوشش ایرج افشار.
مشخصات نشر	:	تهران: مرکز پژوهشی میراث مکتوب، ۱۳۸۸.
مشخصات ظاهری	:	بیست و شش، ۹۸، 5 ص.
فروست	:	میراث مکتوب؛ ۱۸۸. رسایل؛ ۷
شابک	:	۲۸۰۰۰ ریال: 978-964-8700-78-7
وضعیت فهرست‌نویسی	:	فیپا
موضوع	:	سفره ـ آداب و رسوم اسلامی
موضوع	:	سفره ـ آداب و رسوم ـ احادیث
موضوع	:	اخلاق اسلامی
شناسه افزوده	:	افشار، ایرج، ۱۳۰۴ ـ
شناسه افزوده	:	مرکز پژوهشی میراث مکتوب
رده‌بندی کنگره	:	BP ۲۵۲ / ۸ س ۲ آ ۱۳۸۸
رده‌بندی دیویی	:	۲۹۷/۶۳۵
شماره کتابشناسی ملی	:	۱۸۴۲۶۴۹

آداب المُضیفین و زادالآکلین

تألیف

سلطان محمود بن محمد بن محمود

(گویا از نیمهٔ دوم قرن نهم)

به کوشش

ایرج افشار

آداب المُضیفین و زاد الآکلین

●

تألیف

سلطان محمود بن محمد بن محمود

(گویا از نیمهٔ دوم قرن نهم)

●

به کوشش

ایرج افشار

●

ناشر

میراث مکتوب

●

مدیر تولید: **محمد باهر**

●

ترجمه مقدمه به انگلیسی **مصطفی امیری**

●

مدیر فنّی و امور چاپ: **حسین شاملوفرد**

●

حروفنگار و صفحه‌آرا: **سیما اداره‌چی**

●

چاپ اوّل: ۱۳۸۸هش

●

شمارگان: ۱۵۰۰نسخه

●

بها: ۲۸۰۰تومان

●

شابک: ۷ـ۷۸ـ۸۷۰۰ـ۹۶۴ـ۹۷۸

●

چاپ: **نقره آبی؛** صحافی: **سیاره**

نشانی مرکز: تهران، خیابان انقلاب اسلامی، بین خیابان دانشگاه و ابوریحان، ساختمان فروردین، شماره ۱۳۰۴، طبقهٔ دوم، واحد ۹، شناسهٔ پستی: ۱۳۱۵۶۹۳۵۱۹، صندوق پستی: ۵۶۹ ـ ۱۳۱۸۵، تلفن: ۶۶۴۹۰۶۱۲، دورنگار: ۶۶۴۰۶۲۵۸

نشانی فروشگاه مرکزی: تهران، خیابان انقلاب اسلامی، روبروی دانشگاه تهران، پاساژ فروزنده، شماره ۲۱۷، تلفن: ۶۶۹۵۵۸۹۵

E-mail: tolid@MirasMaktoob.ir

بسم الله الرحمن الرحیم

دریایی از فرهنگ پرمایهٔ اسلام و ایران در نسخه‌های خطی موج می‌زند. این نسخه‌ها، در حقیقت، کارنامهٔ دانشمندان و نوابغ بزرگ و هویت‌نامهٔ ما ایرانیان است. بر عهدهٔ هر نسلی است که این میراث پرارج را پاس دارد و برای شناخت تاریخ و فرهنگ و ادب و سوابق علمی خود به احیا و بازسازی آن اهتمام ورزد.

با همهٔ کوششهایی که در سالهای اخیر برای شناسایی این ذخایر مکتوب و تحقیق و تتبّع در آنها انجام گرفته و صدها کتاب و رساله ارزشمند انتشار یافته هنوز کار ناکرده بسیار است و هزاران کتاب و رسالهٔ خطی موجود در کتابخانه‌های داخل و خارج کشور شناسانده و منتشر نشده است. بسیاری از متون نیز، اگرچه بارها به طبع رسیده، منطبق بر روش علمی نیست و به تحقیق و تصحیح مجدّد نیاز دارد.

احیا و نشر کتابها و رساله‌های خطی وظیفه‌ای است بر دوش محققان و مؤسسات فرهنگی. مرکز پژوهشی میراث مکتوب در راستای این هدف در سال ۱۳۷۴ بنیاد نهاده شد تا با حمایت از کوشش‌های محققان و مصححان، و با مشارکت ناشران، مؤسسات علمی، اشخاص فرهنگی و علاقه‌مندان به دانش و فرهنگ سهمی در نشر میراث مکتوب داشته باشد و مجموعه‌ای ارزشمند از متون و منابع تحقیق به جامعهٔ فرهنگی ایران اسلامی تقدیم دارد.

اهمیت و ضرورت احیا و انتشار رساله‌های خطی ما را بر آن داشت تا در کنار آثار منتشر شده به انتشار این گونه رساله‌ها به صورت مستقل بپردازیم و مجموعه‌ای ارزشمند در موضوعات مختلف در اختیار محققان و پژوهشگران قرار دهیم.

مرکز پژوهشی میراث مکتوب

با یاد دکتر یوسف میر

پزشک انسانی مقام و آداب‌دان

و پیشکش به فرزندان او

جرّاحان نامور و دوستان روزگار مدرسه

دکتر علی محمد میر و دکتر محمد علی میر

فهرست مندرجات

گـزارش

در آن بساط که منظور میزبان باشد
شکم‌پرست کند التفات بر مأکـول
(سعدی)

این رسالهٔ پارسی‌نبشت که شـاید در نـوع خـود یگـانه بـاشد تألیـف نـویسندهٔ ناشناخته‌ای است. مؤلف خود را در خطبه، سلطان محمود بن محمد بن محمود نامیده است. تا کنون نشانی و خبری از او به دست نیاورده‌ام ولی از اشرافی که بر کتابهای معتبر قدما داشته و بدانها استناد جسته، خوب مشخص است که «مردی ملّا» بوده است. مجموعهٔ اطلاعات مندرج درین رساله خوب می‌نماید که مؤلّف در محیط فرهنگی ماوراءالنهر پرورش یافته زیرا بیشتر به نوع کتبی که در آن خطّه رواج می‌داشته ارجاع داده است و آن هم از اهمّ متون کهن.

او این رساله را به نام خواجه جمال‌الدین عطاءاللّه پـرداخـته. ایـن شـخص کـه بـه مناسبت عنوان «خواجه» می‌تواند صاحب مقام دیوانی بوده باشد به مانند مؤلّف پیرو یکی از سلسله‌های متصوّفه می‌بوده است. زیرا از او به عبارت «سرخـیل حـلقهٔ فـقرا، اعنی جناب قدوة العارفین، محبّ الفقراء و المساکین» نام برده شده است (صص ۲ ـ ۳).

اما مُراد سلسله‌ای که مؤلّف چند بار از او به عنوان «مخدومی» یا «مـخدومی

مولوی» یاد می‌کند برای من عارف گمنامی است به نام صفی‌الدین شیخ علی صوفی که در زمان تألیف این رساله درگذشته بوده است. به همین مناسبت همه جا از او با دعاهای مربوط به درگذشتگان یاد می‌شود. نامهای خواجه جمال‌الدین عطاءالله و مخدومی مولوی و صفی‌الدین شیخ علی صوفی و شیوهٔ نگارش متن یادآور کسی است که در قرن دهم می‌زیسته است و اگر یکی از مآخذ او را که کتاب سراجیّه (فتاوی) تألیف عالم بن علا (قرن سوم هجری) باشد ناظر به تلخیصی بدانیم که از آن در قرن نهم شده بود و بیشتر به تاتارخانیّه شهرت دارد در چنین صورت باید زمان تألیف این کتاب را اواخر قرن دهم هجری بدانیم. امّا چون مؤلف در متن، نام کتاب مورد استناد خود را به عنوان سراجیّه آورده است محتمل است نظرش به همان متن اصلی (قرن سوم) بوده است. درین صورت قضیه فرق می‌کند. ناچار با توجه به سایر منابع مؤلف که متأخرترین همه از مؤلفی درگذشتهٔ ۷۵۸ (سیر سعدالدین) می‌باشد تألیف کتاب می‌تواند نزدیکتر به این زمان بشود ولی زبان نوشته چنان نیست. اگر چه در فهرست‌نگاری کتابخانه کتابت نسخه از قرن هشتم دانسته شده است.

نام کتاب در خطبه مصرّحاً آداب المضیفین و زاد الآکلین است. ولی در صدر صفحهٔ اوّل فرد دیگری به احتمال نام رساله را «رسالة فی باب الضیف والضیافة و المیزبان» قید کرده است که قطعاً نامی برساخته و برافزوده و «من درآوردی» از سوی چنان کسی است. تصور می‌شود نباید ارتباطی با مؤلّف داشته باشد.

نام کتاب به خوبی گویای موضوع آن است. یعنی در اخلاق و آداب خوردن و مهمانی رفتن و مهمانی کردن است. درین کتاب آنچه بر قلم مؤلّف رفته است اغلب بر اساس مبانی و موازین و معیارهای مذکور در کتب احادیث و احکام و فتاوی و مآخذ و معارف دینی و قسمتی هم مبتنی بر امّهات عمدهٔ متون متصوّفه است.

منابعی که از آنها ذکر می‌کند (نزدیک به پنجاه تا) از کتب مؤلفان اهل سنّت و مخصوصاً بیشتر بر مذهب حنفی و گاه شافعی است. بنابراین مؤلّف پای‌بندی به

طریقهٔ حنفیّه داشته و در چنان مشرب و محیط می‌زیسته است. قرینهٔ نسبةً قوی که درین باره می‌توان بیان کرد ذکر عقیدهٔ خاصّ شافعی در مورد قابل تملیک بودن غذا است. اما مؤلّف آن نکته را به گونه‌ای آورده است که دلالت دارد بر این که خود پیرو آن طریقه نیست. زیرا نوشته است «پیش علمای شافعیّه تملیک است». (ص ۶۴)

درین رساله احکام و آداب آن مذاهب مندرج ساخته شده است. فهرستی ازین کتابها در پایان تنظیم شد و چون همه آثاری است که مربوط به پیش از سال ۹۵۶ هـ است می‌توان زمان میان‌سالی مؤلّف را با توجّه به زبان و سبک نگارش رساله اواخر قرن دهم دانست.

تاکنون ازین کتاب همین یک نسخه شناخته شده و آن نسخه در کتابخانهٔ آیةاللّه مرعشی در قم نگاه‌داری می‌شود[1]. خطّ نسخه نسخ است و نسخه جزو مجموعه‌ای است به شمارهٔ ۱۳۲۱۲/۱۵ و در اوراق ۲۰۷ ب تا ۲۵۰ ب آن قرار دارد. (خریداری سال ۱۳۷۸). از حضرت آقای دکتر سیدمحمود مرعشی سپاسگزارم که عکسی از آن را به من مرحمت کردند.

□

چون در زمینهٔ آداب خوردن و نوشیدن از نظر مطالعهٔ تاریخ اجتماعی و پی‌بردن به گونه‌های زندگی روزانه ضرورت به بررسی و سنجش در متون مشهود است چاپ کردن هرچه ازین گونه نوشته‌ها به دست آید، به هر صورت و ازآن هرگروه و تیره‌ای که باشد مفید تواند بود. به همین ملاحظه است که این رسالهٔ مستند چاپ می‌شود.

درین نوشته بجز احکامی که دربارهٔ حلال و حرام بودن نوع طعامها آمده تعیین شبهه‌ها در مورد طعامهایی ایراد شده است که از راه غصب، ظلمه، سلاطین، عطیّه،

---

۱. فهرست آنجا، جلد ۳۳ (قم ۱۳۸۴)، صص ۳۹۷ - ۳۹۸. (رسالهٔ یکم این مجموعه مورخ ۹۴۱ است) درین چاپ سعی شده است که حتی‌المقدور رسم‌الخط کاتب حفظ شود از قبیل «درو»، «ازین». ولی گاهی آنها را به صورت امروزین نوشته است که همان‌طور نقل شده است.

هدیه، تحفه، وظایف، عشر، خراج، بیت‌المال برآمده و ساخته شده باشد. نیز مطالب گوناگونی در آداب دست شستن، لیسیدن انگشت، خلال کردن، صحبت داشتن به هنگام غذا خوردن (از جمله حکایات صالحان را گفتن) در بردارد. حتی نوشته است که خاموش بودن بر سر سفره فعل مجوس است (ص ۶۱). و طرز همکاسگی با دیگران و طرز تعارف نسبت به بزرگ و کوچک بر سر سفره و ادب غذا برداشتن از سفره و رویّه‌ای که صاحب‌خانه باید نسبت به خادم سفره رعایت کند و نوشتن نام غذاها بر کاغذ برای اطلاع مهمان ـ که می‌تواند مورد اعجاب باشد (زیرا یادآور رسوم درباری و اعیانی فرنگ است) ـ در آن مندرج است که شاید همهٔ آنها را نتوان یکجا و در یکی از کتب اخلاق یا آداب مذهبی یافت. درین متن به نگاه‌داشت پاکیزگی توجه مخصوص شده است. از جمله آنکه پاک کردن دست را حتی به مندیل شخصی منع کرده، آداب دست شستن میان جمع و طرز آب ریختن را به گویایی آورده و حتی اشارتی به مرسوم مجوس کرده است که نباید به آن‌گونه رفتار کرد.

مطالبی هم جای‌جای از آن به دست می‌آید که مربوط به قلمرو فرهنگ مردم (عامه) است، مانند اینکه خوردن غذا را اوّل به نان باید آغاز کرد و سپس نمک. طبعاً و قطعاً سنتی بوده است بسیار کهن که هنوز در میان بعضی از طوایف ایرانی رعایت می‌شود و ترتیبی است کُنانه، شناخته و پسندیدهٔ بشری.

این نکته را هم نباید فراموش کرد که مباحث مربوط به حرام و حلال در طعام و رعایت جوانب فقهی در اغلب متون فقه ذیل اَطعِمه و اَشرِبه یا کتاب ولیمه هست و از اهمّ آنها تذکرات شیخ طوسی (درگذشته به سال ۴۶۰) در النهایه است که خوشبختانه ترجمهٔ کهن فارسی هم از آن در دست است. مراد کتاب هفتم به نام «الأطعِمة والأشرِبة» است که باب سومش آداب خوردن و نوشیدن است.

شاید آداب الطعام شهاب‌الدین احمد بن عماد بن یوسف مصری شافعی (درگذشته به سال ۸۰۸) نیز در همین مقوله باشد و من آن را ندیده‌ام و هنوز نمی‌دانم که نسخه‌اش را کجا می‌توان یافت.

اما در عدّه‌ای از متون اخلاقی و تدبیر منزل به زبان فارسی این مباحث آمده است. حتی درکتابهایی که زمینهٔ داستانی دارد هم می‌توان شواهد خوبی استدراک کرد. به طور مثال باب آداب خوردن در رکن معاملات احیاءالعلوم و کیمیای سعادت محمّد غزالی، باب یازدهم قسم دوم از جوامع الحکایات عوفی (قرن هشتم) است که «فضیلت ضیافت» عنوان دارد و بیست و هفت حکایت در آن مندرج است، یا فصل سیزدهم از انیس الناس تألیف شجاع (ظاهراً شیرازی) در سال ۸۳۰ هـ. که «در آداب مهمانی و شرط آن» نام دارد. باز از همین مقوله است «فصل فی الاضیاف و الاطعام و اصناف الطعام» درکتاب «همه فن حریف» شبستان نکات و گلستان لغات در باب هفتم آن تألیف یحیی سیبک فتاحی نیشابوری (درگذشتهٔ ۸۵۲)، یا مقالهٔ چهارم ازکتاب شیرین و خواب‌آور محبوب القلوب (از اواخر قرن دهم) تألیف برخوردار بیک فراهی ترکمان که عنوانش «آداب فواید ضیافت» است.

□

با آوردن یادداشت دربارهٔ قصیده‌ای که در آن آداب و معایب میزبانی و مهمانی به طُرفگی مطرح است این نوشته را به پایان می‌آورم.

نام سرایندهٔ قصیده مُطهّر کره‌ای است از مردم هندوستان (درگذشته به سال ۷۹۱ هـ.). تصویر این قطعه از نسخهٔ چاپی را فاضل گرامی آقای نادر مطلبی کاشانی که از آن آگاه می‌بود به من لطف کرد.

شاعر درین قصیدهٔ پنجاه و سه بیتی موجود چهل و دو عیب رفتاری مهمان و سیزده عیب کرداری میزبان را بیان کرده است. ولی بر روی هم ابیات مربوط به چهل و نه عیب در چاپ فاضل هندی دیده می‌شود و اکنون درین‌جا کمتر، به مناسبت آنکه ابیات معیوب غیر قابل تصحیح را نیاوردم. دلپسندم آن بود که تمام قصیده را به صورت پیوست در پایان می‌آوردم ولی چون طبعی[1] که از آن هست مغلوط و گاه نامفهوم است و نسخه‌بدلهای زیر صفحه هم هیچ کمکی نمی‌کند،

---

۱. دیوان مطهّر، ترتیب و تصحیح دکتر عبدالرزاق، کتابخانهٔ شرقی خدابخش، ۱۹۹۸.

ابیاتی از آن را که درست می‌نماید یا کمتر عیب دارد درین‌جا برای آگاهی می‌آورم. امیدوارم فضلای هندوستان عکس نسخه‌ها را بفرستند تا در موقعی دیگر سراسر آن را به چاپ برسانم.

قصیدهٔ مطهّر کره‌ای

پنجاه و پنج عیب شمردست ز اهل خوان
کاندر کتاب نزهة...[1] کند بیان
زان جمله عیبهاست چل دو از آن ضیف
باقی از آن.... سیزده عیب میزبان
بشنو کنون اسامی اصحاب آن عیوب
تا چون بدانی آن نکنی باز...
حکّاک آن بود که بخارد به پشت دست
تن را به پیش از آن که برد دست سوی نان
دقّاق آن بود که چو خوان در میان نهند
پیش از همه رود بنشیند فراز خوان
لفّاف آن بود که ز هر نان نواله‌ای
پیچد برای خویشتن، نه از بهر میهمان
نفّاخ آن که لقمهٔ سوزان برآورد
وانگه دمد نفس که کند... در بنان
ممتّد آن بود که کند دست خود دراز
در کاسه‌ای که دور بود سخت از آن مکان

---

۱. نقطه‌چینها مواردی است که کلمه مخدوش و نامشخص بوده است.

مـصّاف آن کـه چـون نگـرد اسـتخوان و مـغز
گـه کـوبدش بـه دست، گـهی نـوشد از لبـان
لمّـــاس آن بـــود کـــه بـــلیسد مـــیان اکـــل
انگشـــتهاش، تـــا بـــبرد چـــربی از مـــیان
بـــــقّار آن بـــــود، پـــی لیســـیدن لبش
هـــر دم چـــو گـــاو پـــیر بـرون آورد زبـان
... آن کـــه خـــنده زنـــد ســخت کـز دهـــانش
خـــائیده نـــان بـــریزد و لقــمه شـود عـیان
دفّـــاع آن کـــه لقـــمه نـــهد در دهـــن بـزرگ
وانگـــه بـــرد بـــه قـــوّت انگشت در کـران
مـــعطاش آن کـــه لقـــمه بـرآرد بـه کـلّه‌ای
پس آب نـــوشد و خـــورد آن لقــمه بـعد آن
... کســـی است کـه حـق هـمسایه در طـعام
نـارد بـه جـای، خـوب نـدارد بـه پـیش خـوان
عـایب کسـی بـود که کند عـیب چـون زنـی
کـین شـور و آن بـیمزه، آن خـام، آن دُخـان
بـــر کـــاسه‌ها کـــند بـــه حـــیل گـردنش دراز
از بـــیم آن کـــه تـــر نشــود درع و طـیلسان
وانگـــه... آن کـــه ز نـــان چـــمچه آکـــند
تـــا خـــوردنی بـدان خـورد آن مـرد نـاتوان
وانگـــه مـــنقّط آن کـه کـند از ســرشکِ آش
آلوده جـــامه‌ها و رخ و ریش پُـــر نشـــان

وانگه مبلّغ آن که نخائیده لقمه‌ها
هر دم فرو برد که بود معده را زیان
وانگه مخرّب آن که چو در کاسه دست زد
هیچ اندرو رها نکند جز که استخوان
وانگه مسابق آن که یکی لقمه در دهان
دیگر به دست ساخته دارد همان زمان
وانگه طفیل، آن که ز ناخوانده می‌رود
دنبال مهتری که به قهرش دهد امان
باز آن مدمّع است که چون لقمه گرم خورد
آب آیدش به دیده و سوزد دل و دهان
باز آن مقطّع است که چون لقمه شد بزرگ
بُرّد به نیم و باز درش افکند همان
باز آن مشلّع است که چون مرغ و میوه خورد
آن استخوان و خسته[1] نهد پیش دیگران
باز آن مبعّع است که چون در سخن شود
بعبع کند که لقمه بود در دهن کلان
باز آن مفرّحی است که از خوان نواله‌ای
بر اهل خصم[2] خانه دهد کایدش روان
باز آن کسی بود متثاثل که دیر کرد
چندان [در] انتظار شود، خلق در فغان

---

۱. (= هسته).

۲. شاید: خیل.

... آن بود که چو مردم کشید دست
دستش بود به مائده در کار همچنان
هر دم به جانبی نظری ملتفت کند
کاید ز در طعام به خوان، چون برند[1] خوان
چون عیب میهمان چل و دو تمام شد
عیب آنِ میزبان که بود سیزده، بخوان
اول محدّث آنکه ز گفتار...
مشغول دارد از خورش اکل...
پس مشتکی که در بر مهمان کند حدیث
نایابی طعام و گرانیِّ کاردان
زان پس موحّش آن که کند در حضور ضیف
تندی و خشم بر خدم و خیل بیکران
زان پس منقّی آن که کشد پیش میهمان
چیزی قلیل و بر همه چیزست...
عصّاص آن که بر سر خوان، آب خوردنی
حاضر نکرده باشد و بیم اوفتد به جان
زان پس موخّر آن که نخست آش بر کشد
واخر برای خاص... زعفران

ناگفته نگذرم که پیش از این رساله‌ای به نام مجالس الاحباب / مهمانیه نوشتهٔ عبدالفتاح موسوی مراغه‌ای از دانشوران و شعرای دورهٔ قاجاری (احتمالاً دورهٔ محمد شاه) در آداب مهمانی و میزبانی مربوط به عراق و خراسان و آذربایجان را در

---

۱. شاید.

آینهٔ میراث شمارهٔ ۲۴ (بهار ۱۳۸۳) به چاپ رسانیده‌ام که بیشتر جنبهٔ آدابی و تشریفاتی دارد و مندرجاتش برین موازین است:

مجلس اول: در ترغیب و تحریض بر دعوت مهمان

مجلس دویم: در مذمت بخل و مدح احسان و ترک ضیافت و انقسام ضیافت

مجلس سوم: مجلس علما و فضلا

مجلس چهارم: مجلس حکام و سلاطین

مجلس پنجم: مجلس وزرا و ارباب قلم و ارباب مناصب

مجلس ششم: مجلس اعِزّه و اهل ثروت

مجلس هفتم: مجلس اواسط‌الناس

خاتمه در بیان احوالی که متعلق به خود مهمان است.

معرّفی کوتاه مآخذ مؤلّف

آداب [المریدین]: ابوالنجیب عبدالقاهر سهروردی درگذشتهٔ ۵۶۳

احیاء العلوم: محمّد غزالی درگذشتهٔ ۵۰۵

اذکار نووی موسوم به حلیة‌الابرار (حدیث): محیی‌الدین یحیی نووی شافعی درگذشتهٔ ۶۷۶

ارشاد: عبدالله بن محمّد بن ابی‌بکر قلانسی نسفی (اوایل قرن ششم)*

انس التائبین: احمد نامقی، پیر جام درگذشتهٔ ۵۳۶

اوراد: بهاءالدین زکریا: شناخته نشد (برای من) مگر منظور همان کتاب مشهور حدیث امام محیی‌الدین ابی زکریا نووی شافعی درگذشتهٔ ۶۷۶ باشد که ذیل اذکار نووی یاد شد.

بستان [العارفین]: ابولیث سمرقندی درگذشتهٔ ۳۷۵

بیان الاحکام: شناخته نشد (برای من)

---

* . این کتاب در سالهای اخیر شناخته شد. دکتر عارف نوشاهی متن روشنی از آن را در سلسلهٔ انتشارات میراث مکتوب انتشار داده است (تهران ۱۳۸۵).

تاریخ یافعی (یا) مرآة الجنان: ابو محمّد عبدالله یافعی یمنی درگذشتهٔ ۷۶۸
تحفة الصلوات، یک بار هم به نام تحفه آمده، ولی نمی‌تواند تألیف حسین کاشفی سبزواری واعظ شیعه به فارسی و تألیف ۷۹۹ باشد. به قرینه منظور کتاب دیگری است که شناخته نشد.
تفسیر تیسیر [التیسیر فی التفسیر]: محتملاً از ابوالقاسم عبدالکریم قشیری شافعی درگذشتهٔ ۴۶۵ یا از نجم‌الدین ابی حفص عمر نسفی درگذشتهٔ ۵۳۷
الجامع الصحیح = صحیح
حیرة الفقهاء: عبدالغفار بن لقمان کردری حنفی درگذشتهٔ ۵۶۲
خزانه (نامشخص): شاید [خزانة الفتاوی] از آن طاهر بن احمد بخاری سرخسی درگذشتهٔ ۵۴۲
خلاصه (نامشخص) شاید خلاصة الفتاوی از طاهر بن احمد بخاری درگذشتهٔ ۵۴۲
رسالهٔ قشیری: ابوالقاسم عبدالکریم قشیری شافعی درگذشتهٔ ۴۶۵
زاهدی: به قنیة‌المنیة مراجعه شود.
سراجیّة [فی الفتاوی] از عالم بن علاء حنفی (قرن سوم ـ معجم المؤلفین) همان است که تلخیصش به تاتارخانیّه و زادالمسافر شهرت دارد و به دستور تاتارخان توسط امام ابراهیم بن محمّد حلبی (درگذشتهٔ ۹۵۶) خلاصه شده است.
سنن ابن ماجه (حدیث): ابوعبدالله محمّد بن قزوینی درگذشتهٔ ۲۷۳ که بعداً توسط چند تن در قرون مختلف به تلخیص و تحریر جدید درآمده است.
سنن نسائی معروف به السنن الکبیر: از ابوعبدالرحمن احمد نسائی درگذشته ۳۰۳ و پس از او به تلخیص و تحریرهای دیگر درآمده.
سیر سعدالدین (نسخه: سعیدالدین) کازرونی: مراد سیرة‌النبی است به نام المنتقی فی السیر که مؤلف در کشف الظنون سعیدالدین محمّد بن مسعود است درگذشتهٔ ۷۵۸
شرح اسماءالله (مخدومی): تألیف مُراد مؤلف: شیخ صوفی‌الدین علی.
شرح صحیح بخاری: ابن حجر عسقلانی درگذشتهٔ ۷۵۲
شرح مختصر وقایه ← وقایه
شرح مسلم: صحیح مسلم از مسلم بن حجاج نیشابوری

شرعة [الاسلام]: رکن الاسلام محمّد امام زادهٔ حنفی درگذشتهٔ ۵۷۳
شعب الایمان: حافظ احمد بن حسین شافعی بیهقی خسروجردی درگذشتهٔ ۴۵۸. نام کتابش جامع المصنف فی شعب الایمان هم ذکر شده.
شمایل [النبی]: محمّد ترمذی درگذشتهٔ ۲۷۹
صحیح بخاری = الجامع الصحیح ابوعبدالله محمّد بخاری درگذشتهٔ ۲۵۶
صحیح مسلم = الجامع الصحیح ابوالحسین مسلم درگذشتهٔ ۲۶۱
عوارف المعارف: شهاب‌الدین ابوحفص عمر سهروردی درگذشتهٔ ۶۳۲
فتاوی ظهیری معروف به الفتاوی الظهیریه: از ظهیرالدین ابوبکر محمّد قاضی بخاری حنفی درگذشتهٔ ۶۱۹
فتاوی قاضی‌خان: فخرالدین حسن اوزجندی فرغانی درگذشتهٔ ۵۹۲
فردوس (نامشخص): ظاهراً فردوس الاخبار در حدیث از ابوشجاع شیرویه همدانی دیلمی درگذشتهٔ ۵۰۹
قنیة [المنیة علی مذهب ابی حنیفه]: ابوالرجاء نجم‌الدین مختار زاهدی حنفی درگذشتهٔ ۶۵۸
قوت القلوب: ابوطالب محمّد مکی درگذشتهٔ ۳۸۶ در تصوف
کتاب ابن السنی: احمد بن محمّد دینوی محدث که سنن نسائی را مختصر کرد درگذشتهٔ ۳۶۴
کنز السنن: شناخته نیست (برای من)
کنزالعباد [فی شرح الاوراد]: شهاب‌الدین سُهروردی درگذشتهٔ ۶۳۲
کیمیای سعادت: محمّد غزالی درگذشتهٔ ۵۰۵
مثنوی مولانای بلخی درگذشتهٔ ۶۷۲
مختار الفتاوی (نامشخص): شاید المختار فی فروع الحنفیة از ابوالفضل مجدالدین عبدالله حنفی موصلی درگذشتهٔ ۶۸۳
مختصر وقایه: وقایة الراویة فی مسائل الهدایة از برهان الشریعة محمود محبوبی حنفی درگذشتهٔ حدود ۶۷۳
مشکوة: سه بار از آن یاد شده است. می‌تواند مشکوة الانوار محمد غزالی باشد.

مضمرات: از شروح مختصر قدوری (جامع المضمرات). مختصر قدوری از ابوالحسین احمد قدوری بغدادی حنفی درگذشتهٔ ۴۲۸

ملتقط: ظاهراً الملتقط فی الفتاوی الحنفیة از ناصرالدین ابوالقاسم محمّد حسینی سمرقندی درگذشتهٔ ۵۵۶

منهاج العابدین: محمّد غزالی درگذشتهٔ ۵۰۵

میزان الاعتدال [فی نقد الرجال]: حافظ شمس الدین ابوعبدالله محمّد ذهبی درگذشتهٔ ۷۴۸

نوادر الفتاوی: شناخته نشد (برای من)

واقعات حسامی: موسوم به الاجناس از حسام‌الدین عمر بخاری حنفی درگذشتهٔ ۵۳۶

وقایه: شرح مختصر وقایه دیده شود.

هدایه (نامشخص): شاید فی الفروع از برهان الدین علی مرغینانی حنفی درگذشتهٔ ۵۹۳

ینابیع (نامشخص): شاید از ابوالقاسم احمد بن حسین بیهقی حنفی درگذشتهٔ ۴۵۸

□

شایسته است که از کوشش‌های دوست فاضل گرامی آقای محمد باهر و همکارانشان بانوان زهرا طاوسی و معصومه حسینی از ویراستاران مرکز پژوهشی میراث مکتوب سپاسگزاری کنم که در بهبود متن مرا یاری داده‌اند.

هفدهم مرداد ۱۳۸۶

ایرج افشار

[illegible]

رساله فی آداب الضیف والضیافة قال المسکین نادر

بسم الله الرحمن الرحیم والاعتصام بکرمه العمیم

حمد نعمتهای حق گوییم نخست . تا شود این نامه با نامش درست

شکر منعم نیز واجب می‌شناس . ورنه بگشاید در خشم و هراس

شکر جان نعمت و نعمت چو پوست . زانکه شکر آرد ترا تا کوی دوست

شکر میکن مر خدا را در نعم . نیز میکن شکر و ذکر خواجه هم

حمد بی حد رازقی را که غذاء خلوت نشینان مجالس ذوق از خوان
عطاء اوست و شکر بی عد خالقی را که برات نوای بی نوایان محافل شوق
را از دیوان قضاء اوست حکیمی که بحکمت کامله لقمهٔ سفلی ظلمانی
ممد قوای علوی نورانی گردانید کریمی که بقدرت شامله طعمهٔ شهوانی را
معاون قوای روحانی ساخت سبحانک لا احصی ثناء علیک انت
کما اثنیت علی نفسک رباعی آنجا که کمال کبریای تو بود
عالم نمی از بحر عطای تو بود . ما را چه حد حمد و ثنای تو بود
هم حمد و ثنای تو سزای تو بود . و صلوات نامعدود و تحیات
نامحدود نثار بارگاه سلطان مهمان سرای رسالت میزبان عالیشان رسالت

تصویر صفحهٔ اوّل نسخهٔ خطی

محزون نباشد که حق سبحانه هر دیناری را صد هزار عوض دهد
روایت کنند که ملکی است در آسمان که در حق منفقان
این منادی میکند که بیت کای خدایا منفقان را تو اینک دا
هر درم شان را عوض ده صد هزار ؛ و یقین باید دانست که هرچه
در دست اوست فانیست و آنچه در راه خدای تعالی صرف نموده
باقی است بحکم کریمه. مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ
و در ترمذی از [illegible] رضی الله عنها روایت کرده که شاتی بکشتند
پس رسول صلی الله علیه و سلم فرمود که چه باقی مانده از شاة
من گفتم که باقی نمانده مگر شانه رسول صلی الله علیه و سلم
فرمود که تمام باقی مانده مگر شانه حق سبحانه
مذاق جان همگنان را بحلاوت انفاق شیرین
کناد و همه را توفیق نعمت مهمانداری
رفیق گرداناد بحرمة محمد
و آله الامجاد

تصویر صفحهٔ آخر نسخهٔ خطی

آداب المُضیفین و زاد الآکلین[1]

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحمنِ الرَّحیمِ وَ الْاِعتصام بکرَمهِ العَمیم

حمد نِعمتهای حق گویم نخست — تا شود این نامه با نامش درست
شکر منعم نیز واجب می‌شناس — ورنه بگشاید درِ خشم و هراس
شکر جانِ[2] نعمت و نعمت چو پوست — زان‌که شکر آرد ترا تا کوی دوست
شکر می‌کن مر خدا را در نِعَم — نیز می‌کن شکر و ذکر خواجه هم

حمد بی‌حدّ رازقی را که غذای خلوت‌نشینان مجالس ذوق از خوان عطای اوست، و شکر بی‌عدّ خالقی را که برات نوای بی‌نوایان محافل شوق از دیوان قضای اوست.

حکیمی که به حکمت کامله لقمهٔ سفلی ظلمانی را ممدّ قوای علوی نورانی گردانید،

---

۱. اگرچه نام کتاب در خطبه چنان آمده است و از آنجا در عنوان آورده شد، ولی در آغاز نسخه و پیش از بسم الله... عنوان دیگری (رسالة فِی بَابِ الضَّیفِ وَ الضِّیَافَةِ وَ الْمِیزبان) برای آن (ظاهراً از سوی دیگری) الحاق شده است.

۲. اصل: کذا، شاید خوان نعمت.

کریمی که به قدرت شامله طعمهٔ شهوانی را معاون قوای روحانی ساخت.
سُبْحَانَکَ لا أُحصِی ثَنَاءً عَلَیْک أَنْتَ کَمَا أَثْنَیْتَ عَلَی نَفْسِکَ.

رباعی

آنجا که کمالِ کبریای تو بود   عالم نمی از بحر عطای تو بود
ما را چه حد حمد و ثنای تو بود   هم حمد و ثنای تو سزای تو بود

و صلوات نامعدود و تحیّات نامحدود نثار بارگاه سلطان مهمان‌سرای رسالت، میزبان عالی‌شأن بساط [۲۰۷ ب] با انبساط نبوّت، عالی‌شأنی[۱] که قرص قمر بر سفرهٔ زنگارین زَرَک نشان آسمان شکستهٔ بنان معجز بیان اوست،

ملیح نشانی که طبقچهٔ زرّین آفتاب عالمتاب نمکدان خوان نوال و احسان اوست،

پاک فرجامی که کواکب طاس فلک جام مایدهٔ پر فایدهٔ با احتشام اوست،

عالی‌مقامی که طبقات سموات طباق مطبخ انعام و اکرام اوست،

بیت

در بزم احتشام تو سیّاره هفت جام   وز مطبخ نوال تو افلاک نه طبق

صلّی اللّه علیه و علی آله و أصحابه و رفقائه و أحبّائِه، و سلّم تسلیماً کثیراً.

اما بعد بر رای ارباب صفا و ضمیر منیر اصحاب ذکا مخفی نیست که متابعت خواجهٔ کاینات ـ علیه أفضل الصلوات و أکمل التحیّات ـ سرمایهٔ حصول جمیع سعادات و وسیلهٔ وصول به تمامی مرادات است.

لاجرم عالی‌جناب سعادت ایاب، مظهر صفات ربّانی، مُظْهِر اخلاق سبحانی، صاحب ذکر و فکر و وِرد و دعا بلکه سر خیل حلقهٔ فقرا، أعنی جناب قدوةالعارفین،

---

۱. اصل: شان.

محبّ الفقراء والمساکین، معین عباداللّه خواجه جمال الملّة والدین عطاءاللّه ـ متّعنا اللّه بلقائِه و أدام برکات بقائِهِ ـ به برکت صحبت و صحّت ارادت و نسبت به عالی‌حضرت ولایت منقبت شیخ الشیوخ الأعظم مرشد طوائف الأمم، قطب دایرهٔ فلک استقامت، مدار آسمان [۲۰۸ الف] شریعت، مرکز دایرهٔ طریقت، محیط نقطهٔ حقیقت، موضح رموز ارباب انتباه، کاشف اسرار اهل اللّه،

بیت

آن لقـــای او جــواب هــر ســؤال مشکل از وی حلّ شده بی قیل و قال

أعنی شیخنا و أستادنا و علیه اعتمادنا و استنادنا،

بیت

صــوفی صــافی‌دل عــالی‌جناب کاشف اسـرار خـدا بـی‌حجاب

المختص بإفاضة الولایة من اللّه العلی صفی الملّةِ و الحقیقة و الدین **شیخ صوفی علی** ـ رَوّح اللّه تعالی روحه و نوّر ضریحه ـ که در سلوک شیوهٔ استقامت و رعایت طریقهٔ متابعت و احیای سنت حضرت رسالت ـ علیه أفضل الصلوات و أکمل التحیّات ـ یگانهٔ جهان و متفرّدِ زمان بوده‌اند.

جناب خواجهٔ مشارٌ إلیه همگی همّت و تمامی امنیت را در عادت و عبادت صرفِ متابعت آن حضرت کرده، در باب ریاضات این طایفه و مجاهدات این طبقه و کارسازی ضعفا و عجزه دقیقه‌ای نامرعی نمی‌گذارد.

و چون به مقتضای فحوای کریمهٔ ﴿و یُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَی حُبِّهِ مِسْکِیناً وَ یتِیماً وَ أَسِیراً﴾ علی‌الدوام مایدهٔ احسان و انعام و خوان عطا و اکرام گسترانیده، حاتم وار منادی مهمانخانهٔ نعمت و دعوت بی‌منّت وی ندای عام به گوش خواص و عوام رسانیده این ندا می‌کرد که:

شعر

«و خــبزی مُــباحٌ لِـمَنْ قَـدْ أکَـل [۲۰۸ ب] وَ دَاری مُنَاخٌ لِمَن قَدْ نَزَلْ»

یعنی:

بیت

طعام ما مباح انس و جان است　　　سرا بهرِ نزول میهمان است

ازین فقیر بی بضاعت و حقیر بی استطاعت، شکستهٔ غم فرسوده **سلطان محمود بن محمّد بن محمود** - بصّره اللّه بعیوب نفسه و جعل یومه خیراً من أمسه - که به عزّتِ خدمت و شرف ملازمت عالی حضرت مخدومی - قدّس سرّه - مشرّف گشته و بعضی از سنن و آداب مجلس رفیع ایشان اطلاع یافته، و از لفظ مبارک ایشان شنیده بود استدعا نمود به تألیف رساله‌ای که جامع آداب و سنن مهمانداری و ضیافت باشد، اشارت فرمود:

برحسب اشارت شریفه طریفهٔ المأمور معذورٌ منظور داشته این رساله که مسمّی به آداب المضیفین و زاد الآکلین گشته سمت تحریر یافت مشتمل بر پنج باب.

مأمول از مکارم اخلاق و مراسم اشفاق مقرّبان مهمانسرای قدس و ساکنان مجالس انس آنکه چون بر خوان مواهب احسان مهمان شده، حلاوت شربت ﴿عَيْناً يَشْرَبُ بِهَا الْمُقَرَّبُونَ﴾ کام جان ایشان شیرین گردانند، جامع این رساله را از گوشهٔ خاطر فرونگذارند و به دعای خیر یاد آورند، و التُّکلانُ فِی جمیع الأحوال علی المهَیمِنِ الکبیر المتعال.

باب اوّل

در بیان معنی حلال و حرام به حسب فتوای فقها و تقوای ارباب هدی و فضیلتِ [۲۰۹ الف] حلال خوردن و فواید آن، و مذمّت حرام خوردن و وعید آن و مراتب ورع و تقوی

بدان أیّدک اللّه و إیّانا که اساس سلوک سالکان و مدار نجات طالبان و وصول به اشرف احوال و حصول اصلح اعمال منوط به لقمهٔ حلال است، و حق سبحانه در خلال کتاب حمید به جلال خطاب مجید عبید خود را به خوردن حلال می‌فرماید: ﴿کُلُوا مِنَ الطَّیِّباتِ و اعْمَلُوا صَالِحاً﴾، یعنی: از حلالها بخورید و عملهای صالحه کنید، امر فرموده: اوّلاً به خوردن طیّبات و ثانیاً به اعمال صالحات، و درین اشارت می‌تواند بود. بدان که مدار اعمال صالحات بر خوردن طیّبات است.

و رسول ـ صلَی اللّه علیه و سلم ـ فرموده که عبادت ده جزو است. نه جزو آن طلب حلال است و طلب کردنِ فریضه است بر هر مسلمانی. قالَ رسولُ اللّه ـ صلعم ـ: «طَلَبُ الْحَلالِ فَرِیضَةٌ عَلی کُلِّ مُسْلِمٍ»، و در حدیث دیگر وارد شده که «طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِیضَةٌ عَلَی کُلِّ مُسْلِمٍ». بعضی از محققان برآنند که مراد ازین

علم، علمِ حلال است و حرام.

و بدان که در حلال طیّب علما را خلاف است. در تفسیر تیسیر آورده که حسن بصری ـ رحمه اللّه ـ گفته که حلال طیّب آن است که روز قیامت از وی سؤال نکنند و آن از مأکول و ملبوس و مسکن آن مقدار است که آدمی را از آن چاره‌ای نباشد. [۲۰۹ ب]

قَالَ رَسُولُ اللّهِ ـ صلعم ـ إنَّ اللّهَ وَهبَ لابنِ آدمَ مَا لَابُدَّ مِنْهُ ثَوْبٌ یواری عَورتَهُ وَ خبُزٌ یردّ جَوْعَتَهُ وَ بَیْتٌ کَعشّ الطیر. فقیل یا رسول اللّه و کیفَ الملح. فقال الملحُ ممّا یُحاسَبُ فِیهِ، یعنی: به درستی که حق سُبحانه بخشیده آدمی را و حساب نخواهد کرد به چیزی که وی را از آن چاره نیست؛ جامه‌ای که بپوشد عورت او را و طعامی که دفع کند جوعت او را و مسکنی که دفع کند از وی سرما و گرما را.

پس بعضی از اصحاب سؤال کردند که یا رسول اللّه چگونه است حال نمک. رسول ـ صلعم ـ فرمود که نمک حساب کرده خواهد شد.

و ابن عبّاس ـ رضی اللّه عنه ـ گفته است که حلال طیّب آن است که آن را مطالبهٔ عباد نباشد در دنیا و عتاب و عقاب مولی نباشد در عقبی.

و بعضی گفته‌اند: الحلالُ مَا أفتاکَ المُفتِی أَنَّهُ مُبَاحٌ وَالطِّیِّبُ مَا أفتاکَ قلبُکَ، أَنَّهُ لَیْسَ فِیهِ جُنَاحٌ. یعنی: حلال آن است که مُفتی فتوی دهد ترا که آن حلال است، و طیّب آن که دلِ تو گواهی دهد که تصرّف آن بی وبال است.

و بعضی گفته‌اند که حلال آن است که عالمان اهل فتوی گویند درو قصوری نیست، و طیّب آنکه زاهدان اهل تقوی گویند درو فتوری نیست.

سهل بن عبداللّه گوید: حلال آن است که در حاصل کردن آن [۲۱۰ الف] به خدای تعالی عاصی نشود، و طیّب آن که در حصول آن هیچ گونه معصیت واقع نشود.

و همو گوید که حلال صافی آن بود که اندرو خدای را فراموش نکند.

و در بیان حرام نیز علمای اعلام را کلام است. بعضی گفته‌اند: هرچه متیقّن شود که منهیٌ‌عنه است در شرع لِذاته یا به واسطهٔ غیر. مثلِ آن که مِلک غیر باشد حرام

محض است، و آنچه متیقّن نباشد که منهیٌّ عنه است در شرع ولیکن غالب ظنّ بر آن است که منهیٌّ عنه است شرعاً شبهه است.

و جمعی از علما گفته‌اند: هرگاه متیقّن شود با غالب ظنّ حرام محض است؛ زیرا که غلبهٔ ظنّ حکمِ علم یقین دارد در بسیاری از احکام، و شبهه آن است که علامت حلّ و حرمت درو متساوی باشد و یکی از طرفین حلّ و حرمت به دیگری ترجیح نداشته باشد.

و بدان که اجتناب از حرام محض واجب است و اجتناب از شبهه از ورع است و تقوی.

و امام همام حجّة الاسلام فخرالأنام ابوحامد محمّد الغزالی ـ روّح اللّه فِی الجنَّةِ درجته المعالی ـ در منهاج العابدین که آخرین مصنّفات آن عالی صفات است این قول را اقرب اقوال داشته.[1]

تنبیه: بباید دانست که آدمی مأمور نیست به خوردن چیزی که در علم خدای تعالی حلال بود، زیرا که [۲۱۰ ب] طاقت کس بدان وفا نکند. بلکه مأمور است به خوردن چیزی که در علم وی حلال بود و بر حرمت آن علامتی ظاهر نباشد.

دلیل برین آن که رسول ـ صلعم ـ از مطهرهٔ مشرکی[2] وضو ساخت و امیرالمؤمنین عمر ـ رضی اللّه عنه ـ از سبوی زن ترسایی طهارت کرد.

و اگر تشنه بودندی آب نیز خوردندی و پلید خوردن حلال نبود، و غالب آن بود که دست ایشان پلید بود. بنابر آنکه مردار و خمر می‌خورند، لیکن چون در علم ایشان پلید نبود و پلید ندانستند به ظاهر طاهر فرا گرفتند.

و صحابهٔ کبار ـ رضوان اللّه علیهم أجمعین ـ چون به شهری رسیدندی بی تفحّص طعام خریدندی و معامله کردندی، با آن که در روزگار دزد و رباخواره و خمرفروش بودندی.

---

۱. اصل: کذا، شاید دانسته. ۲. اصل: مشترکی.

اگر سؤال کنند که در باب انعام سلاطین زمان و جوایز و وظایف و سایر اموال ایشان چه می‌گویی، جواب آن است که درین مسئله علما را خلاف است. در خلاصه و بعضی دیگر از کتب فقه آورده[اند] که اگر غالب مال عطاکننده حرام است سزاوار نیست قبول هدیه و مهمانی وی و خوردن طعام وی مادام که خبر نکند که آن هدیه و آن طعام حلال است.

و اگر غالب مال عطاکننده حلال است در قبول هدیهٔ وی و خوردن لقمهٔ وی باکی نیست مادام که [۲۱۱ الف] ظاهر نشود حرمت آن.

و هم در خلاصه از شیخ ابوالقاسم الحکیم ـ رحمه اللّٰه ـ روایت کرده که یکی بود که وظایف سلطان می‌گرفت و از برای جمیع حوایج خود قرض می‌کرد و از آن جایزه و وظیفه قرض باز می‌داد، و حیله در امثال این اموال آن است که اوّلاً نسیه بخرد، پس از آن از آن مال باز دهد.

و از امام ابویوسف ـ رحمه اللّٰه ـ مروی است که از امام اعظم سؤال کردم از حیلهٔ این اموال، به طریق مذکور جواب فرمود.

و نیز از امام اعظم ـ رحمه اللّٰه ـ سؤال کردند از خوردن طعام سلاطین و ظلمه و گرفتن هدیه و وظیفهٔ ایشان جواب فرمود که سزاوار آن است نزد آخذ و آکل آن تحرّی کند. اگر در دل وی افتد که حلال است بگیرد و اگر حلّیت آن در دل وی قرار نگیرد، نگیرد و نخورد.

و در [فتاوی] قاضی‌خان آورده که اگر سلطان پیش کسی طعامی حاضر سازد اگر نمی‌داند که غصب کرده یا می‌داند که خریده آن را، حلال است خوردن آن.

ولیکن جمعی از علما گفته‌اند که سزاوار نیست که فقیه طعام سلطان خورد هرچند حلال باشد؛ زیرا که موجب فتنهٔ عوام می‌گردد.

و بعضی دیگر از علما برآنند که هر چیزی که حرمت آن معیّن و متیقّن نیست گرفتن آن رواست مر غنی و فقیر را و مؤاخذهٔ آن متعلّق به عطاکنندهٔ آن است؛ زیرا

که رسول ـ صلعم ـ قبول فرموده هدیهٔ مُقوقس مِلِک اسکندریه را.

و نیز امام بخاری روایت کرده که [۲۱۱ ب] آن حضرت ـ صلعم ـ دِرع مبارک به رهن یهودی کرده و سی من جو به جهت عیال حمیده خصال قرض فرموده، با وجود آن که در شأن یهود ورود یافته که ﴿أکّالونَ لِلسُّحتِ﴾. یعنی: سُحت حرامی است که حلال نیست کسب آن خورندها[1] مر حرام را. فامّا چون حرمت اموال ایشان متیقّن نیست انتقاع ازان مباح است.

و امام غزالی در منهاج العابدین آورده که جمعی از صحابهٔ عظام مثل ابوهریره و ابن عبّاس و ابن عمر ادراک ایام ظلم ظلمه کرده‌اند و هدیه و عطیّهٔ ایشان گرفته‌اند.

و در کیمیا[ی سعادت] مذکور است که عبداللّه مبارک را وکیلی بود به وی نوشت از بصره که شنیده‌ام که با کسانی معامله کرده‌ای که ایشان با سلاطین و حکّام معاملت می‌کنند. اگر جز با سلاطین معاملت ندارند با ایشان معاملت مکن، و اگر با دیگران نیز معاملت می‌کنند با ایشان معاملت روا باشد. پس معلوم شد که انعام و عطایای حکّام و معامله با سایر انام مادام که حرمت آن متیقّن نگردد مباح لاکلام است.

و جمعی دیگر از علما برآنند که هرچه حرمت آن متیقّن نباشد حلال است مر فقرا و علما و جمعی را که امری از امور دین وابسته بدیشان است چون قاضی و مفتی و غیر ذلک نه اغنیا را، و مرین جماعت را در برگرفتن این اموال و تصرّف در آن وبال نیست، زیرا که این اموال اگر مِلک شاه است این طایفه را چه گناه است، و اگر اموال غنایم و عشر و خراج است [۲۱۲ الف] این طبقه را به آن احتیاج است. پس از حقّ خود می‌گیرند.

و حجّة الاسلام از امیرالمؤمنین علی ـ کرّم اللّه وجهه ـ روایت کرده که فرموده که هر کس درآید در اسلام طایعاً و بخواند قرآن را ظاهراً، بر والی لازم است که از بیت‌المال هر سال آن کس را دویست درم نقره و در روایتی دینار زر سرخ اعطا کند،

---

۱. اصل: کذا. شاید: خوردنیها.

و اگر در دنیا ادا نکند در عقبی جواب خواهد گفت و به آن مؤاخذه خواهد یافت، و ظاهر این روایت آن تقاضا می‌کند که میان فقیر و غنی در اخذ تفاوت نباشد.

و در کتب فقه مثل ملتقط[1] و غیره مسطور است که واجب است بر سلطان که اعطا کند طالب علم و کسانی را که امور دین بدیشان وابسته است هر سال مبلغ دویست دینار از طلای احمر به اعیاد، و اگر در دنیا مؤدّی نشود در عقبی مطالبه و مؤاخذهٔ آن خواهد یافت.

و بدان که طعام بازاریان و هدیه و تحفهٔ ایشان و سایر برادران و جمعی که قلّتِ نظر ایشان در باب معاملات و کم‌اهتمامی در صدق محاورات و مکالمات و عدم اجتناب از مفاسد بیع و شری و احتراز ناکردن ایشان از مکاسب ربا مجملاً محقّق و معلوم است مادام که علامت حرمت در آن به تفصیل ظاهر نباشد و این جماعت به صلاح و مستورالحال باشند، در خوردن طعام ایشان و قبول هدیه و تصدّق ایشان باکی نیست. چنانچه در مصنّفات امام حجّة الاسلام مسطور است.

و ملاحظه کردن فساد زمان [۲۱۲ ب] و حکم کردن به حرمت اموال اخوان از قبیل سوءظن است به حال مسلمانان و همهٔ مسلمانان به نسبت یکدیگر به حسن ظنّ مأمورند.

بر رای ارباب دانش پوشیده نماند که آنچه به تفصیل سمتِ تحریر یافت نظر بر فتوی و ظاهر شرع است. زیرا که مدار ظاهر شرع شریف بر سهولت و آسانی است. قالَ رَسولُ اللّهِ ـ صلّی اللّه علیه و سلّم ـ بُعِثْتُ بِالْحَنیفیة السَّمحة السَّهلة.

فامّا حکم تقوی و باطن شرع که عبارت است از ورع آن است که هیچ چیز از هیچ کس نگیری و تصرّف ننمایی مگر بعد از تحقیق تمام و تفتیش لاکلام تا آن که مبرهن و معیّن گردد که طیّب است و حلال و درو شبهه نیست به حالی از احوال، و این مقام

۱. اصل: ملتقط. می‌باید الملتقط فی الفتاوی الحنفیه تألیف امام ناصرالدین ابو القاسم محمد بن یوسف السمرقندی درگذشته ۵۵۶ منظور باشد که در سال ۵۴۹ گرد آورد و حاجی خلیفه متذکر آن است.

در غایت صعوبت و شِدّت است و مدار این مقام بر تحمّل مشقّت و محنت است.

و بعضی از محققان گفته‌اند. الأَمْرُ عَلَی الْمُتَّقِینَ أَضْیَقُ مِنْ عَقْدِ التِّسعِینَ. و ازین جهت بسیاری از اهل ورع از متقدّمان و متأخّران در جبل لبنان و غیر آن ساکن و متوطّن گشته از کثرت و انبوهی محترز شده‌اند و به گیاه و میوه‌های کوهی قناعت نموده‌اند.

و در حدیث وارد شده که حقّ سبحانه فرموده که شرم دارم از متورّعان که حساب کنم با ایشان روز قیامت.

فی معنی التقوی و الورع

بدان که در معنی تقوی و ورع [۲۱۳ الف] این طایفه را اختلاف است. بعضی گفته‌اند: الوَرَعُ تَرْکُ مَا یُرِیبُکَ وَ نفی مَایعیبکَ. یعنی: ورع ترک کردن چیزی است که درو شکّ است و ریب و نفی کردن امری که موجب شین است و عیب، یعنی متخلّق شدن به اوصاف حمیده و صفات پسندیده.

و بعضی دیگر گفته‌اند: الوَرَعُ النَّظَرُ فِی المَطعَم وَ اللّباسِ وَ تَرک مَا بِهِ بَأْسٌ. یعنی: ورع تأمل کردن و ملاحظهٔ تمام نمودن است در لقمه و کسوت که از شوب شُبهه خالی و از دغدغهٔ حُرمت عاری باشد، و ترک کردن چیزی که عندالله موجب عقوبت و عندالناس سبب ملامت گردد.

و بعضی گفته‌اند: الورع مجانَبَةُ الشُّبَهاتِ وَ مَراقَبَةُ الخَطَرات. یعنی: ورع اجتناب کردن است از شبهات و پاسبانی کردن و نگاه داشتن دل را در سفر و حضر از خواطر خیر و شرّ.

و مراتب ورع پنج است:

اوّل

ورع عموم مسلمانان است و آن آن است که هرچند فتوای شرع آن را حرام دارد

از آن دور و یا نفور باشند و این کمترین درجات و فروترین مقامات است، و هر که ازین ورع دست بدارد عدالت ندارد و وی را فاسق گویند و عاصی خوانند.

دوم

ورع نیک‌مردان و صالحان است که هرچه مفتی گوید حرام نیست ولیکن درو شبهتی باشد، از آن دست بدارد و تصرّف ننماید. [۲۱۳ ب].

سیم

ورع پرهیزگاران یعنی متّقیان است و ایشان گروهی‌اند که آنچه او را نه حرمت باشد و نه شبهت، بلکه از مباح مطلق و حلال متفق است دست بدارند به توهّم آن که مبادا در حرمتی یا شبهتی درافتند.

و رسول ـ صلعم ـ فرمود که بنده به درجهٔ متّقیان نرسد تا آن گاه که از چیزی که بدان هیچ باک نبود دست بدارد از بیم آن که بدان باک بود.

و امیرالمؤمنین ابوبکر صدّیق ـ رضی اللّه عنه ـ گوید از هفتاد گونه حلال دست بداشتم از بیم آن که مبادا در یک حرام افتم.

و امیرالمؤمنین عمر را ـ رضی اللّه عنه ـ زنی بود که وی را به غایت دوست داشتی. چون خلافت به وی رسید زن را طلاق داد از بیم آن که نباید در منکری شفاعت کند و خلاف وی نتواند کرد.

چهارم

ورع صدّیقان است و ایشان جماعتی‌اند که از چیزی که به حلالی مقرّر باشد و به حرامی منجر نشود، ولیکن در سببی از اسبابِ حاصل شدنِ آن معصیتی رفته باشد محترز و مجتنب باشند. مانند آن که بِشر حافی ـ رحمه اللّه ـ آب نخوردی از جویی که سلطان کنده بودی، و گروهی انگور نخوردندی از باغی که از جوی سلطان آب خورده بودی، و جمعی در راه حج از حوضها که سلاطین ساخته بودند آب نخوردندی. ضعیفه‌ای دوک می‌رشت [چون] مشعلهٔ سلطان می‌بردند [۲۱۴ الف]

باز ایستاد تا در آن روشنایی نرشته باشد.

ذوالنون مصری را ـ رحمه اللّه ـ چند روز در زندان محبوس ساختند چیزی نخورد. زنی بود پارسا که به وی ارادتی داشت. [چون] از آن حال وقوف یافت از ریسمان حلالِ خود جهت وی طعامی مهیّا ساخته فرستاد، ازان طعام نخورد. بعد از آن آن زن با وی گفت که دانستی که ازکسب حلال خود طعام فرستادم چرا نخوردی. گفت از آن جهت که بر طبق ظالمی بود، یعنی دست زندانبان.[۱]

در ترجمهٔ رسالهٔ امام قُشَیری ـ رحمه اللّه ـ آورده که حق سبحانه به موسی ـ علیه السّلام ـ وحی فرستاد که هیچ بنده‌ای به هیچ چیزی به من تقرّب نیابد چنانکه به ورع.

ابوهریره ـ رضی اللّه عنه ـ گوید که اهل ورع همنشینان خدای تعالی خواهند بود.

گویند مقداری مُشک از غنایم به نزد عمر عبدالعزیز ـ رحمه اللّه ـ آوردند. دماغ از شنیدن بوی آن فرا گرفت و گفت منفعت این بوی است، همهٔ مسلمانان درین شریکند، من تنها نشنوم.

ابوبکر ورّاق گوید ـ رحمه اللّه ـ که در تیهِ بنی‌اسرائیل پانزده روز مانده بودم. چون به کنار آمدم یکی از لشکریان فرا پیش آمده شربت آبی به من داد بخوردم. تاریکی آن تا سی سال با من بماند.

رابعه را پیراهنی پاره شده بود به روشنایی چراغ سلطان بدوخت. [۲۱۴ ب] به روزگاری دلش گُم شد. تا در یادش آمد آن درز بازکرد تا دل بازیافت.

مِسْعَر ـ رحمه اللّه ـ گفته نمی‌شناسم درین روزگار حلال طیّب مگر آن که مردی به کنار دجله رود و به کف خود آب خورد.

از سفیان ثوری ـ رحمه اللّه ـ شخصی سؤال کرد که فضیلت صفّ اوّل زیاده است یا صفّ آخر. جواب داد که لقمهٔ خود پاکیزه ساز و در هر صفّ که خواهی نمازگزار.

---

۱. اصل: زندابان.

یعنی اهتمام در طیّب [بودن] لقُمه اهمّ است از اهتمام در قیام صفّ اوّل.

این است ورع صدّیقان و ایشان در کلیّات و جزئیّات امور اقصی غایت احتیاط مرعی می‌دارند. لاجرم به اعلی درجات مشرّف گشته به اکمل سعادات مستسعد می‌گردند.

پنجم

ورع مقرّبان و موحّدان است که هرچه جز خدای تعالی بود از خوردن و گفتن و خفتن همه بر خود حرام گردانیده‌اند.

از شِبلی ـ رحمه اللّه ـ سؤال کردند از ورع. گفت: ورع اجتناب است از چیزی که ترا چشم بر هم زدنی از خدای تعالی باز دارد.

از [ابراهیم] خواص سؤال کردند از ورع. گفت: ورع آن است که تکلّم نکند بنده در حال رضا و غضب، مگر به چیزی که رضای حق تعالی در آن است.

و این طایفه را مادام که نیّت خیری پیش نیاید حرکت نکنند، و اگر خورند آن مقدار خورند [۲۱۵ الف] که عقد حیات بدان وابسته است، و اگر گویند چیزی گویند که در دین ایشان را مهمّ باشد و هرچه جزین بود حرام دانند.

آورده‌اند که وهب بن وَرْد دو روز و سه روز طعام نمی‌خورد. بعد از آن گرده‌ای بر کف نهاده می‌گفت: خداوندا! می‌دانی که قوّت ندارم و از ضعف می‌ترسم و اگر نه طعام نمی‌خوردم.[1] اگر درین طعام حرمت و شبهت هست مرا بدان مؤاخذه مکن.

این است طریقهٔ اهل ورع، اگر چه سلوکِ این شیوه و روش این طریقه تعذّر تمام و صعوبت لاکلام دارد.

فأمّا طالب صادق باید که علی‌الدّوام عاجزی و بی‌بضاعتی خود [را] نصب عین داشته در سرّ و علانیه کمال انقطاع از تمامی اشغال و انزوای تمام از جملهٔ امانی و

---

۱. اصل: نمی‌خورم.

آمال و وصول به اعلی درجات تقوی از مهیمن متعال ـ تعالی شأنه ـ مسألت نماید.
إنّه ولیّ التوفیق وَالأمل مِنْ کمالِ کَرَمِهِ لاَ نُخیبُ. اللّٰهُمَّ اجْعَلْنَا مِنْ عِبَادِکَ الصَّالِحِینَ واحشُرْنَا فِی زُمْرَةِ المُتَّقینَ المُتَوَرِّعینَ، بِکَرَمِکَ یا أَرْحَمَ الرَّاحِمِینَ.

باب دوم

در بیان فضایل و مثوبات حلال خوردن و رذایل و عقوبات حرام خوردن و فواید کَم خوردن و مفاسد پر خوردن [۲۱۵ ب] و نتایج آن

قَالَ رَسُولُ اللّهِ ـ صلعم ـ مَن أکَلَ الْحلَالَ أرْبعِینَ یَوْماً نَوَّر اللّه قَلْبَهُ وَ أجْرَی ینابِیعَ الْحِکمَةِ مِنْ قَلْبِهِ عَلَی لِسانِهِ. یعنی: رسُول ـ صلعم ـ فرمود که هرکس چهل روز حلال خورد حقّ سبحانه دل او را منوّر گرداند و چشمه‌های حِکمت از دل او بر زبان او روان سازد.

و در حدیث دیگر آمده که رسول ـ صلعم ـ فرموده که عبادت در خزاین حقّ تعالی مستور است و کلید او دعاست و دندانه‌های آن کلید که مدار گشادنِ خزاین بر اوست لقمهٔ حلال است.

و نیز در حدیث وارد شده که هر کس از کسب حلال صرف عیال خود نماید همچنان است در ثواب که با کفّار قتال کرده.

و روایت کرده‌اند که سعد ـ رضی اللّه عنه ـ سؤال کرد از حضرت ـ صلعم ـ که از حقّ سبحانه درخواه که مرا مستجاب الدعوة گرداند. حضرت فرمود که پاکیزه ساز

لقمهٔ خود تا مستجاب الدعوة گردی.

و در حدیث آمده که خدای تعالی را فرشته‌ای است در بیت‌المقدس که هر شب ندا می‌کند که مَنْ أَکَلَ حَرَاماً لَم یُقْبَلْ مِنْهُ صَرفٌ وَ لَا عَدلٌ. یعنی: هر کس حرامی خورد نوافل و فرایض وی نزدیک حقّ تعالی مرتبهٔ قبول نیابد.

و در حدیث آمده که هرکس جامه‌ای بخرد به ده درم و یک درم از آن [۲۱۶ الف] حرام بود حقّ سبحانه قبول نکند نماز او را، مادام که آن جامه در بر وی باشد.

و در حدیث آمده که هرگوشت که از لقمهٔ حرام روید آتش دوزخ به آن سزاوارتر.

و در حدیث آمده که هر کس مال حرام تصدّق کند در راه خدای تعالی روز قیامت او را به آن مال جمع کرده در آتش اندازند.

و ابن مسعود ـ رضی اللّه عنه ـ روایت کرده که قبول نمی‌کند خدای تعالی نماز کسی را که در درون وی حرام بود.

سفیان ثوری ـ رحمه اللّه ـ گفته که هرکس حرام تصدّق کند و بدان طمع ثواب کند چنان است که جامه به بول شوید و بدان طهارت قصد کند.

و مشایخ گفته‌اند: هرکس چهل روز طعام شبهه خورد دلِ او تاریک شود.

سهل [ابن] عبداللّه ـ رحمه اللّه ـ گفته: هرکس حرام خورد جوارح و اعضای او در طاعت حقّ تعالی عاصی شوند، خواه او را علم باشد به حرمت آن خواه نباشد.

و حلال خوردن برعکس این است، چنانچه در مثنوی معنوی مولوی فرموده:

مثنوی

علم و حکمت زاید[1] از لقمهٔ حلال	عشق و رقّت آید[2] از نور جلال
زاید از لقمهٔ حلال اندر دهان[3]	میل خدمت عزم رفتن آن جهان
لقمه‌ای کو نور افزود و کمال	آن بود آورده از کسبِ حلال[۲۱۶ ب]

۱. اصل: ناید. ۲. اصل: زاید. ۳. اصل: زمان.

چون ز لقمه تو حسد بینی و دام | جهل و غفلت زاید او را دان حرام
لقمه تخم است و برش اندیشه‌ها | لقمه بحر و گوهرش اندیشه‌ها

اَللَّهُمَّ ارْزُقْنَا مِنْ حَلالِک بِنُورِ جَلالِک وَ اجْنُبْنَا مِنَ الحَرام وَ مِمّا یُورِثُ الکَسَل والظّلام بِحُرْمَةِ نَبِیِّک محمّدٍ علیه الصّلوةُ وَ السَّلامُ.

فصل

بدان ای سالک مسالک یقین و ای ناسک مناسک دین که سعادت دو جهانی و حیات جاودانی در مخالفت نفس و هوا و مجانبت اهل دنیاست.

و اهمّ و اقربِ وسایل در حصول این خصایل کم‌خوردن است، و گفته‌اند: الجُوعُ غِذَاءُ الرُّوحِ وَ شِفَاءُ القَلْبِ المَجروح، و مولوی در مثنوی معنوی فرموده:

نظم

جوع خود سلطان داروهاست هین | جوع در جان نِه چنین خوارش مبین
جوع مر خاصان حقّ را داده‌اند | تا شوند از جوع شیر[1] زورمند
جوع رزق جان خاصان خداست | کی زبونِ همچو تو گیج گدا[2]ست
نفس، فرعونی است هین سیرش مکن | تا نیارد یاد لذّاتِ[3] کهُن
لب فروبند از طعام و از شراب | سوی خوان آسمانی کن شتاب
این دهان[4] بستی دهانی باز شد | کو خورنده لقمه‌های راز شد
زین خورشها اندک‌اندک باز بُر | کین غذای خَر بود نی آنِ حُرْ[۲۱۷ الف]
چون ملک تسبیح حق را کن غِذا | تا دهی همچون ملائِک از اِذا[5]

---

۱. اصل: سیر و. ۲. اصل: کنج دغا. ۳. اصل: کذا، در چاپها: کفر.
۴. اصل: دهن. ۵. این ابیات بطور متفرق از مثنوی کنار هم قرار گرفته‌اند.

و در کلام حضرت عیسی ـ علیه السّلام ـ وارد شده که امّت خود را فرموده: جُوعُوا بُطُونَکُمْ لعلّ قُلُوبَکُم یَرَی رَبَّکُم، و قال أیضاً: أَجِیعُوا أَکْبَادَکُم وَ اعرُوا أَجْسَادَکُمُ لَعَلَّ قُلُوبَکُم یَرَی رَبَّکُمْ. یعنی: گرسنه دارید شکمهای خود را و برهنه دارید تنهای خود را شاید که بینند دلهای شما پروردگار شما را، و این اشارت به مراتب تعیین می‌تواند بود.

و سیّد انبیا ـ علیه أفضلُ التّحیّةِ وَالثّناء ـ فرموده که سَیِّدُ الأعْمَالِ الجُوعُ و ذُلُّ النَّفْسِ وَ لِبَاسُ الصُّوفِ، یعنی: مهتر و بهتر اعمال کم‌خوردن و کم‌آشامیدن و خوارداشتن نفس و پوشیدن پشمینه است.

و در حدیث آمده که مجاهده کنید با نفس خود در کم‌خوردن و کم‌آشامیدن. زیرا که اجر این مِثلِ اجر مجاهده است در راه خدای تعالی و نیست هیچ عمل محبوب‌تر نزد حقّ سبحانه از گرسنگی و تشنگی.

و از حضرت رسالت ـ صلّی اللّه علیه و سلّم ـ سؤال کردند که از آدمیان که افضل. فرمود که کسی که کَم بود خوردن او و اندک بود خندیدنِ او و راضی بود بدان چه بپوشد عورتِ او را.

و در حدیث آمده که خدای تعالی [۲۱۷ ب] مباهات می‌کند ملائکه را به‌سبب کسی که کم است خوردن او و در دنیا.

از ابوهریره روایت کرده‌اند که گفت: در آمدم به نزد حضرت رسالت ـ صلعم ـ که نشسته نماز می‌گزارد. پرسیدم که یا رسول اللّه! چه رسیده است ترا که نشسته نماز می‌گزاری. فرمود: جوع. پس در گریه شدم. فرمود: مگری که شدّت قیامت نمی‌رسد گرسنه‌ها را.

و در حدیث آمده که ممیرانید دلها را به بسیاری طعام خوردن و آب خوردن. پس به درستی که دل همچون کشت است، می‌میرد به بسیاری آب.

یحیی معاذ گوید: اگر شفیع سازی نزدیک نفس ملائکهٔ مقرّب و انبیای مرسل را

در ترک شهوت هرآینه قبول نکند، و اگر به گرسنگی توسّل جویی هرآینه مطیع و منقاد گردد.

و روایت کرده‌اند که سفیان ثوری و ابراهیم ادهم ـ رحمهما اللّه ـ در هر سه روز یک‌بار طعام خوردندی.

و امیرالمؤمنین ابوبکر صدّیق ـ رضی اللّه عنه ـ در هر شش روز یک‌بار طعام خوردی.

و عبداللّه بن زبیر ـ رضی اللّه عنه ـ در هفته‌ای یک‌بار طعام خوردی.

و حضرت شیخ ـ قدّس سرّه ـ در عوارف آورده که شخصی بود که ما زمان او را دریافته ولیکن وی را ندیده‌ایم که در هر یک‌ماه یک مغز بادام می‌خورد.

و در ترجمهٔ رسالهٔ امام قشیری آورده که سهل بن عبداللّه ـ رحمه اللّه ـ در هر بیست روز و کسری طعام خوردی و چون ماه رمضان درآمدی [۲۱۸ الف] تا ماه شوّال از هیچ طعام نخوردی. هر شب روزه به آب گشادی و از برای طعام وی در سال درهمی بسنده بودی.

و لیکن در تاریخ امام یافعی از یکی از مشایخ روایت کرده که زنی بود در نواحی مصر سی سال بر یک جای اقامت کرد که در سرما و گرما از آن جا نرفت و درین سی سال هیچ نخورد و نیاشامید.

و هم امام یافعی در تاریخ خود از یکی از علما نقل کرده که گفت: در خوارزم زنی دیدم که زیاده از بیست سال هیچ نخورده بود و هیچ نیاشامیده.

و از حکیمی سؤال کردند که نفس را به چه چیز بند کرده شود، گفت: به گرسنگی.

ابوسلیمان [دارانی] گفت: یک لقمه که از شام خود کم کنم فاضل‌تر است نزد من از قیام شب تا صبح.

یحیی معاذ ـ رحمه اللّه ـ گوید: اگر گرسنگی در بازارها بفروختندی اصحاب آخرت هیچ دیگر نخریدندی مگر آن را.

ابوعلی رودباری ـ رحمه اللّه ـ گفته هر صوفی که پیش از پنج روز از گرسنگی بنالد وی را به بازار باید فرستاد تا کسب کند که وی را طاقت این کار نیست.

ابراهیم ادهم را گفتند: چون فقیر یک روز طعام نخورد چه کند. گفت: یک روز جوع نمی‌باشد. گفتند: اگر دو روز طعام نخورد. گفت: دو روز نیز داخل جوع نیست. گفتند: اگر سه روز طعام نخورد. گفت: بعد از سه روز صبر کند. گفتند: اگر بمیرد. گفت: دِیَتُه عَلی قاتِلِه.

و در ترجمهٔ رسالهٔ امام قشیری [۲۱۸ ب] مذکور است که احمد صغیر ـ رحمه اللّه ـ گوید که [ا]بوعبداللّه خفیف ـ رحمه اللّه ـ می‌فرمود که هر شب ده دانه مویز به نزدیک من آر تا روزه گشایم. من از راه شفقت یک شب پانزده دانه به نزدیک وی بردم. به هیبت تمام در من نگریست و گفت: تو را این که گُفت. ده دانه مویز بخورد و باقی بگذاشت.

در عوارف آورده که بعضی از مشایخ گفته‌اند که حدّ جوع و گرسنگی آن است که فرق نکند میان نان و غیر آن از خوردنیها، و هر که نانخورش معیّن می‌سازد از برای خوردن گرسنه نیست.

و بعضی دیگر گفته‌اند حدّ گرسنگی آن است که چون آب دهن بیندازد مگس بر آن تنشیند. زیرا که این علامت خالی شدن معده است از دسومت طعام.

این است طریقهٔ سلوک سالکان راه و معاملهٔ مقرّبان درگاه و هرآینه چنین می‌باید. زیرا که مدار این کار و در آمدن در سلک محرمان اسرار و رسیدن به مقامات علیّهٔ ابرار وابسته به تحمّل کلفت و الم و صبر کردن در محنت و غم است و معیّن است که گنج بی رنج میسّر نمی‌شود و گل بی خار طلب کردن شیوهٔ احرار نیست.

نظم

لذّت و ذوق این جهان نار است   می‌نماید چو گُل ولی خار است
شهوات جهان چو طوفان است   هر که زوج است او مسلمان است

نوش شهوات دان که پر نیش است	مرهمش سر به سر همه ریش است [۲۱۹ الف]
از تن و از غذای او بگذَر	چون‌که جانی غذای جان می‌خور
وصل حق در فنا شود حاصل	هر که فانی شود بود واصل
بی‌مرادی، چو شد مراد تُرا	رسدت بعد از آن وصال خدا

فصل

در بیان آفات و اسقام بسیار خوردن طعام

بدان ای طالب صادق و ای رفیق موافق که امام هُمام حجّةالاسلام در منهاج العابدین آورده که بسیار خوردن هرچند از حلال باشد آفت عِباد و بلیّهٔ اهل اجتهاد است و درو ده آفت که اصول سایر آفات است.

[آفت] اوّل

آن که پرخوردن موجب فسردگی و مردگی و مورث تباهی و سیاهی دل است. لما رُوِیَ عن النَّبِیِ ـ صَلّی اللّهُ علیه و سلّم ـ لَا تُمیتوا الْقَلْبَ بِکَثرَةِ الطَّعامِ. یعنی: ممیرانید دل را به بسیار خوردن طعام، و حکمت درین آن است که معده مثل دیگ است که در تحت دِل می‌جوشد و بخارات آن به جانب دل مرتفع می‌شود و تردّد نیست که کثرت بخارات موجب تیرگی و کدورت است.

و بعضی دیگر از حکما گفته‌اند که دماغ به مثابهٔ خانه‌ای است که در وی نور چراغ عقل افروخته‌اند. هرگاه[1] که این خانه به واسطهٔ بخور متصاعده از جوف معده ممتلی گردد چراغ عقل در آن تاریک گردد و ادراک امور غامضه[2] نتواند نمود.

و ابوسلیمان دارانی گفته [۲۱۹ ب] لِکُلِّ شَیءٍ صَداءٌ وَ صَدَاءُ نُورِ الْقَلْبِ الشبع. یعنی:

---

۱. اصل: هرچگاه.	۲. اصل: غامصه.

هرآینه که هر آینه را زنگی است که مانع انطباع رنگها[۱] و مزاحم انتقاش نقوشِ اشیا می‌گردد.

و زنگ آیینهٔ دل که محلّ ظهور علوم و عوارف لاکلام است بسیار خوردن طعام است.

آفت دوم

آن که پرخوردن مقتضی تقویت قوای شهوانی و سبب تحریک شهوات نفسانی است، بلکه مفضی به انقضای شهوت و منجر به انواع معصیّت می‌گردد و ضرر گفتن و شنیدن و خطر رفتن و دیدن متصوّر است، مگر اولیاءُاللّه و مقرّبان درگاه که ایشان من عنداللّه مؤیّدند به نفوس قدسیّه، و احوال شریفهٔ ایشان [را] به سایر ناس قیاس نمی‌توان کرد، و خورش ایشان حضور مطلق و محض نور می‌گردد. چنانچه در مثنوی معنوی حضرت مولوی بدین معنی اشارت نموده.

نظم

هر دو گون زنبور خورد از یک محل[۲] — لیک زان شد[۳] نیش و زین دیگر عسل

هر دو گون آهو گیا خوردند و آب — زین یکی سرگین شد و زو مشک ناب

هر دو نی خوردند از یک آبخور — این یکی خالی و آن یک نیشکر[۴]

این خورد گردد پلیدی زو جدا — آن خورد گردد همه نور خدا

این خورد زاید همه بخل و حسد — وان خورد زاید همه عشق احد[۲۲۰الف]

صاحب دل را ندارد آن زیان — که[۵] خورد او زهر قاتل را عیان

زان که صحّت یافت وز پرهیز رست — طالبِ مسکین، میان تب دَرست

و استاد ابوجعفر گفته عجب عضوی است شکم که گرسنگی وی سبب سیری و

۱. اصل: زنگها. ۲. چاپها: خوردند از محل. ۳. چاپها: شد زان.
۴. چاپها: دیگر شکر. ۵. چاپها: گر.

تسکین سایر اعضاست و سیری وی موجب گرسنگی و بیقراری باقی اعضاست.

آفت سیم

آن که پر خوردن مورث وهم و موجب قلّتِ فهم است و بعضی از حُکما گفته‌اند: البِطْنَةُ تُذْهِبُ الفِطنة، یعنی: پرخوردن می‌برد زیرکی و دانایی را.

و بعضی دیگر گفته‌اند: الأکْلُ یُغَیِّرُ العَقْل، یعنی: کثرت اکل تغییر کنندهٔ عقل است.

آفت چهارم

آن که کثرت اکل مورث قلّت عبادت و طاعت است. زیرا که بسیار خوردن موجب گرانی بدن و سستی تن است و جز خواب از وی امری صواب متصوّر نیست.

و بعضی از محققان گفته‌اند: إذا کُنتَ بَطناً فعُد نَفسکَ زَمِناً. یعنی: هرگاه سیر خوردی نفس خود را بر جا ماندی. یعنی از وی هیچ کاری و عمل سزاواری چشم مدار.

و سفیان ثوری ـ رحمه اللّه ـ گفت که العِبَادَةُ حِرْفَةٌ حَانُوتُهَا الخَلْوةُ وَ آلَتُها المُجاعَةُ، یعنی: عبادت پیشه‌ای است که پیشهٔ آن خلوت است و آلت و سبب حصول آن مجاعت، یعنی گرسنگی. [۲۲۰ ب]

آفت پنجم

آن است که پرخوردن موجب فَقدِ وَجد و کم شدن حالات طاعت است.

و امیرالمؤمنین ابوبکر صدّیق ـ رضی اللّه عنه ـ فرموده: ماشبعتُ مُنذُ أسْلَمْتُ لِأجِدَ حَلاوَةَ عِبَادة رَبّی، یعنی: تا در اسلام در آمدم سیر طعام نخورده‌ام؛ زیرا که حلاوتِ عبادتِ پروردگار خود را در گرسنگی یافته‌ام.

ابوسلیمان دارانی گوید ـ رحمه اللّه ـ أحلی ما یکون العبادَة إذَا التَزَقَ بَطنِی بِظَهْری،

یعنی: شیرین‌ترین اوقات عبادتِ من وقتی است که شکم من بر پشت من چفسیده.

آفت ششم

آن است که در پرخوردن طعام خطرِ افتادن است در شبهه و حرام؛ زیرا که چون [به] پرخوردن عادت کند بر اندک قناعت نتواند کرد و تحصیل کثرت مال از وجه حلال محال می‌نماید. زیرا که رسول ـ صلعم ـ فرموده که إنَّ الحلال لا یَأتیکَ إلَّا قُوتاً وَالحَرامَ یَأتِیکَ جزافاً، یعنی: در غالب احوال مال حلال به دست نمی‌آید مگر [به] مقدار قوت و کفاف و از حرام حاصل می‌شود بسیار و به گزاف. پس ناچار به طعام حرام و لقمهٔ شبهه گرفتار گردد، نعوذ باللّه من ذلک.

آفت هفتم

آن است که پرخوردن موجب مشغولی باطن و ظاهر است و سبب تعلّق خاطر. اوّلاً به حاصل کردن قوت، و ثانیاً به پختن و مهیّا ساختن آن، و ثالثاً به خوردن و آشامیدن آن، [۲۲۱ الف] و رابعاً به خلاص شدن از آن که مبادا موجب مرض و علّت گردد.

و در حدیث آمده که اصل همهٔ دردها پرخوردن است و اصل همهٔ دواها کم خوردن است، و تردّد نیست که این اشغال سبب وبال و تضییع وقت و مورث مقت است و هرآینه مستلزم طلب دنیا و طمع در اموال احبّاست و سالک راه را درین گناه عظیم و عذاب الیم است.

آفت هشتم

آن است که پرخوردن و ادراک لذّات حیات موجب شدّت سکرات موت است.

و در بعضی اخبار وارد شده که شدّت و سختی سکرات موت به قدر و اندازهٔ

لذّات حیات و تمتّعات دنیاست، اللّهُمَّ وَهِّنْ عَلَیْنا سَکَرَاتِ الْمَوْتِ وَ احْفظْنا مِنَ التَّأَسُّفِ بَعْدالفَوْتِ.

آفت نهم

آن است که پرخوردن موجب نقصان ثواب اخروی است؛ زیراکه مؤمنان به قدر دریافت لذّت دنیا، از نعیم عقبی محروم و مأیوس خواهند بود.

روایت کرده‌اند که امیرالمؤمنین عمر ـ رضی اللّه عنه ـ روزی به غایت تشنه بود. از شخصی شربت آبی طلب نمود. آن کس قدحی شربت از شیرهٔ خرما ساخته در غایت خنکی و شیرینی حاضر گردانید. چون امیر به نزدیک دهن برده مزهٔ آن معلوم کرد از دهن بازداشته نخورد. آن شخص گفت: یا امیرالمؤمنین! واللّه که در شیرینی این شربت تقصیر نکرده‌ام. [۲۲۱ ب] امیر فرمود که شیرینی و خنکی این شربت مرا از خوردن مانع شد، و اگر نه آن بودی که خوردن این موجب نقصان از مستلذّات جنان شدی هرآینه من هم با شما در خوردن این نوع شربت موافقت نمودی.

این است شیوهٔ دُردی‌کشان خمخانهٔ وصال که جام مالامال وحدت زلال از دست ساقی باقی نوشیده از لذّات نفس و هوا و نعیم اهل دنیا اغماض و اعراض نموده چشم پوشیده‌اند. پس هرآینه به مراتب سنیّه و درجات علیّه مشرّف گشته‌اند.

شعر

أَحَبَّ اللـهُ قـوماً[۱] فـاستَقاموا　　　عـلى طُـرقِ الوداد فـما ینـاموا
سـقیهُم شَـربَةً مِـنْ کأس ٍ وُدٍّ　　　فَـصَاحوا فِـی مَـحبَّتِه وَ هَـامُوا

آفت دهم

آن است که پرخوردن موجب حبس است و حساب یا سرزنش و عذاب؛ زیراکه

---

۱. اصل: قوم.

حلال دنیا را شِمار است و حساب و حرام او را عقاب و عذاب.

و بدان که حبس عبادت از نگاه داشتن بنده است در حسابگاه تشنه و گرسنه، به انواع خوف و ترس مبتلا و از بهشت عنبرسرشت مانده جدا.

بر رای صواب اولوالالباب پوشیده نماند که حبس و حساب و اکثر آفات و عقوبات که مذکور شد مخصوص بر پرخوردن نیست، بلکه اسراف در همه لذّات و افراط در جملهٔ شهوات نفسانی موجب خسران و یا عقوبت[۲۲۲ الف] جاودانی است.

و از مصنّفات شیخ علاءُ الدّولة ـ قدّس سرّه ـ چنین فهم می‌شود که در سه دیوان فردا حساب بندگان خواهند کرد، و امام در احیا نیز به این تصریح فرموده.

دیوان اوّل دیوان لِمَ است. درین دیوان از نیت پرسند.

بیت

کاین[۱] لقمه چرا خوردی، وین کار چرا کردی   وین راه چرا رفتی، وین حرف چرا گفتی

علی هٰذا القیاس، اگر از عهدهٔ جواب بیرون آمدی و ازین جمله هیچ به هوا آلوده نبوده‌ای ازین دیوان خلاصی یافتی و آسوده گشتی.

دوم دیوان کیف است. آنجا از علم پرسند که این کار چگونه کردی، به علم کردی یا به جهل، تا تمامی اقوال و افعال پرسیده شود. اگر حساب آن درست باز دادی و همه بر وفق علم کرده‌ای و به طریق سنّت بوده‌ای ازین دیوان نیز خلاص شدی.

سیم دیوان لِمَن است. درین دیوان مناقشهٔ عظیم خواهد بود و از اخلاص خواهند پرسید که اقوال و اعمال خالص از بهر خدا بوده یا مکدّر به سُمعه و ریا بوده. اگر درین دیوان اخلاص حساب باز دادی خلاصی کلّی یافتی، و اگر نه نعوذ باللّهِ تعالی همهٔ طاعات و عبادات بی اخلاص هباءً منثورا باشد.

---

۱. اصل: کین.

بیت

نـماز مـرائی بـه نـانی نـیرزد　　　چه نانی که با استخوانی نـیرزد

پس عمده درین کار آن است که یک نفس از مراقبه غافل نباشی و یقین دانی که هر نفس [را] بر تو حقّی است. [۲۲۲ ب] و ترا در هر نفس حظّی. حظِّ تو از نفس حیات و سرور است و حق نَفس از تو اُنس و حضور است با حقّ سُبحانه. اگر حقّ خود بستانی و حقّ او ندهی ظلم کرده باشی و مستحقّ عقوبت گردی، و اگر داد مراقبه داده باشی به تشریف مشاهده مشرّف گردی.

و اگر نعوذ باللّٰه در مراقبه نقصانی افتد باید که از محاسبه باری غافل نـباشی، یعنی چون انفاس خود را حساب کنی که به چه چیز خرج می‌شود و از دخل و خرج استفسار تمام نمایی در روز قیامت به عذاب مناقشت مُعذّب نگردی.

به مقتضای فرمودهٔ سرور کاینات ـ عَلَیْهِ أَفَضلُ الصَّـلواتِ و أکـملُ التـحیّات ـ حَاسِبُوا قَبْلَ اَنْ تُحاسَبُوا، یعنی: حساب خود کنید در دنیا پیش از آن که حساب شما کنند در عقبی.

اللّٰهُمَّ ثَبِّتْنا عَلَی طَاعَتِکَ وَ زَیِّنّا بِالإخْلاَصِ فِی عِبَادَتِکَ وَ حَاسِبنا حِساباً یَسِیراً.

باب سیم

در بیان فضیلت و مثوباتِ طعام دادن مسلمانان و رعایت حال اخوان و نشستن با ایشان و آدابی که التزام آن از لوازم است بر میزبان

بدان أَيُّهَا الصَّادقُ ـ زادَ اللَّهُ لَک التوفیق ـ که طعام دادن به مسلمانان و خوردن و آشامیدن با ایشان اجر بی‌شمار و ثواب بسیار دارد.

و در حدیث وارد شده که: [۲۲۳ الف] ثَلاث لا يُحاسَبُ عَلَيهِ العَبد أَكْلَةُ السُّحُورِ وَ ما أفطرَ عَلَيهِ وَ مَا أكلَ مَعَ الإخوانِ، یعنی: سه طعام است که بنده را بر آن حساب نخواهد بود: طعامی که صایم در اسحار بخورد، و طعامی که روزه‌دار بر آن افطار نماید، و طعامی که بر برادران دینی ایثار کند و با ایشان[1] بخورد.

و رسول ـ صلعم ـ فرموده که هر کس سیر سازد برادر مسلمان را از آب و طعام دور گرداند خدای تعالی وی را از آتش دوزخ به هفت خندق، از خندقی تا خندقی

---

۱. اصل: بایشان.

پانصد ساله راه.

وَ رُوِیَ عَنِ النَّبِیِ ـ صلعم ـ أَنَّهُ قَالَ: لُقمَةٌ فِی کَبِدٍ جائع أَفْضَل عِنْدَ اللّهِ مِنْ ألف رکعةٍ. فقال: عمر ـ رضی اللّه عنه ـ من ألف رکعةٍ یا رسول اللّه، فقال ـ صلعم ـ من رکعاتک یَا عُمَر، یعنی: لقمه‌ای از طعام که به گرسنه‌ای انعام کنی و به جگر گرسنه‌ای رسانی بزرگتر و فاضل‌تر است به نزدیک پروردگار از هزار رکعت نماز. پس امیرالمؤمنین عمر ـ رضی اللّه عنه ـ از روی تعجّب سؤال کرد[1] از هزار رکعت نماز، ای رسول خدا. رسول ـ صلعم ـ فرمود که از هزار رکعت نماز تو ای عمر.

و در حدیث آمده که در بهشت غرفه‌هاست که می‌نماید باطن او از ظاهر او و ظاهر او از باطن او، و این غرفه‌ها ازکسی است که نرم گرداند با مسلمانان کلام خود را و بخوراند آدمیان را از طعام خود [۲۲۳ ب] و نمازکند به شب در حالی که آدمیان به خواب باشند.

و امیرالمؤمنین علی ـ رضی اللّه عنه ـ فرموده که جمع شدن با برادران مسلمان بر صاعی از طعام محبوب‌تر است نزد من از آزاد کردن رقبه‌ای.

و از جعفر بن محمّد ـ رضی اللّه عنه ـ روایت کرده‌اند که گفت: وقتی که بنشینید با برادران به طعام خوردن درنگ کنید که در آن ساعت عمر شما را بر شما حساب نخواهد بود.

و حسن بصری ـ رحمه اللّه ـ گفته که حق سُبحانه شرم می‌دارد که حساب کند طعامی را که بنده با دوستان خورده باشد.

و از رسول ـ صلعم ـ سؤال کردند که چیست اسلام. فرمود که إطعامُ الطعامِ وَ بَذْلُ السلامِ.

و از حجّ مبرور سؤال کردند، فرمود که إطعامُ الطعام و طیبُ الکلامِ، یعنی: ثواب

---

۱. اصل: + که.

طعام دادن و سخن خوش گفتن مثل ثواب حجّ مبرور است.

و رسول ـ صلعم ـ فرموده: خیرُکُم مَنْ أطعَم الطعامَ، یعنی: بهترین شما آن کس است که طعام می‌دهد مسلمانان را.

و در حدیث آمده که روز قیامت حقّ سبحانه به فرزند آدم خطاب کند و گوید: ای فرزند آدم! گرسنه شدم مرا طعام ندادی. مریض شدم مرا نپرسیدی. بنده گوید: خداوندا! از گرسنگی و مرض مُنزّهی. حقّ سُبحانه فرماید: راست می‌گویی، فأمّا فلان برادر مسلمان تو گرسنه بود. اگر او را طعام می‌دادی چنان بودی [۲۲۴ الف] که مرا طعام داده بودی، و فلان مریض بود اگر او را پرسیدی چنان بودی که مرا پرسیده بودی.

و مثوبات طعام دادن و با اخوان نشستن زیاده از آن است که در حیّز بیان توان آورد.

فصل

در بیان مثوباتِ مهمانداری و آدابی که رعایت آن بر میزبان لازم است

بدان که در فضیلت مهمانداری آثار و اخبار بسیار واقع شده قدری از آن آورده می‌شود.

رسول ـ صلعم ـ فرموده که کسی که مهماندار نیست در وی خیر نیست.

و انس ـ رضی اللّه عنه ـ گفته: کُلُّ بَیْتٍ لاَ یَدْخُلُهُ ضَیْفٌ لاَ یَدْخُلهُ الملائکَة، یعنی: هر خانه‌ای که در وی مهمان درنمی‌آید فرشته درنمی‌آید.

و بدان که مهمان تا سه روز مهمان است.

و بعضی از علما برآنند که مهمانداری مهمان تا سه روز بر میزبان واجب است، و بیشتری از علما برآنند که سنّت است.

و طریقهٔ معامله با مهمان آن است که اگر مهمان آشنا و دوست است و ناخوانده به زیارت وی آمده هیچ تکلّف نکند و ماحضر هرچه باشد پیش آورد، و اگر چیزی

نداشته باشد وام نکند، و اگر بیش از آن ندارد که نصیب عیال وی است هیچ پیش مهمان نیاورد.

کسی امیرالمؤمنین علی را ـ کرّم اللّه وجهه ـ استدعای مهمانی کرد. گفت: به سه شرط قبول کنم، یکی آن که [۲۲۴ ب] از بازار هیچ نیاوری، و از آن چه در خانه داری چیزی بازنگیری و نصیب عیال بگذاری.

فضیل عیاض ـ رحمه اللّه ـ گفته که مردمان از یکدیگر بریده شده‌اند به جهت تکلّف. اگر تکلّف از میان برخیزد گستاخ‌وار از روی فراغت با یکدیگر صحبت توانند داشت.

مصراع

تکلّف گر نباشد خوش توان زیست

سلمان ـ رضی اللّه عنه ـ گفته که رسول ـ صلعم ـ ما را فرموده که تکلّف نکنیم و ما حضر نیز باز نگیریم، و اگر مهمان را خوانده و به دعوت طلب نموده هر چند تکلّف کند ممنوع نیست.

و مشایخ گفته‌اند: چون مهمان بیاید تکلّف مکن، و چون بخوانی هیچ باز مگیر.

و اگر مهمان غریب است برای وی تکلّف کردن و وام کردن روا باشد.

و ابو رافع مولای رسول ـ صلعم ـ گفته که مهمانی رسید و چیزی حاضر نبود. رسول ـ صلعم ـ مرا فرستاد که فلان جهود را بگوی تا ما را آرد وام دهد که مهمان فرا رسیده. آن جهود گفت: ندهم تا گروی نباشد. باز آمدم و بگفتم. رسول ـ صلعم ـ گفت: من در زمین امینم و در آسمان نیز. اگر بدادی باز دادمی. اکنون زره من ببر و گرو کن. ببردم و گرو کردم و آرد جو ستانیدم.

و ابراهیم ـ علیه السلام ـ که طریقهٔ اطعام خواصّ و عوام التزام نموده بود بدین واسطه به مقام خلّت رسیده بود گاهی که مهمان نبودی[۱] از غایت میل به مهمان تا

---

۱. اصل: «گاهی که مهمان نبود» به تکرار نوشته شده.

دو میل [۲۲۵ الف] طلب نمودی و به جست و جوی رفتی، و هرگز خانهٔ آن حضرت از سه مهمان تا صد و زیاده خالی نبودی، و از صدق وی بر سر مشهد مقدّس وی هنوز آن جمعیت باقی مانده که تا این غایت هیچ شب از مهمان خالی نبوده.

دیگر از آداب مهمانداری آن است که چون مهمان درآید وی را به قبله و آبخانه و جای وضوساختن دانا گرداند.

و دیگر آن که از مهمان بپرسید که از برای شما چه آرم و جهت شما چه مهیّا سازم. زیرا که آنچه به آرزوی مهمان کرده شود ثواب در آن بیشتر است.

و رسول ـ صلعم ـ فرموده که هر که به آرزوی برادر مسلمان قیام نماید حضرت حقّ سُبحانه هزار هزار حسنه از برای وی بنویسد، و هزار هزار سیّئه از دیوان اعمال وی محو فرماید، و هزار هزار درجه از برای وی رفع نماید و او را از سه بهشت سیر گرداند: فردوس و عدن و خُلد.

اما پرسیدن از مهمان که چیزی آرم یا نی مکروه است. بل آنچه باشد بیاورد. اگر نخورد باز گرداند.

دیگر از آداب مهمانداری آن است که اگر طعام داشته باشد اندک پیش مهمان نفرستد و زیاده از احتیاج نیز حاضر نسازد، مگر به آن نیّت که آنچه از وی زیاده آید آن را حساب نخواهد بود. و باید که نصیب عیال بگذارد تا اگر از نزدیک مهمان چیزی بازناید زبان طعن به مهمان دراز نکنند که آن خیانت بود به مهمان.

دیگر از آداب [۲۲۵ ب] مهمانداری آن است که طعام را خاصّه از برای رضای حقّ تعالی به مهمان دهد و از ریا و سُمعه اجتناب نماید و در آن منّت بر مهمان ننهد بلکه از وی منّت‌دار باشد، و اگر جایی دیگر طعامی حاضر شود زیاده از حصّهٔ عیال به خانه نفرستد و صبر کند تا آنچه از مهمان بماند به خانه فرستد.

و امام در احیا آورده که در خانهٔ یکی از اعزّه جوالِ خربوزه حاضر شد در مجلس مهمانان. خربوزه‌ای چند که صوفیان از آن جوال بخوردند [آن] عزیز بی‌طاقت شده خادم را گفت: جوال خربوزه را به جهت کودکان به خانه بر. یکی از صوفیان که ظرافت بر وی غالب بود برخاست[1]. گفتند: چرا برخاستی[2]. گفت: می‌روم که با کودکان خربوزه خورم.

و دیگر آن که یقین داند که مهمان رزق خود می‌خورد بر خوان او و شکر آن به جای آورد، و میان اغنیا و فقرا فرق نکند و به صحبت اغنیا بیشتر مایل نباشد، و کسی را که آمدن بر آن کس دشوار باشد و موجب تکلیف وی شود استدعا ننماید و نطلبد. و فاسقان و عوانان را مهمان نسازد از برای آن که مهمانداری ایشان معاونت باشد ایشان را به فسق و ظلم، بلکه ظلم است.

در احیا آورده که خیّاطی از عبداللّٰه مبارک سؤال کرد که من جامهٔ حاکمان ظالم می‌دوزم و می‌ترسم که از معاونان اهل ظلم باشم. در جواب فرمود که از اعوان ظلمه آن کس است که سوزن به تو می‌فروشد و تو از اهل ظلمی.

و باید که در احضار طعام [۲۲۶ الف] تعجیل نماید و حضّار مجلس را انتظار ندهد، و چون اکثر حاضر شوند در وقت موعود به جهت باقی تراخی جایز ندارد.

دیگر از آداب مهمانداری آن است که با مهمان در وقتِ درآمدن و بیرون رفتن و طعام خوردن در مقام انبساط و شکفته‌رویی و خوش‌خویی و شیرین‌زبانی باشد، و با هیچ یک از خادمان و ملازمان در حضور مهمان درشتی نکند و اگر جرایم و ناملایم ازیشان واقع شود از اَعراض اِعراض نماید. و ازین جهت گفته‌اند که تمام الإکرام فی الإطعام طلاقة الوجه و لینُ الکلام. یعنی: تمامی گرامی [داشتن] در مهمانداری شکفته‌رویی و خوش‌سخنی است.

دیگر از آداب مهمانداری آن است که در حضور مهمان به ادب نشیند و وی را گرامی دارد و در اعزاز و اکرام وی دقیقه‌ای نامرعی بنگذارد. قال رسول اللّٰه ـ صلعم ـ:

---

۱. اصل: برخواست.
۲. اصل: برخواستی.

مَن کَانَ یُؤمنُ بِاللّهِ وَالیَومِ الآخر فَلیُکرِمْ ضَیْفَهُ، یعنی: هرکس ایمان دارد به خدا و به روز جزا باید که بزرگ دارد مهمان خود را.

دیگر از آداب مهمانداری آن است که به نفس خود به خدمتگاری قیام نماید.

ابوقتاده ـ رضی اللّه عنه ـ روایت کند که رسولان نجاشی پیش رسول ـ صلعم ـ آمدند. آن حضرت در وقت مهمانداری آن جماعت برخاسته[1] به نفس مبارک خود به خدمت ایشان قیام و اقدام نمود و به استدعای صحابهٔ کبار متقاعد نگشت و خدمت به ایشان نگذاشت و فرمود که ایشان اصحاب مرا به اکرام و احترام می‌دارند من مکافات آن را خود به خدمت [۲۲۶ ب] ایشان قیام می‌نمایم.

و در احیا به این روایت تصریح نموده و شیخ الاسلام شیخ احمد الجامی النامقی ـ قدّس سره ـ در اُنس التائبین آورده که رسول ـ صلعم ـ به نفس مبارک خدمتگاری اصحاب صفّه می‌کرده.

دیگر از آداب مهمانداری آن است که در وقت بیرون آمدن به مشایعهٔ مهمان تا در خانه بیرون آید، و این سنّت آن حضرت است ـ صلّی اللّه علیه و سلّم.

---

۱. اصل: برخواسته.

باب چهارم

در بیان آدابی که لازم است رعایت آن بر مهمان

ادب اوّل

آن که چون به زیارت کسی رود قصد طعام خوردن نکند که در حدیث وارد شده که هر کس قصد طعام کسی کند ناخوانده که بر وی اعتماد نداشته باشد در رفتن فاسق گردد و در خوردن حرام خورد و از ثواب زیارت محروم گردد.

و اگر بی‌اختیار بر سر طعامی رسد بی‌دستوری نخورد، و اگر گویند بخور و داند که از دل نمی‌گویند نخورد. بلکه تعلّلی کند و به تلطّف دست بدارد.

اما اگر به خانهٔ دوستی رود که بر وی اعتماد دارد و میانهٔ ایشان محبّت و وداد است روا باشد، بلکه میان دوستان این سنّت است. و رسول ـ صلعم ـ و ابوبکر و عمر ـ رضی اللّه عنهما ـ در وقتی که گرسنه بوده‌اند به خانهٔ ابو ایّوب انصاری و ابو الهیثم[1] بن التیهان رفته طلب طعام نموده‌اند.

---

۱. اصل: الهشیم.

و بعضی از بزرگان را [۲۲۷ الف] سیصد و شصت دوست بوده هر شب در خانهٔ یکی بودی چنانچه سالی نوبت دیگری شدی.

و بعضی دیگر را سی دوست بوده در ماهی هر شب مهمان یکی بودی و این دوستان مادهٔ توکّل ایشان بودی به جای کسب و ضیاع، و سبب فراغت این جماعت بودی. بلکه چون دوستی [را] دینی افتاد روا بود که اگر در خانه نباشد طعام وی بخورند.

رسول ـ صلعم ـ در خانه‌ای بریده شد و در غیبت وی طعام وی خورد، زیرا که دانست که بدین وی شاد شود.

بو محمّد بن واسع از بزرگان اهل ورع بوده با اصحاب به خانهٔ حسن بصری ـ رحمه‌اللّه ـ شدی و آنچه یافتندی بخوردی. چون وی بیامدی بدان شاد شدی.

وگروهی در خانهٔ سفیان ثوری چنین کردندی. چون درآمدی گفتی اخلاق سلف به یاد من دادند که ایشان چنین معامله کنند، و باید که با هر کس طعام خوری و دوستی کنی، حقوق صحبت و اخوّت به جای آری. زیرا که با هر کس صحبت داشتی و عقد دوستی بستی او را بر تو هشت حقّ است که رعایت آن از لوازم است.

حقّ اوّل

آن که با مال خود به وی مضایقه نکنی و آن سه مرتبه دارد: [مرتبهٔ] ادنی[۱] آن است که برادران را در اموال خود همچو فرزند و بندهٔ خود دانی و مؤنت ایشان بر خود لازم شناسی.

مرتبهٔ متوسّط آن است که [۲۲۷ ب] ایشان را به جای نفس خود اعتبار کنی و چنانچه خود تصرّف در اموال خود می‌کنی بر تصرّف ایشان راضی باشی.

مرتبهٔ اعلی آن است که ایشان را و حاجت ایشان را بر خود مقدّم داری و این مرتبهٔ صدّیقان است که خدای تعالی در حقّ ایشان فرموده که ﴿وَ یُؤْثِرُونَ عَلَی أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ کَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ﴾، یعنی: این جماعت ابرار با وجود قلّت احوال و کمال

---

۱. اصل: ادبی.

اضطرار، اموال خود را بر برادران ایثار می‌نمایند.

[حقّ] دوم

حقّ نفس است و آن عبارت است از آن که به نفس خود در حاجت وی قبل از آن که استدعا نماید سعی و اهتمام تمام نمایی.

حقّ سیم

حقّ زبان است و آن به اعتبار نطق است و سکوت. یعنی با وی درشت سخن نگوید و از معایب وی ساکت باشد و ستر احوال وی کند و افشای محاسن وی نماید و ذکر خیر و نیکویی وی بسیار کند و در سرّ و علانیه آن گوید که موجب فرح و سرور وی شود، نه چنانکه کذب گوید.

حقّ چهارم

حقّ عفو است. یعنی چون از وی زلّت و تقصیری واقع شود از وی عفو کند، و اگر امری باشد که عذری گوید عذر وی مسموع دارد.

حقّ پنجم

حقّ وفا است و معنی وفا ثبات است بر دوستی و لازم داشتن رعایت آن تا وقت فوت وی و بعد از فوت وی با اولاد و اصحاب و خادمان وی، [۲۲۸ الف] و ازین جهت گفته‌اند: قَلیلٌ مِنَ الْوَفاءِ بَعْدَ الوفات خیرٌ من کثیر فی حال الحیوة. یعنی: اندک از وفا بعد از فوت بهتر است از بسیار از وفا در حال حیات. زیرا که بعد الفوت وفا مصفّا به صفا و مبرّا از ریاست.

حقّ ششم

حقّ اخلاص است و آن عبارت از آن است که میان غیبت و حضور تفاوت نکند و در باب رعایت محبّت و مودّت دقیقه‌ای نامرعی نماند.

حقّ هفتم

حقّ دعا است و آن عبارت از آن است که در حیات و ممات او را و اولاد و اصحاب و احباب او را دعای خیر کنی و آنچه برای خود دوست داری و به حاجت طلب می‌نمایی از برای ایشان طلب کنی.

[حقّ] هشتم

حقّ تخفیف است و آن عبارت است از ترک تکلّف، یعنی نوعی معامله کنی که موجب ثقل و گرانی برادر تو نشود و او را در تکلّف نیندازد.

ادب دیگر

آن که بر میزبان تحکّم نکند که شاید آن بر وی دشوار آید، و اگر مخیّر گرداند میان دو طعام آسان‌تر [را] اختیار کند که رسول ـ صلعم ـ چنین کردی در همهٔ کارها.

عزیزی به نزدیک سلمان شد ـ رضی اللّه عنه ـ پاره‌ای نان جوین و تره فراپیش آورد. مهمان نانخورش طلب نمود، سلمان چیزی نداشت. مطهره به گرو کرد و نانخورش پیدا ساخت. چون طعام بخورد [۲۲۸ ب] گفت: الحمد للّه الذّيِ قَنَعْنَا بما رَزَقْنَا. یعنی: حمد خداوندی را که قانع ساخت ما را به آنچه روزی ما گردانید. سلمان گفت: اگر ترا قناعت بودی مطهرهٔ من در گرو نشدی.

اما جایی که داند که بر میزبان دشوار نیست بلکه شاد می‌شود روا بود که آرزو خواهد.

حکایت ـ امام شافعی ـ رحمه اللّه ـ به خانهٔ زعفرانی به مهمانی رفت. هر روز زعفرانی چند رنگ طعام به طبّاخه فرمودی که مهیّا سازد. یک روز شافعی به خط خویش یک نوع طعام درافزود. چون زعفرانی خطّ شافعی به دست کنیزک دید آن کنیزک را از شادی آزاد کرد.

ادب دیگر

آن است که چون وی را به مهمانی خوانند اجابت کند و اجابت طعام بر خود لازم داند و حقارت طعام را مانع نسازد.

و رسول ـ صلعم ـ فرموده: لو دعیت إلی کُراعٍ لَأجَبْتُهُ. یعنی: اگر مرا به پاچه بخوانند قبول نمایم و رد نکنم.

و بعضی گفته‌اند: کراع اسم موضعی است دور از مدینه. یعنی: اگر مرا به آن موضع دور به مهمانی خوانند اجابت کنم.

و باید که فرق نکند در اجابت میان فقیر و غنی که رسول ـ صلعم ـ استدعای مساکین را اجابت کردی و از دعوت ایشان خوردی.

حکایت ـ حسین علی ـ رضی اللّه عنهما ـ با جمعی درویشان می‌گذشت. نان پاره‌ای در پیش داشتند و می‌خوردند. گفتند: یابن رسول اللّه موافقت کن. از اسب فرود آمد و موافقت کرد و روز دیگر ایشان را [۲۲۹ الف] مهمان ساخت و با ایشان طعام خورد.

و باید که دوری راه را مانع نسازد، زیرا که در توریت مذکورست که تا سه میل دعوت را اجابت کند و تا چهار میل به زیارت برادر مسلمان رود و به عذر[۱] آن که روزه‌دار است در اجابت دعوت مخالفت ننماید، بلکه حاضر شود.

پس اگر داند که افطار وی موجب سرور و حضور برادر وی می‌شود و روزهٔ نفل

---

۱. اصل: عذار.

باشد و در افطار شره نفس نباشد روزه بگشاید که ثواب این به مراتب از ثواب روزه زیاده است.

و در همه حال اجابت دعوت بر خود لازم شناسد مگر آن که داند که میزبان بر وی منّت خواهد کرد،

یا آن که طعام حرام باشد یا شبهه،

یا آن که داند که خانه‌ای که در وی طعام می‌خورند به ظلم گرفته‌اند، یا مانع شرعی دارد غیر ازین.

یا گلیم و بساطی که بر وی می‌نشینند حرام است یا شبهه،

یا آن که در آن موضع منکری است از فرش دیباج یا ظروف طلا و نقره، یا صورت حیوانی بر سقف یا بر دیوار،

یا حضور جمعی از زنان اجنبیّه یا مردان اهل فتنه یا جماعت هزّال و مسخره،

یا استماع ملاهی مثل نی و دف [و] جلاجل و غیر اینها از ملاهی و منکرات،

یا آن که میزبان ظالم است یا مبتدع یا فاسق یا شریر،

یا آنکه طعام به‌جهت مباهات و تفاخر دهد که درین صور بر وی اجابت دعوت لازم نمی‌شود و این همه بر تقدیری است که [۲۲۹ ب] قبل از حاضر شدن علم[حاصل] شود به این منکرات.

اما اگر بعد از آن که به مجلس حاضر شده بر بعضی ازین منکرات اطلاع یابد، پس اگر مقتدا نیست و در آن طعام شبهه نیست در آن مجلس بنشیند و از آن طعام بخورد باکی نیست.

و از امام اعظم ـ رحمه اللّه ـ مروی است که قبل از آن که مقتدا شود به مجلسی حاضر شد که در آن مجلس نی و بعضی منکرات بود صبر فرمود و عبارت ایشان چنانچه در هدایه آورده است که قَد ابتلیتُ مَرّةً فَصَبرتُ.

و اگر مقتداست باید که تغییر کند و اگر نتواند در آن مجلس ننشیند که نشستن در

آن مجلس شین است در دین و فتح باب معصیت است بر مسلمین.

ادب دیگر

آن است که در اجابت دعوت قصد قضایی نکند، بلکه نیّت وی در اجابت متابعت حضرت رسالت باشد ـ صلعم ـ و حذرکردن از معصیت. چون در حدیث آمده که هرکس اجابت دعوت نکند نزد حق تعالی عاصی است.

و نیز در اجابت دعوت قصد اکرام و احترام و خوشدلی برادر مسلمان کند، بلکه در هر عملی از اعمال خود نیّت خیری کند. زیرا که در حدیث وارد شده که نِیّةُ المؤمِنِ خیرٌ مِنْ عَمَلِهِ، یعنی: نیّت مؤمن بهترست از عمل وی. چون عمل بی‌نیّت را ثواب نیست و نیّت بی‌عمل را ثواب است.

ادب دیگر

آن است که چون به مجلس حاضر شود اگر فرصت باشد و موجب تکلیف نشود [۲۳۰ الف] و جای نمازگزاردن خالی باشد رکعتین نماز بگزارد، زیرا که رسول ـ صلعم ـ چنین کردی.

و در نشستن صدر مجلس تلاش نکند، بلکه در هر مکان که میزبان اشارت نماید بنشیند.

و در نشستن تواضع شعار خود سازد، و میان دو کس که راضی نباشند ننشیند. زیراکه ترمذی روایت کرده که قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ ـ صَلّی اللّٰهُ عَلَیهِ وَ سَلّم ـ لاَ یَحِلُّ لِلرَّجُلِ أنْ یفرقَ بَیْنَ اثنَیْنِ إلَّا بِإذْنِهِما.

و باید که اگر برادر مؤمن در مجلس درآید جهت اکرام وی برخیزد.

واثلة بن الخطّاب روایت کند که رسول ـ صلعم ـ در مسجد نشسته بود. مردی درآمد، پس رسول ـ صلعم ـ از جای خویش برخاسته[1] به طرف دیگر نشست. آن مرد

---

۱. اصل: برخواسته.

گفت: ای رسول خدا! جای گشاده است. رسول ـ صلّی اللّه علیه و سلم ـ فرمود: به درستی که مر مسلمان را برادر مسلمان حقّی است که چون وی را بیند جهت اکرام وی از مکانی که نشسته به یک سو رود.

و در مشکوة[1] و شعب الایمان بیهقی به این حدیث تصریح نموده، و عبارت حدیث این است: قال رسول اللّه ـ صلعم ـ إنَّ لِلْمُسْلِمِ عَلَی المُسْلِمِ لَحَقّاً إذَا رَآهُ أخوهُ أنْ یَتَزَحْزَحَ.

و نیز رسول ـ صلعم ـ در حق سعد فرموده جماعت انصار را قُومُوا لِسَیِّدِکمُ، یعنی: برخیزید از برای مهتر خود.

اگر سایلی سؤال کند که میان این دو حدیث و حدیث [۲۳۰ ب] لَا تُعَظِّمُونِی فِی المَساجِدِ، یعنی: مرا تعظیم مکنید در مساجد منافات است، جواب آن است که برخاستن[2] در آن دو حدیث از جهت اکرام بوده نه از جهت تعظیم و آنچه نهی واقع شده، برخاستن[3] است از جهت تعظیم.

و شیخ ابن حجر در شرح بخاری تصریح نموده که قیام به جهت تکریم منهیٌ‌عنه نیست و از جهت تعظیم منهیٌ‌عنه است و فرق کرده میان تعظیم و تکریم.

دیگر باید که در مقابلهٔ خانه‌ای که عورات باشند ننشیند،

و بسیار نظر نکند به خانه‌ای که از آن جا طعام بیرون می‌آورند.

و باید که بی‌اذن صاحب‌خانه کسی را همراه خود به مجلس دعوت حاضر نسازد مگر آن که اعتماد داشته باشد بر صاحب دعوت.

و چون بنشیند کسی را که به وی نزدیکتر باشد تحیّت کند و بپرسد. واللّه اعلم

---

۱. اصل: مشکات. ۲. اصل: برخواستن. ۳. اصل: خواستن.

باب پنجم

در بیان آداب طعام خوردن
و درین سه فصل است

فصل اوّل: در بیان آدابی که پیش از طعام خوردن رعایت آن از لوازم است.
فصل دوم: در بیان آدابی که در وقت طعام خوردن رعایت باید کرد.
فصل سیم: در بیان آدابی که بعد از طعام خوردن مرعی باید داشت.

فصل اوّل

بدان که جهد باید کرد که تنها طعام نخورد، بلکه به تنها[1] طعام خورد.

و چون مجلس طعام خوردن منعقد می‌سازد باید که بالِشت جهت مهمان بیندازد که این سنّت است. [۲۳۱ الف]

و باید که از میان آن جماعت کسی را که متقی‌تر و عالمتر و عاقلتر باشد مقدّم و

۱. یعنی: با افراد.

مرجعٌ الیه سازد. پس از آن هرکس که درین صفات به وی نزدیکتر باشد.

و باید که مجرّد نسب و سن را منظور ندارد، زیرا شرف مرد به اصل و به نسب نیست. در معرفت و علم و تمیز است کمالش.

و حقّ سبحانه فرموده که ﴿إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِندَاللّهِ اَتْقیٰكُمْ﴾، یعنی: بزرگترین شما نزد خدای تعالی پرهیزگارترین شماست، و دیگر فرموده که ﴿هَلْ يَسْتَوِى الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذينَ لَا يَعْلَمُونَ﴾، یعنی: در مرتبه برابر نیست دانا و نادان.

و چنانچه در حدیث وارد شده که لَیلِینِی اولوالأحلام وَالنُّهی، یعنی: حضرت رسالت ـ صلعم ـ فرموده که نزدیک من باز ایستند صاحبان دانش و خِرَد.

و اگر جمعی که در مرتبهٔ مؤخّرند مقدّم جا گرفته‌اند رواست که صاحب‌خانه ایشان را برخیزاند و بزرگتر را به جای ایشان بنشاند. زیرا که در حدیث آمده که رسول ـ صلعم ـ در صفهٔ تنگی نشسته بود. [چون] از اهل بَدر درآمدند و جای نبود که بنشینند آن حضرت فرمود آن جماعت را که از بدر نبودند که برخیزید و اهل بدر را به جای ایشان نشاند.

و شیخ ابوالنجیب ـ قدّس سرّه ـ در آداب خود به این تصریح فرموده، و اگر در حلقه جا نباشد در پس پشت یکدیگر نشینند. زیرا که در مجلس آن حضرت ـ صلعم ـ چنین کردندی.

و باید که کسی را که راست‌تر و مشفقتر و مهربانتر باشد [۲۳۱ ب] بر مسلمانان خادم سازد.

و شیخ ابوالنجیب سُهروردی ـ روّح اللّه روحه ـ فرموده‌اند که باید که کسی بر خادمی درویشان قیام نماید که از آن جماعت امانت و دیانت وی بیشتر باشد. و نیز قوی‌دل‌تر و شکسته‌نفس‌تر باشد، و اهتمام وی به شأن درویشان زیاده از نفس وی و عشایر و اقارب وی باشد، و منظور وی در آن خدمت ننگ و نام و تحسین خواصّ و عوام نباشد که اگر یکی ازین اشیای مذکوره منظور وی گردد هرآینه آن خدمتگاری

وبال و نکال وی خواهد بود و او خادم هوای خود خواهد بود. و بدان که خادمی درجهٔ دویم است از شیخی.

و خدای تعالی وحی کرد به داود ـ علیه السلام ـ که ای داود! خادم باش کسی را که طالب من باشد.

و رسول ـ صلعم ـ فرموده: سَیِّدُ الْقَوْمِ خَادِمُهُم.

پس باید که خادم طریقهٔ مهتران و شفقت و مرحمت بر کهتران مرعی دارد و ایثار بر اخوان شعار و دثار خود ساخته از...[1] نفس مکّاره اجتناب نماید.

و باید که در وقت طعام خوردن به حرمت تمام به دو زانو بنشیند و این بهتر است، یا زانوی راست برآرد و بر زانوی چپ نشیند و مندیل بر روی هر دو زانو پوشد و آستینها برمالد.

و رسول ـ صلعم ـ فرموده که من بنده‌ام بنده‌وار طعام می‌خورم.

و تکیه کرده طعام خوردن علما را خلاف است در کراهت[2] آن.

در شرح مختصر وقایه گفته اصحّ روایات آن است که مکروه نیست.

و در خزانه [۲۳۲ الف] و قنیه و واقعات حسامی آورده که باکی نیست، زیرا که رسول ـ صلعم ـ در خیبر تکیه کرده طعام خورده.

و باید که در احضارِ طعام تعجیل نماید که حاتم اصم ـ رحمه اللّٰه ـ گفته: تعجیل از شیطان است مگر در پنج چیز: اطعام طعام و تجهیز موتی، و تزویج بکر، و توبه از گناه، و ادای قرض.

و باید که تنبیه کند مهمان را به طعامهایی که مهیّا ساخته تا از یک طعام رغبت را ساقط نسازد در وقت تعدّد طعام، و نیز رغبت نگاه ندارد در وقت طعام واحد.

و امام در احیا از بعضی سلف نقل کرده که طعامی که مهیّا می‌شده بر کاغذ نوشته

---

۱. یک کلمه ناخوانا.

۲. اصل: کرهت.

به مهمان عرض می‌کرده‌اند.

و نیز امام حکایت کند که عزیزی جماعت صوفیان را مهمان ساخته از برای ایشان کلّه‌های بریان مهیّا ساخته حاضر گردانید. ایشان به امید آن که مگر دعوت متعدد است از آن کلّه‌ها کمتر تناول کردند. بعد از طعام میزبان استدعای دعا نمود. یکی از صوفیان که ظرافت بر وی غالب بود فرمود که همهٔ حمدها و ستایشها قادری را که این همه سر بی تنه به وجود آورده.

و باید که میان طعامها ترتیب نگاه دارد و میوه را بر سایر طعامها تقدّم کند چنانچه درکلام مجید مقدّم مذکور شده. قال اللّه تعالی: ﴿وَ فَاكِهَةٍ مِمَّا يَتَخَيَّرونَ وَ لَحْمِ طَيْرٍ مِمَّا يَشْتَهُونَ﴾. بعد از آن هر طعام که الطف باشد مقدّم دارد.

و خادم باید که اوّلاً میان بربندد و آستینها درنوردد و طعام بر سفره حاضر سازد [۲۳۲ ب] نه بر خوان، زیرا که این به تواضع نزدیکتر است.

انس - رضی اللّه عنه - روایت کرده که رسول - صلعم - طعام بر سفره خوردی نه بر خوان، و گاه طعام خوردی بر زمین بی‌سفره، چنانچه بعضی علما به این تصریح نموده‌اند. و نهیی که واقع شده در طعام خوردن بر خوان کراهت آن تنزیهی است نه تحریمی، چنانچه در احیا به این تصریح نموده.

و باید که خادم سفره در زیر بغل چپ گیرد و نمکدان در دست چپ گیرد؛ زیرا که از مشایخ چنین مأثور است.

و با طعام تره و سرکه حاضر سازد؛ زیرا که ذر خبر وارد شده که مایده‌ای که بر بنی‌اسرائیل نازل شده از آسمان در آن مایده یک ماهی پخته بوده و نزدیک سر وی سرکه و به نزدیک دم او نمک و هفت گرده نان و زیتون و انار شیرین داشته و از هر سبزی داشته به غیر از گندنا.

و نیز مروی است که ملائکه حاضر می‌شوند بر مایده‌ای که بر وی سبزی باشد.

و رسول - صلعم - در شأن سرکه فرموده که بهترین نانخورشها سرکه است.

و باید که نمکدان بر بالای نان ننهد که در ظهیری از یکی از مشایخ نقل کرده که گفته به دعوت به این نیّت حاضر شوم که منع کنم از نمکدان نهادن بر بالای نان. فأمّا نمک بر بالای نان نهادن مکروه نیست چنانچه در خزانه مسطور است.

و در قنیه گفته کاغذ که نمک داشته باشد و سبزی، نیز بالای نان توان نهاد.

و چون طعام حاضر سازد دستها بشویند که [۲۳۳ الف] رسول ـ صلعم ـ فرموده که الوضوءُ قَبلَ الطَّعَامِ یَنْفِی الفَقْر و بَعْدَهُ یَنْفِی اللَمم. یعنی: دست شستن پیش از طعام دفع می‌کند فقر و فاقه را و بعد از طعام دفع می‌کند گناه را.

و شیخ ابوطالب مکّی در قوت القلوب آورده به روایت ابوهریره ـ رضی اللّه عنه ـ که رسول ـ صلعم ـ فرموده که هر کس پیش از طعام خوردن دست بشوید بیامرزد خدای تعالی همهٔ گناهان وی را، و بنویسد از برای وی به عدد هر آیت قرآن یک ساله عبادت و به عدد هر مویی که بر تن وی است شهری از برای وی در بهشت بنا کند، و مفتوح گرداند بر وی ابواب رحمت را.

و هرکس بعد از طعام دست بشوید بنویسد خدای تعالی به عدد هر لقمه‌ای که خورده ثواب عبادت یک ساله و به عدد هر قطره که از دست وی بچکد عطا کند خدای تعالی او را شهری در بهشت، و این و صد چندین از فضل و رحمت حق تعالی بعید و غریب نیست.

بدان که دست شستن تا رُسع یعنی بند سر دست سنّت است پیش از طعام و بعد از طعام چنانچه در خزانه و خلاصه و بسیاری از کتب فقه مسطور است.

و در قنیه آورده در باب کراهت فِی الأکل[1] که شستن یک دست و یا شستن انگشتان هر دو دست کافی نیست در سنّت دست شستن، زیرا که سنّت شستن است تا بند هر دو دست.

---

۱. اصل: + آورده.

و حکمت دست شستن پیش از طعام آن است که دست [۲۳۳ ب] از آلودگی گناه ملوّث شده. پس شستن وی هرآینه موجب نظافت و پاکیزگی است.

فایدهٔ دیگر آن که خوردن طعام به قصد قوّت بر طاعت و استعانت بر عبادت هرآینه طاعت است، پس سزاوار آن است که به طهارت اقدام نماید بر عبادت.

و شیخ‌الاسلام شیخ شهاب‌الدین سُهروردی در عوارف آورده که دست شستن پیش از طعام استقبال کردن نعمت است به ادب و این از شکر نعمت است و شکر نعمت ضرورت است، و چون شکرگزاری موجب زیادتی نعمت است هرآینه دست شستن موجب زیادتی برکت و دافع فقر و حاجت می‌گردد.

بدان که در کیفیّت دست شستن پیش از طعام علما را خلاف است.

در سراجیّه گفته سنّت آن است که پیش از طعام ابتدا کند در دست شستن از کهتران و ختم کند بر مهتران، و بعد از طعام ابتدا کند از مهتر پس از آن کهتر.

در نوادر الفتاوی حکمت این که گفته که اگر پیش از طعام ابتدا از مهتران کند انتظار مهتران در طعام خوردن لازم آید از برای کهتران و پس از طعام انتظار نیست.

و در احیاء العلوم آورده که پیش از طعام صاحب‌خانه پیش از قوم دست بشوید و بعد از طعام بعد از قوم دست بشوید و انتظار برد که شاید کسی برسد که با وی طعام باید خورد؛ زیرا که چون امام شافعی مهمان امام مالِک شد معاملهٔ ایشان در دست شستن [۲۳۴ الف] چنین بود.

اما عمل مشایخ ـ رحمهم اللّه ـ در دست شستن. چنانچه در مجلس حضرت **مخدومی** ـ رَوَّح اللّه روحه ـ معلوم شده آن است که خادم پیش از طعام ابتدا از دست مقدّم کند بر دست راست، مقدّم هر کس باشد خرد یا بزرگ. و بعد از طعام ابتدا از دست مقدّم کند و از یمین مقدّم بر یسار وی ختم کند و اگر مقدّم جهت تعظیم و تکریم کسی طشت پیش وی فرستد باید که قبول نماید و رد نکند.

و در احیا مذکور است که انس مالک ـ رضی اللّه عنه ـ و ثابت بنانی در مجلس

طعامی حاضر شدند. در وقت دست شستن انس جهت تکریم ثابت طشت پیش وی فرستاد. اِبا نمود. انس فرمود: اِذا أکْرَمَک أخُوک فَاقْبَلْ کَرَامَتَه وَ لاَ تَردُّها فإنّما یُکرِمُ اللّهُ عَزّ و جَلّ، یعنی: چون بزرگ دارد ترا برادر تو قبول کن بزرگ داشتن او را، زیرا که چون از برای خداست ـ جلّ و علا ـ پس خدای تعالی را بزرگ می‌دارد.

و در احیا آورده که بعضی گفته‌اند خادم نشسته آب ریزد که به ادب نزدیکتر است، و صحیح‌تر آن است که ایستاده به احتیاط و رفق تمام آب ریزد که آسان‌تر است و عمل اکثر اهل سلف و خلف برین بوده.

و در وقت آب ریختن باید که انگشت ابهام پای راست بر بالای انگشت بزرگ پای چپ نهد تا از تشبّه به عبادت دورتر باشد.

و باکی نیست که بر گرد یک طرف جمع شده دست بشویند، زیرا که این اقرب است به تواضع و انتظار درین [۲۳۴ ب] کمتر است.

و اگر طشت بگردانند باید که آب دست هر یک بریزند.

در بستان شیخ ابواللیث آورده که مکروه است خالی ساختن طشت هربار، زیرا که فعل مجوس است.

و رسول ـ صلعم ـ فرموده که اِملؤا الطُّسُوسَ و خالِفُوا المَجوس، یعنی: پر سازید ظروف دست شستن را از آب دست شو و مخالفت کنید مجوس را که ایشان آب دست شو در یک ظرف جمع نسازند.

و از آن که در بعضی آثار وارد[۱] شده که رسول ـ صلعم ـ از شانهٔ گوسفند خورد و دست به گلیمی که در زیر قدم مبارک ایشان بود پاک کرد. لازم نمی‌آید که دست شستن سنّت نباشد. زیرا که سنّت چیزی را گویند که آن حضرت بر آن مواظبت نموده و گاهی ترک فرموده.

و یکی از خلفای حضرت شیخ بزرگ ـ قدّس سرّه ـ در بعضی از مصنّفات خود نوشته که گمان من این است که حضرت شیخ بزرگ هرگز لقمه‌ای نخورده تا دست نشسته.

---

۱. اصل: وارده.

و امام در احیا آورده که آداب طشت هفت است:
اوّل ـ آن که در آخر طعام طشت پیش مقدّم نهد،
دوم ـ آن که خادم ایستاده آب ریزد،
سیم ـ آن که از جانب راست بگرداند،
چهارم ـ آن که آب دست شو در طشت جمع سازد،
پنجم ـ آن که آب دهن در طشت نیندازد،
ششم ـ آن که چون دهن بشوید آب از دهن در طشت ریزد،
هفتم ـ آن که بر وجهی دست شوید که آب از دست وی بر بساط و جامهٔ غیر نرسد.

و باید که [۲۳۵ الف] صاحب‌خانه خود آب در دست مهمان ریزد و به نفس خود خدمت اخوان کند، چنانچه در احیا تصریح نموده.

و چون امام شافعی مهمان امام مالک شد امام مالک آب بر دست امام شافعی ریخت.

و از حضرت رسالت ـ صلعم ـ مثل این مروی است به نسبت رسولان نجاشی چنانچه واقعهٔ آن گذشت.

و باید که پیش از طعام به سه کرّت آب ریزد و بعد از طعام به یک بار آب ریزد. زیرا که در صورت اوّل توهّم نجاست متصوّر است به خلاف صورت اخیر.

فأمّا عمل بعضی از مشایخ بر آن بوده که پیش از طعام آب یکریز می‌ریخته‌اند به ملاحظهٔ آن که ظاهر آن است که دستها پاک است، و در آخر طعام به‌جهت دسومت به سه دفعه آب می‌ریخته‌اند.

و در مجلس شریف **مخدومی** ـ روّح اللّه رُوحه ـ هر دو نوع مرئی شده.
فاما در آب یکریز بر وجهی می‌شستند که دستها به سه آب شُسته می‌شد.

و چون دستها بشویند باید که نیفشانند و از آب [که] بر دست است به چشمها

رسانند. زیراکه رسول ـ صلّی اللّه علیه و سلّم ـ فرموده که وقتی که دست شویید آب دهید چشم را و دست میفشانید.

و باید که دستها به روی مندیل نگاه دارید و پاک نکنید تا برکت آبی که دست شسته‌اید به طعام منضمّ شود.

بعد از آن خادم سفره در پیش مقدّم بازکند و اوّل نان قسمت نماید و ابتدا از مقدّم کند و از جانب دست راست وی گیرد و به جانب دست چپِ وی [۲۳۵ ب] ختم کند.

بعد از آن نمک از جانب دست مقدّم قسمت نماید و نمکدان پیش مقدّم نهد و عمل مشایخ برین بوده.

و بعضی از علما گفته‌اند: اوّل نمک قسمت باید کرد تا انتظار طعام لازم نیاید. بعد از آن خادم بگوید: آمین و مقدّم این دعا بخواند: اللّٰهُمَّ طَیِّبْ أرْزاقَنا وَ حَسِّن أخلاقَنا وَ بارِکْ لنا فِیمَا رَزَقْنَا وارزقْنا خیراً مِنْهُ.

و ابن عباس ـ رضی اللّه عنه ـ روایت کرده که رسول ـ صلعم ـ فرموده که هر وقت یکی از شما طعام خورد بگوید: اللّٰهُمَّ بَارِکْ لَنَا فِیهِ و زِدْنَا منه، و سورهٔ فاتحه و سورة الاخلاص و این دعا که بسم اللّٰهِ خَیرِ الأسماءِ، بسم اللّٰهِ رَبِّ الأرْضِ و رَبِّ السَّماءِ، بسم اللّٰهِ الذی لاَ یَضُرُّ مَعَ اسْمِهِ شَیءٌ فِی الأرْضِ وَ لا فی السَّماءِ، بر طعام خواند، چنانچه در اوراد شیخ بهاءالدین زکریا مذکور است.

و در اذکار امام نووی مصرّح است که چون طعامی بـه نـزد حضرت رسالت ـ صلعم ـ حاضر شدی بگفتی: اللهم بَارِک لَنَا فِیمَا رَزَقْنَا وَ قِنَا عَذابَ النَّارِ بسم اللّه. و اصحاب گویند و پیش از مقدّم دست به طعام دراز نکنند. پس از آن باید گفت بسم اللّه، چون طعام حلال باشد.

و امام نووی در اذکار گفته که بسم اللّه گفتن کافی نیست. فَأمّا افضل آن است که بسم اللّه الرحمن الرحیم گوید و برابر است در گفتن تسمیهٔ جنب و حایض و نفساء و غیرهم.

و امام در احیا آورده که با لقمهٔ اوّل بسم اللّه گوید [۲۳۶ الف] و با لقمهٔ دوم بسم اللّه الرحمن و بالقمهٔ سیم بسم اللّه الرحمن الرحیم گوید، و اگر با هر لقمه‌ای بسم اللّه گوید بهتر است، و اگر در اوّل طعام تسمیه فراموش کند باید که در میان طعام خوردن که به یادش آید بسم اللّه أوّلُه و آخرُه گوید، و اگر در آخر به یادش آید سورهٔ ﴿قل هو اللّه أحد﴾ بخواند، چنانچه امام نووی در اذکار از آن حضرت روایت کرده.

و بدان که بهتر آن است که هر یک از خورندگان بسم اللّه گویند. ولیکن اگر یکی از خورندگان بسم اللّه گوید بسنده است از باقی. چنانچه امام شافعی ـ رحمه اللّه ـ برین تصریح فرموده، و این مثل سلام است که جواب یکی بسنده است از باقی.

و امام نووی در شرح مسلم آورده که اجماع علما است بر آن که تسمیه پیش از طعام خوردن مستحبّ است و بلند گفتن به وجهی که غیر وی نیز شنود و بر آن متنبّه گردد مستحبّ است چنانچه در احیاء العلوم و اذکار مذکور است.

و شیخ ابن‌حجر در شرح بخاری بر امام نووی اعتراض کرده که اجماع نیست بر استحباب تسمیه پیش از طعام خوردن، زیرا که جمعی از علما گفته‌اند که تسمیه گفتن پیش از طعام خوردن واجب است. و از قِبَلِ امام جواب فرموده که شاید مراد از استحباب فعلِ راجح باشد و آن شامل است مستحب و واجب را.

و در مضمرات آورده که اگر طعام حرامی می‌خورد بگوید بسم اللّه کافر گردد.

و اگر بعد از فراغ [۲۳۶ ب] از[1] طعام الحمد للّه گوید پیش بعضی کافر شود و پیش بعضی نشود. و اگر مهمان شرم می‌دارد مستحسن است که بگوید طعام بخورید.

فصل دوم

در بیان آدابی که در وقت طعام خوردن رعایت آن باید کرد

بدان که سنّت است که ابتدا کنند به نمک و ختم طعام نیز به نمک کنند، چنانچه در خلاصه آورده و در عوارف گفته که رسول ـ صلعم ـ گفت مر امیرالمؤمنین علی را

---

۱. اصل: «از» تکرار شده است.

ـ رضی اللّه عنه ـ که ای علی ابتدا کن طعام خود را به نمک به درستی و راستی که نمک شفا است مر هفتاد بیماری را که بعضی از آن بیماریها دیوانگی و برص و خوره باد[1] است و دردِ درون و درد دندان.

و سه لقمه با نمک پیش از طعام و سه لقمه بعد از طعام خوردن سنّت است چنانچه در فردوس مذکور است، و حکمت سنّیت ابتدا و اختتام طعام به نمک آن تواند بود که بدایت طعام خوردن نهایت شره نفسانی است و نهایت طعام بدایت کمال اشتغال و استیلای قوای شهوانی است.

پس مناسب و لایق آن است که در ابتدا به واسطهٔ سبّابهٔ تمکین آن شره و لذّت را در کام نفس تلخ گرداند و در آخر طعام به همین طریقه سورَت و شدّت قوای شهوانی را درهم شکند.

و باید که نیّت آکل در طعام خوردن قوّت و استعانت عبادت باشد تا طعام خوردن وی محض عبادت گردد و ازین جهت وارد شده [۲۳۷ الف] که خواب عالم محض عبادت است، چون امداد است بر طاعت.

و شیخ بزرگوار شیخ ابوالنجیب فرموده که أنا آكِلٌ وَ أُصَلّی. یعنی: طعام می‌خورم و حال آن که نماز می‌گزارم، و این اشارت است به آن که طعام خوردن به حضور دل چون خیر مقارن وی گردد حکم نماز دارد درین که عبادت حق تعالی است.

و باید که نان به دو دست بشکنند و زیاده از آنچه خواهد خورد نشکنند و به دست راست طعام خورد.

و امام شافعی ـ رحمه اللّه ـ در اُم که دو نسخه است از مصنّفات وی تصریح نموده که طعام خوردن به دست راست واجب است. لیکن امام غزالی و امام نووی ـ رحمهما اللّه ـ و اکثر شافعیه برآنند که طعام خوردن به دست راست مستحبّ است.

---

۱. ظاهراً خوره [و] باد.

و بعضی از علما برآنند که طعام خوردن به سه انگشت سنّت است و به چهار انگشت و پنج انگشت طعام خوردن شره و منهیٌ‌عنه است، و استدلال کرده‌اند به حدیث کعب بن مالک که روایت کرده که کان رسول اللّه ـ صلعم ـ یَأکُلُ بثلاثَةِ أصَابِعَ وَ یَلْعِقُ یَدَهُ قَبْلَ أنْ یَمْسَحَها، یعنی: بود رسول خدا ـ صلعم ـ که طعام می‌خورد به سه انگشت و می‌لیسید انگشتان را پیش از آن که پاک کند.

و امام نووی در شرح مسلم گفته که این حدیث دلالت می‌کند بر آن که طعام خوردن به سه انگشت سنّت است و به چهار و پنج انگشت منهیٌ‌عنه است [۲۳۷ ب] مگر از جهت ضرورت و عذری مثل آن که طعامی باشد که خوردن آن به سه انگشت دشوار باشد که درین صورت به چهار انگشت و پنج انگشت منهیٌ‌عنه نیست.

و شیخ ابن‌حجر در شرح بخاری آورده که طعام خوردن به سه انگشت و چهار و پنج انگشت جایز است.

و از سعد بن منصور روایت کرده به طریق ارسال که کانَ رسول اللّه ـ صلعم ـ إذَا أکَلَ أکَلَ بِخَمسٍ. یعنی: بود رسول خدا ـ صلعم ـ که چون طعام خوردی[1] به پنج انگشت، و میان این حدیث و حدیث کعب بن مالک توفیق کرده که این اختلاف بنا بر اختلاف آن حضرت است. زیرا که بعضی اوقات به سه انگشت طعام خوردی و گاه به چهار و پنج انگشت.

و منشأ این اختلاف اختلافِ طعامها می‌تواند بود و ازین دو حدیث آن فهم می‌شود که هر دو صورت سنّت باشد. و در سیر شیخ سعد[2] کازرونی به سنّیت[3] هر دو صورت تصریح نموده، واللّه اعلم.

و باید که احتیاط نماید که دست در طعام زیاده از احتیاج فرو نبرد و به قدر

---

۱. اصل «طعام خوردی» تکرار شده.

۲. اصل: سعید، ظاهراً سعدالدین درست است.

۳. اصل: کذا.

ضرورت آلوده سازد، و لقمه خُرد بردارد و در جانب راست دهن بخاید و انگشت در پی لقمه در دهان فرو نبرد و نیکو بخاید، مگر آن که دندان نداشته باشد. و تا آن لقمه را فرو نبرد دست به لقمهٔ دیگر دراز نکند که این صور دالّ است بر شره.

و از پیش خود طعام خورد زیرا که عمرو بن ابی سلمه گوید: من خُرد بودم و در تحت تربیت رسول ـ صلعم ـ [۲۳۸ الف] بودم و دست به جوانب کاسه دراز می‌کردم مرا منع فرمود و گفت: كُلْ مِمَّا يَلِيك، یعنی: بخور از نزدیک خود.

فاما امام نووی در شرح مسلم آورده که این در طعام است، ولیکن در میوه و اجناس مختلفه رواست که دست به اطراف و جوانب آن دراز کنند.

و امام غزالی در احیا نیز به این تصریح نموده و احتیاط آن است که در میوه نیز از پیش خود خورند نظر به ظاهر حدیث.

و باید که از حوالی طعام و کنارها خورد و تا آن زمان که تمام شود از میان طعام نخورد، زیرا که رسول ـ صلعم ـ فرموده: كُلُوا مِنْ حَوالِيها وَ لاَ تأكُلُوا مِنْ وَسَطِها فإنَّ البَرَكَةَ فِي وَسَطِها تَنزِلُ، یعنی: بخورید از حوالی و کنارهای کاسه و مخورید از میان وی زیرا که برکت در میان کاسه نازل می‌شود.

و ازین جهت بعضی از فقرا در وقت طعام خوردن طبق را می‌گردانند تا از جوانب وی خورده شود و نیز برکتِ دست ایشان به تمامی طعام برسد تا آنچه باقی بماند دیگران از آن محظوظ شوند.

و باید که هر لقمه‌ای که بردارد آن را به نور ذکر منوّر گرداند.

و در شرح اسماءالله حضرت **مخدومی مولوی** ـ قدّس سرّه ـ فرموده که هر کس در وقت طعام خوردن با هر لقمه‌ای بگوید «يَا وَاجِد» حقّ سُبحانه آن طعام را در درون وی نور گرداند.

و در اوراد شیخ بهاءالدین زکریا آورده که اگر برنج می‌خورد باید که صلوات می‌فرستاده باشد.

و باید که در وقت طعام خوردن در پیش خود نظر کند و در طعام خوردن دیگران و ملاحظهٔ لقمه و احوال [۲۳۸ ب] ایشان اشتغال ننماید که مبادا [موجب] دهشت ایشان گردد.

و حضرت رسالت ـ صلعم ـ ازین منع فرموده که قال رسول اللّه ـ صلّی اللّه علیه و سلم ـ لَا یَتَّبِعَنَّ اَحَدکُم لُقمة صَاحِبِه، یعنی: باید که چشم یکی از شما در پی لقمهٔ صاحب وی نباشد، و نظر کردن به طعام خوردن صاحب خود التزام ننماید.

و باید که طعام گرم نخورد چنانچه در خلاصه مذکور است، و در طعام گرم نفخ نکند به وجهی که آب دهن وی به آن منضمّ شود.

در خلاصه از نوادر نقل کرده که فضل بن غانم گفت از امام ابو یوسف از کراهت[۱] نفخ کردن در طعام سؤال کردم جواب گفت که مکروه نیست مگر آن که آوازی ظاهر شود مثل اُف، و نهی که در حدیث وارد شده مقیّد است به آنکه آوازی ظاهر شود یا آب دهن منضمّ شود به طعام.

در عوارف آورده که نفخ در طعام برکت از طعام می‌برد.

و اگر طعام به چمچه خورد باید که به نوبت خورد. خواه چهار چمچه خواه یک چمچه به چهار نوبت، آنچه در وقت گنجد بر وجهی که به نسبت رفیق وی حیفی نشود،

و اگر شربت خورد به سه نوبت خورد بر وجهی که از زیادتی و تعدّی شرکا احتراز نماید و از شره طعام خوردن و پرخوردن بپرهیزد.

و رسول ـ صلعم ـ فرموده که هیچ ظرفی که پر کرده شود بدتر از شکم آدمی نیست. پس اگر چاره نباشد ثلثی از برای طعام و ثلثی از برای آب و ثلثی از برای نفس رعایت نماید.

و باید که [۲۳۹ الف] در وقت طعام خوردن به ذکر صالحان و موعظت و نصیحت اشتغال نماید، چنانچه امام نووی در اذکار از امام غزالی نقل کرده و در احیا آورده که یکی از آداب طعام خوردن آن است که در وقت طعام خوردن به حکایات

---

۱. اصل: کرامت.

صالحان مشغولی کند تا از شره طعام نجات یابد.

و شیخ ابوالنجیب روایت کرده که خاموشی در وقت طعام خوردن فعل مجوس است.

و امام در احیا آورده که در طعام خوردن به رفیق خود سازد و قصد نکند که زیاده از وی بخورد. زیرا که آن زیادتی حرام است اگر همکاسهٔ وی راضی نباشد، بلکه سزاوار آن است قصد ایثار کند.

و اگر رفیق وی طعام می‌خورد ترغیب کند وی را بر طعام و [به] تصریح بگوید: «بخور». اما زیاده از سه بار نگوید و سوگند ندهد که «بخور» که روا نیست، و غیر همکاسهٔ خود را نگوید «بخور» مگر صاحب دعوت یا شیخ مجلس.

و باید که به جهت ملاحظهٔ غیر، از آنچه تنها می‌خورد کم نسازد. زیرا که ریا در هر چیزی در می‌آید و این ریاست در طعام خوردن.

و اگر زیاده از دو کس باشند بعضی به بعضی دیگر مسارّه و سرگوشی نگویند؛ زیرا که رسول ـ صلعم ـ فرموده که إذا کانوا ثَلاثَةً فَلا یَتَناجی اثنانِ دُون الواحِد ـ که مبادا رفیق ایشان را توهّم غیبت شود و سبب ایذاء وی گردد.

و در عوارف مذکور است که سنّت است [۲۳۹ ب] که طعامی که از دست وی بیفتد بردارد و بخورد، زیرا که رسول ـ صلعم ـ چنین کردی.

و در احیا آورده که باید که سر در کاسه ندارد و دست در کاسه نیفشاند و آنچه رفیق وی مکروه دارد از وی اجتناب نماید.

و اگر از دهان خود طعام بیرون آورد یا او را عطسه آید یا سرفه بر وی غالب شود روی خود از طعام بگرداند و تدارک نماید.

و باید که دست چپ در زیر طعام نگاه دارد. تا اگر چیزی بچکد بر زمین نیفتد و ضایع نشود، و لقمه‌ای که به دندان برکنده باشد در شوربا و سرکه و طعام فرو نبرد.

و آنچه ذکر وی قباحت داشته باشد در وقت طعام خوردن مذکور نسازد و از

خاراندن بینی و سایر اعضا...[۱] کند.

و باید که به نوعی طعام خورد که از چمچه و دهان وی آوازی که دلالت کند بر شره طعام خوردن مسموع نشود، و نان در زیر کاسه و طبق ننهد.

و در خلاصه و خزانه و واقعات حسامی آورده که دست و کارد به نان پاک نکند زیرا که استخفاف طعام است.

لیکن در زاهدی گفته که نزد بعضی مکروه نیست. و در ینابیع آورده که اصحّ آن است که اگر نان را بخواهد خورد مکروه نیست، والّا مکروه است.

در احیا آورده که نان چرب در سرکه نزنند.

در خلاصه و خزانه آورده که از اسراف است کنارهٔ نان گذاشتن و میانهٔ آن خوردن. [۲۴۰ الف]

لیکن در خزانه آورده که اگر غیر وی آن کنارهٔ نان خواهد خورد باکی نیست.

در خلاصه آورده که طعام را بوی نکند و در میان طعام خوردن آب نخورد، و اگر ضرورت شود دست چرب از کوزه نگاه دارد.

در خزانه و خلاصه آورده که چون نان حاضر شود انتظار نانخورش نبرد و طعام را انتظار ندهد، و بر پا و برهنه طعام نخورد.

فَامّا در خلاصه آورده که مختار آن است که بر پا طعام خوردن باکی نیست.

و باید که از طعام که پیش غیر وی نهاده‌اند بی‌اذن صاحب دعوت نخورد.

و بعضی از مهمانان بعضی دیگر را لقمه ندهند، چنانچه شیخ الاسلام شیخ ابوالنجیب در آداب خود تصریح نموده.

لیکن در خزانه و خلاصه آورده که اگر چه لقمه دادن نظر به قیاس روا نیست فامّا باید که معاملهٔ ناس ملاحظه کند، یعنی چون عادت مردمان چنان است که یکدیگر

---

۱. کلمه‌ای شبیه انفراز و درست خوانا نیست. شاید انغراز (؟)

را لقمه می‌دهند رواست.

و در فتاوای ظهیری آورده که در لقمه دادن بعضی مهمانان مر بعضی را علما خلاف کرده‌اند.

بعضی گفته‌اند: روا نیست دهنده را، و نیز حلال نیست خورنده را، و اگر بستاند باید که بر طبق نهد بعد از آن بردارد و بخورد.

و از امام محمّد [غزالی] چنین روایت کرده‌اند. اما اکثر علما برآنند که رواست. زیرا که اذن دلالتی هست و میان مردمان متعارف شده.

و نیز روا نیست مهمان را که [۲۴۰ ب] لقمه دهد سایل را و کسی را که به جهت مهمّی پیش وی آید یا به طلب کسی درآید مگر به اذن صاحب دعوت.

و در خلاصه و فتاوای ظهیری آورده که رواست مهمان را از روی استحسان که جمعی را که بر سر دعوت بر پا باشند طعام دهد، اگر چه از روی قیاس روا نیست.

و شیخ ابوالنجیب در آداب آورده که اکثر مشایخ برآنند که لقمه دادن خادم مکروه است خاصّه وقتی که لقمه‌دهنده مهمان باشد.

لیکن در احیا مذکور است که اگر خادمان با قوم نشسته‌اند لقمه دادن سنّت است.

و در عوارف آورده که از عادات صوفیّه است لقمه دادنِ خادم اگر با قوم ننشیند و این سنّت است. چنانچه ابوهریره ـ رضی اللّه عنه ـ روایت کرده است مهمان را که گربه‌ای را طعام دهد به طریق مُعتاد خواه از صاحب دعوت باشد و خواه نباشد.

و در خلاصه و خزانه و فتاوای ظهیری آورده که روا نیست که کلب را طعام دهد خواه از صاحب طعام باشد و خواه نباشد. زیرا که طعام دادن کلب موجب رام شدن و اُلفت گرفتن کلبِ غیر است به وی و ازین ضرر به صاحب کلب می‌رسد و طعام دادن نسبت به[۱] گربه موجب الفت وی و ضرر صاحب وی نمی‌شود.

و در [فتاوای] ظهیری و خلاصه و بسیاری از کتب فقه مذکور است که زَلَه[۲] کردن و برداشتن طعام بی‌اذن صاحب طعام حرام است. [۲۴۱الف]

---

۱. اصل: بنسبت. ۲. یعنی: طمع کردن.

و علما را خلاف است که طعامی که پیش مهمان می‌نهند اباحت است یا تملیک. پیش امام اعظم ـ رحمه‌اللّه ـ اباحت است. پس آنچه بخورد او را مباح است. بر داشتن و به کسی دادن روا نباشد.

و پیش علمای شافعیّه تملیک است، و در آن خلاف است که در چه محلّ مهمان مالک طعام می‌شود.

در آداب، شیخ ابوالنجیب آورده که بعضی گفته‌اند چون طعام پیش مهمان حاضر گردانند مالک می‌شود.

و بعضی گفته‌اند به گرفتن مالِک می‌شود. نظر به این دو قول تواند که از آن طعام به کسی دهد یا بردارد.

و بعضی گفته‌اند که چون در دهن نهد مالک شود، و بعضی گفته‌اند بی خوردن مالک می‌شود، و این دو قول خالی از بعدی نیست.

و نظر به این دو قول پیش شافعیّه نیز برداشتن و زله کردن بی اذن صاحب و رفیق حرام است.

بدان که در کراهت حرامْ مغز علما را خلاف است.

در بیان الاحکام آورده که نشاید خوردن پشت مازه، که جایگاه منی است.

و در حیرة‌الفقها آورده که خوردن سپرز و جگر و حرام مغز[1] حلال است نه مکروه و او «حرم مغز» است نه حرام مغز، و این از غلط عوام است.

بدان که از گوسفند هفت[2] چیز مکروه است: ذکر و خصیه و قُبل و دُبُر و غُدود و زهره و مثانه و خونی که از گوشت و سپرز و جگر بیرون آید و شکنبه، چنانچه در تحفه و مختارالفتاوی و ظهیری و مضمرات و بسیار[3] از کتب فقه به کراهت این اشیا

---

۱. اصل: کذا به جای مغز حرام.

۲. آنچه برشمرده بیش از هفت است.

۳. اصل: بسایر.

[۲۴۱ ب] تصریح کرده.

فاما در قنیه آورده که کراهت این اشیا تنزیهی است نه تحریمی.

و نیز در قنیه آورده که ذکر شاة و غدود وی اگر در آش جوشیده شود خوردن آش مکروه نیست.

و نیز آورده که اگر رحِم مأکولُ اللحم در حین کشتن با وی بوده حلال است خوردن وی. اما خون سایل از مذبوح حرام است به اتفاق.

و در عوارف و غیر آن از کتب معتبره آورده که بریدن نان و گوشت به کارد منهیٌ عنه است.

و در مشکوة از ابوداود بیهقی روایت کرده که عَنْ عَایِشَةَ ـ رضی اللّه عَنها ـ قالَتْ قالَ رَسُول اللّه ـ صلّی اللّه علیه و سلم ـ لاتَقْطعُوا اللَّحْمَ بِالسِّكِّینِ فإنَّهُ مِنْ صُنْعِ الْأعاجِمِ وَ انْهَسُوُه فإنَّهَ أهْنأ و أمْرَءُ. یعنی: مبُرّید گوشت را به کارد، زیراکه این دأب و عادت اعاجم است. یعنی آن جماعت که عالم نیستند به سنن و آداب، و بر کَنید گوشت را، پس به درستی که آن گوارنده‌تر است.

لیکن در صحیح بخاری و صحیح مسلم به روایت عمرو بن اُمیّه روایت کرده که رسول ـ صلّی اللّه علیه و سلّم ـ شانهٔ گوشت به کارد ریزه می‌کرد، مؤذّن به نماز خواند. گوشت و کارد را گذاشت و به نماز برخاست بی‌آنکه وضو سازد، و میان این حدیث و حدیث سابق تعارض و منافات است. زیرا که ازین حدیث فهم می‌شود که گوشت ریزه‌کردن به کارد سنّت است و از آن حضرت ـ صلعم ـ واقع شده [۲۴۲ الف] و از حدیث سابق منع آن فهم می‌شود.

و شیخ ابن حجر در شرح بخاری آورده که ابو داود حدیث اوّل را تضعیف کرده، و شیخ ابن جوزی حدیث اوّل را از منکرات ابومعشر داشته، و صاحب میزان الاعتدال گفته که از احادیث منکرهٔ ابومعشر است حدیث لا تقطعوا اللحم بالسّکّین.

پس معلوم شد که گوشت به کارد نیز ریزه‌کردن سنّت است و آن که بعضی فقرا

عادت ساخته گوشت به دست ریزه می‌سازند به جهت احتیاط است.

و در زاهدی گفته که مکروه نیست بریدن گوشت و نان به کارد.

و باید که طعام را بزرگ دارد و تحقیر طعام نکند، هرچند کم باشد. زیرا که اصحاب رسول ـ صلعم ـ می‌گفتند نمی‌دانیم که گناه کسی زیاده است که طعام پیش وی آورند حقیر شمارد یا گناه کسی که طعام را از جهت حقیر شمردن پیش مهمان نیاورد. یعنی این دو فعل هیچ یک پسندیده نیست.

و در عوارف و اذکار مذکور است که رسول ـ صلعم ـ هیچ طعام را عیب نکردی. اگر خواستی بخوردی و اگر نخواستی بگذاشتی.

و در آداب، شیخ ابوالنجیب آورده که مدح گفتن طعام نیز منهیٌ‌عنه است و این مشکل می‌شود به حدیث نعم الأُدْمُ الخلّ و به حدیثی که در باب عایشه ـ رضی اللّه عنها ـ واقع شده که فَضْلُ الثرید عَلَی سَائرِ الطَّعامِ کَفَضْلِ عَایِشَة [۲۴۲ ب] عَلَی سَائر النِّساءِ، و سایر احادیث که در مدح سایر طعام واقع شده.

و باید که سعی نماید که به اجتماع طعام خورد که رسول ـ صلعم ـ فرموده خیرالطَّعامِ مَا کَثُرتْ عَلَیْهِ الْأیْدِی، یعنی: بهترین طعامها طعامی است که درو دست بسیار باشد.

و روایت کرده‌اند از رسول ـ صلعم ـ که فرموده: شَرُّ النّاسِ مَنْ أکلَ وَحْدَهُ، یعنی: بدترین آدمیان کسی است که تنها طعام خوردن عادت ساخته باشد از جهت خسّت و بخل.

و در احیا آورده که حضرت رسالت ـ صلعم ـ فرموده که دوسترین[۱] طعامها پیش خدای تعالی طعامی است که درو دست بسیار باشد.

و امام نووی در اذکار آورده که اصحاب رسول ـ صلعم ـ گفتند: یا رسول اللّه! طعام

---

۱. (= دوست‌ترین) و در صفحهٔ بعد این املا ـ برگرفته از قرونی قدیم است.

می‌خوریم و سیر نمی‌شویم.

رسول ـ صعلم ـ فرمود که متفرّق طعام می‌خورید. گفتند: آری. رسول ـ صلعم ـ فرمود: اِجْتَمِعُوا عَلی طَعامِکُمْ واذْکُرُوا اسْمَ اللّه یُبارکْ لَکُمْ فیه، یعنی: جمع شوید در طعام خوردن و یاد کنید نام خدای را به دل و زبان تا برکت فرستد در طعام شما.

و باید که با یاران و دوستان به انبساط و نشاط طعام خورید، و با بیگانگان به ادب، و با درویشان به ایثار. چنانچه بعضی از مشایخ به این تصریح نموده‌اند.

و چون با جماعت طعام خورد از طعام خوردن باز نایستد. خاصه وقتی که مقدّم مجلس باشد، و اگر میل طعام [۲۴۳ الف] نداشته باشد تعلّل نماید و دست کشیده ندارد تا همکاسه و هم‌سفرهٔ وی بی‌دهشت طعام تواند خورد.

و روایت کرده‌اند که چون رسول ـ صلعم ـ با جمعی طعام خوردی بعد از همه دست نگاه داشتی.

و اگر داند که به آن طعام که می‌خورد کسی را میل است به جهت تبرّک یا شفا یا غیر آن از آن طعام چیزی باقی گذارد و پیش از سیری ترک کند. زیرا که در حدیث وارد شده که سُؤرُ المُؤمِنِ شِفَاءٌ.

و باید که بر سر سیری طعام نخورد و پیش از سیری بس کند، و لقمهٔ آخرین که در آن شره پیشتر است ترک کند.

و در خزانه و خلاصه و بسیاری از کتبِ فقه مسطور است که طعام خوردن بر سر سیری حرام است مگر بر قصد قوّت بر طاعت و روزه داشتن، یا از جهت آن که مهمان شرم ندارد، یا به جهت آن که خاطر میزبان خوش شود، یا آن که سبب ایذاء وی نشود.

در خزانه آورده که رسول ـ صلعم ـ در همهٔ عمر خود در هیچ مجلس زیاده از هفت لقمه نخورده و فرموده که أکْثَرُکُمْ شَبعاً أکثرکُم جُوعاً یَوْمَ القِیٰمَةِ، یعنی: هر کس در دنیا سیر خوردن شعار خود سازد روز قیامت گرسنه‌ترین خلق باشد.

و حسن بصری ـ رحمه اللّه ـ گفته که بلیهٔ آدم ـ علیه السلام ـ خوردن بوده و بلیهٔ آدمیان نیز همان است تا روز قیامت.

و سهل بن عبداللّه گفته که یک لقمه که از شام خود کم کنم [۲۴۳ ب] دوستر دارم از احیا کردن شبی.

و ابوهریره ـ رضی اللّه عنه ـ روایت کرده که درآمدم بر رسول ـ صلعم ـ و نماز نشسته می‌گزارد. پس گفتم: یا رسول اللّه! چه رسیده شما را. فرمود: گرسنگی. من به گریه درآمدم. فرمود: گریه مکن، زیرا که شدّت قیامت نخواهد رسید گرسنه را.

و باید که بسیار ذکر طعام نکند که آن از شره طعام است.

از رویم ـ رحمه اللّه ـ حکایت کنند که گفت: بیست سال است که ذکر طعام به خاطر من نگذشته، مگر وقتی که حاضر شده.

و چون از طعام خوردن فارغ شود باید که انگشتان بلیسد، بعد از آن پاک کند به مندیل خود یا پسر یا غلام خود، و به مندیل اجنبی دست پاک نکند. زیرا که رسول ـ صلعم ـ نهی فرموده ازین.

و حکمت لیسیدن انگشتان آن است که رسول ـ صلعم ـ فرموده که وقتی که طعام خورد یکی از شما باید که انگشتان بلیسد، زیرا که نمی‌داند که برکت در کدام طعام است، و جهت سنّیت لیسیدن کاسه و چمچه همین است.

و در حدیث آمده که هرکس طعام خورد و کاسهٔ خود بلیسد بگرید آن کاسه، و گوید آزاد گرداند خدای تعالی ترا از آتش دوزخ چنانچه تو آزاد گردانیدی مرا از شیطان و این حدیث در مشکوة مذکور است.

و امام احمد ترمذی و ابن ماجه روایت کرده‌اند که هرکس طعام خورد و کاسه را بلیسد استغفار کند از برای وی [۲۴۴ الف] آن کاسه. و در احیا آورده که او را ثواب برده‌ای باشد که آزاد کرده.

و باید که پیش از مقدّم مجلس طبق و کاسه و طعام از پیش خود برندارد و از

جای خود بر نخیزد تا آن زمان که سفره بردارند.

و باید که ریزهٔ طعام برچیند که در حدیث آمده که موجب فراخی معاش و سبب عافیت اولاد است.

و بدان که خوردن خیار با نمک و خوردن جوز با خرما و خوردن نان جو تنها و با شوربای عدس سنّت است، چنانچه در شرعه تصریح نموده.

و در مختار الفتاوی آورده که ولیمهٔ عروسی و دف زدن از برای شهرت در نکاح سنّت است.

و از آرد نابیخته نان خوردن سنّت است، چنانچه در ارشاد قلانسی به این تصریح نموده.

و خربوزه با نان خوردن و با خرما و نیز با شکر خوردن سنّت است، چنانچه به این تصریح نموده.

و اگر میسّر شود بعد از طعام شیرینی حاضر سازد، و در احیا آورده که شیرینی بعد از طعام بهتر است از الوانِ طعام.

و در صحیح بخاری عایشه ـ رضی اللّه عنها ـ روایت کرده که بود رسول ـ صلعم ـ که دوست داشتی هر شیرینی را به تخصیص عسل را.

و محبوب‌ترین طعامها نزدیک رسول ـ صلعم ـ گوشت بوده و محبوب‌ترین میوه‌ها خربوزه و انگور. چنانچه امام غزالی به این تصریح نموده و در بعضی احادیث آمده که دوست داشتی پالوده و انگبین [۲۴۴ ب] و شیرینی.

و در بعضی احادیث آمده که در درون آدمی زاویه‌ای است که پر نمی‌سازد او را مگر شیرینی.

و در روایتی پر نمی‌شود مگر به شیرینی و ترمذی روایت کرده که دوست‌ترین شربتها نزد رسول ـ صلعم ـ شربت خنک بوده.

آورده‌اند که کسی گفت امام حسن بصری را ـ رحمه اللّه ـ که همسایه‌ای دارم می‌گوید من پالوده و شربت شیرین نخورم، زیرا که به شکر وی قیام نتوانم نمود.

امام حسن فرمود که همسایهٔ تو آب سرد خورد. گفت: خورد. گفت: به شکر آن چگونه قیام می‌تواند نمود.

و باید که اگر شیرینی خرما باشد یا میوه‌ای که در جثه نزدیک به وی باشد یک یک خورد. زیرا که زیاده ازین علامت شره است.

و باید که طاق خورد و خسته[1] و جِرمی که جدا شود اگر جایی باشد که از مجلس بیرون توان انداخت بیرون اندازد، والّا در پیش خود یا طبق جمع نسازد، بلکه در دست نگاه دارد یا بر گوشهٔ مندیل بندد.

فصل سیم

در بیان آدابی که بعد از طعام خوردن مرعی باید داشت

چون از طعام خوردن فارغ شود اختتام به نمک نماید، چنانچه گذشت. بعد از آن خادم نمکها در نمکدان جمع ساخته سفره از پیش اهل مجلس در پیش مقدّم جمع سازد و در زیر بغل چپ گیرد و در صف نعال ایستاده بگوید: آمین و مقدّم حمد و شکر منعم به جای آورد، چنانچه [۲۴۵ الف] حقّ سبحانه فرماید: ﴿کُلُوا مِنْ رِزْقِ رَبِّکُمْ وَاشْکُرُوا له﴾. یعنی: بخورید از طعامهای حلال که حضرت ذوالجلال روزی شما کرده و شکرگزاری[2] رازق به جای آورید.

و در صحیح مسلم آمده که رسول ـ صلعم ـ فرمود که به درستی که خدای تعالی هرآینه راضی می‌شود از بنده‌ای که چون طعام خورد حمد گوید به آن طعام، و چون بیاشامد شکر گوید به آن آشامیدن.

---

۱. (= هسته) مرسوم گویش و املائی قدیم است.

۲. اصل: شکرگذاری.

و بعضی از ادعیه‌ای که از آن حضرت ـ صلعم ـ مروی است که بعد از طعام خوانده، تفصیل کرده می‌شود.

در صحیح بخاری از ابی امامه ـ رضی اللّه عنه ـ روایت کرده که آن حضرت ـ صلعم ـ بعد از طعام این دعا می‌فرمود که الحمدُ لِلّهِ حَمداً کثیراً طَیِّباً مُبارکاً فِیه غَیْرَ مکفیٍّ وَ لَا مُوَدَّع وَ لَا مُسْتَغْنیً عنهُ رَبّنا.

و در روایتی آمده که بعد از طعام این دعا می‌فرمود که اَلحَمد لِلّهِ الّذی کَفَیْنا وَ أروَانا غَیْرَ مکفیٍ وَ لا مَکفُورٍ.

و در سنن ابی داود و شمایل ترمذی از ابی‌سعید خدری ـ رضی اللّه عنه ـ مروی است که رسول ـ صلّی اللّه علیه و سلّم ـ بعد از فراغ [از] طعام این دعا می‌خواند که الحَمد لِلّهِ الّذی اَطْعَمَنَا وَ سَقَانَا وَ جَعَلْنَا مُسْلِمِینَ.

و نسایی و ابوداود [ترمذی] از ابوایّوب انصاری روایت کرده‌اند که رسول ـ صلعم ـ بعد از طعام این دعا می‌فرمود که الحَمد لِلّهِ الّذی أطْعَمَ وَ سَقَی و سَوَّغَهُ وَ جَعَلَ لَهُ مَخْرجاً.

در سنن نسائی و کتاب ابن السنّی [۲۴۵ ب] آورده که عبدالرحمن بن جسرالتابعی گفته: شنیدم از خادمی که هشت سال در خدمت آن حضرت بوده که چون طعام به نزدیک آن حضرت حاضر شدی می‌فرمود که بسم اللّه، و چون از طعام خوردن فارغ گشتی می‌فرمود که اللّهم لَطَعَمْتَ وَ سَقَیْتَ و أغنیت و أقنیت و هدیت و أحْییتَ فلک الحمد علی ما أعْطَیتَ.

و در سنن ابی داود ترمذی و ابن ماجه از معاذبن انس روایت کرده رسول ـ صلعم ـ فرمود که هرکس طعام خورد پس بگوید: الحمدُ لِلّهِ الّذِی أطْعَمَنِی هذا وَ رَزَقَنِیه مِنْ غَیْرِ حَوْلٍ مِنّی وَ لَاقُوَّةٍ، بیامرزد خدای تعالی گناهان گذشتهٔ او را.

و امام در احیا آورده که چون طعام حلال بخورد بگوید: اَلْحَمدُ لِلّهِ الّذی بِنِعْمَتِهِ تَتِمُّ الصَّالِحاتُ وَ تَنْزِلُ البَرَکَات اللّهُمَّ أطْعَمْتَنا طَیِّباً وَ اسْتَعْمِلنا صَالِحاً اجْعَلْهُ عَوْناً لَنا

عَلی طاعَتِک وَ نَعُوذُ بِکَ أنْ نَسْتَعِینَ بِهِ عَلی مَعْصِیَتِکَ.

و اگر طعام با شبهه بخورد بگوید: الحمد للّه الّذی عَلَی کُلِّ حَالٍ، اللّهُمَّ لَا تَجْعَلْهُ قُوَّةً لَنَا عَلَی مَعْصِیَتِکَ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحمَّدٍ.

و باید که از طعام شبهه خوردن اندوهناک باشد.

و باید که بعد از طعام سورهٔ الاخلاص و سورهٔ لایلاف قریش بخواند.

و چون طعام غیر بخورد باید که از برای وی دعای خیر کند و بگوید: اللّهُمَّ بَارِکْ لَهُ فِیما [۲۴۶ الف] رَزَقْتَهُ وَ یَسِّرْ لَهُ أنْ یَفْعَلَ مِنْهُ خَیْراً وَ قَنِّعْهُ بِمَا أعْطَیْتَهُ وَ اجْعَلْنا وَ إیَّاهُ مِنَ الشّاکِرِینَ.

وَ چون روزه بگشاید نزد کسی بگوید: أفْطَرَ عِنْدَکُم الصَّائِمُونَ وَ أکَلَ طَعامَکُمُ الْأبرارُ وَ صَلَّتْ عَلَیْکُمُ الملائِکَة.

و باید که بعد از طعام بسیار استغفار کند.

و امام در احیا به این مجموع تصریح فرموده، و در حدیث وارد شده که اگر به نسبت تو کسی اِحسانی کند چون در مقابلهٔ آن نیکویی بگویی: جَزاکَ اللّهُ خَیراً مکافات آن احسان کرده باشی.

و باید که بعد از دعا جهت خشنودی خدا ـ جَلّ و علا ـ و شکرگزاری[1] نعما و صفای خاطرها و سلامتی **شیخ** و اولاد و اصحاب و متعلّقان وی و جهت سلامتی پادشاهان اسلام تا حقّ سبحانه ایشان را به داد و عدل و انصاف و رعیّت‌پروری و تقویت شرع و دین بدارد فاتحهٔ فایحه بخواند.

بعد از آن ترویح رُوح **مشایخ سلسله** و جمیع اولیاءاللّه و سایر عباداللّه اخلاص و تکبیر بخواند، و ترویح روح مبارک حضرت مصطفی صلوات فرستد.

و در تحفة‌الصلوات آورده که یکی از مواضع صلوات بعد از طعام خوردن است بعد از آن که باید که خلال کند و خلال کردن از چوب بید مستحبّ است، چنانچه در کنز السُّنن مذکور است.

---

۱. اصل: شکرگذاری.

و از هشت چوب خلال کردن موجب خلل و مورث عِلل است: [۲۴۶ ب] چوب خرما و انار و مرود[۱] و ریحان و سپست[۲] و گز و جاروب و نَی.

در عوارف آورده که رسول ـ صلعم ـ فرموده: تَخَلَّلُوا فَإنَّهُ نَظافَةٌ وَ النَّظافَةُ تَدْعُوا إلَى الإيمان وَالْإيمانُ مَعَ صاحِبِهِ فِي الجَنَّة، یعنی رسول ـ صلعم ـ فرموده: خلال کنید به درستی که خلال کردن، سبب نظافت و طهارت و پاکیزگی ...[۳]، و طهارت علامت و داعی ایمان و ایقان است و ایمان برندهٔ صاحب...[۴] است به صدر جنان.

و باید که خادم خلال به فرجهٔ رُتب که فرجهٔ دویم[۵] از جانب خنصر گرفته به کسی که خلال نداشته باشد عرض کند و گیرنده به همین طریقه گرفته بگوید بَشَّرَكَ اللّٰه بِدُخُولِ الجَنَّةِ. و باید که خلال به طریقی که گرفته باز دهد.

و در خلال کردن ابتدا از جانب راست کند به مقتضی بشارت إنَّ اللّٰهَ يُحِبُّ التَّيامُن.

و آنچه به زبان از بن دندان بیرون آید می‌توان خورد و آنچه به خلال حاصل شود نشاید خورد. چون در آن توهّم خون می‌تواند بود و نیز از رایحهٔ کریهه عاری نخواهد بود.

بعد از آن مسواک کند. و در حدیث وارد شده که السّواكُ مُطَهِّرَةٌ لِلغَم مَرضاتٌ لِلرَّبِّ، یعنی: مسواک کردن سبب پاکیزگی دهان و موجب رضای رحمان است.

و از حضرت **مخدومی** مرحومی ـ روّح‌اللّٰه روحه ـ مسموع شده که مسواک بعد از طعام افضل است از چهارصد هزار بنده که در راه خدای آزاد کند. [۲۴۷ الف]

و از **استاد بزرگوار خود** نقل می‌فرمودند که بعضی از روی تعجّب از وجه این روایت از ایشان سؤال فرمودند. جواب فرمودند که فضل و رحمت حقّ سبحانه بسیار است، و وجه این روایت آن می‌تواند بود که همچنان که ادای یک فرض از

---

۱. کذا (= امرود)　۲. (= یونجه)　۳ و ۴ و ۵. یک کلمه سیاه شده است.

روی ثواب زیاده است از نوافل کثیره ادای یک سنّت نیز از روی ثواب زیاده است از ثواب نوافلِ کثیرهٔ غیر مظنونه، و مراد از ذکر چهارصد هزار کثرت باشد.

بعد از آن مسواک و خلال را بشوید به طریقی که مذکور شد. دست و دهان نیز بشوید و دست به مندیل پاک کند. و بعد از آن خادم آب به دست راست گرفته پشت دستِ چپ بر پشت نهاده، به مقدّم عرض نماید، و از جانب دست راست مقدّم گرفته بر یسار وی ختم کند.

و باید که دستهٔ کوزه را به جانب گیرنده کند و از موضع شکستهٔ کوزه آب نخورد که رسول ـ صلعم ـ ازین نهی فرموده.

و در باب آب خوردن بعد از طعام مبالغهٔ تمام است.

و آب خوردن به تأنّی سنّت و به شتاب خوردن بدعت است.

و در کنزالعباد گفته که تف جگر از آن پیدا می‌شود و هر کس طعام کسی خورد و بعد از آن آب نخورد در حقّ صاحب طعام ظلم کرده باشد.

و حکایت کنند که یکی از بزرگان دین طعام کسی خورد و به فراموشی آب نخورد و برفت. بعد از قطع مسافت چند فرسخ راه به یادش آمد؛ برگشته به خانهٔ وی آمد و آب خورد و عذرخواهی کرد [۲۴۷ ب] که نخواستم که در حقّ تو ظلم واقع شود.

و در احیا از ابوسلیمان دارانی روایت کرده که فرمود خوردن طعام ابرار سبب رضای پروردگار است و تمامی این نعمت به خوردن آب خوشگوار است بعد از آن.

و نیز از بعضی بزرگان مروی است که هر کس مهمان کند برادران را و طعام لذیذ و آب خنک دهد ایشان را، پس به درستی که کامل گردانیده مهمانداری خود را.

و نیز امام در احیا حکایت کند که عزیزی جمعی را مهمان ساخت. بعد از طعام هر یک را چند درم اعطا کرد. بعضی از حکیمان گفتند که به این احتیاج نبود، إذا کانَ خُبْزُکَ جَیِّداً وَ مَآءُکَ بارِداً وَ خلُّکَ حَامِضاً فهُوَ کِفایَةٌ. یعنی: چون نان تو خوب و آب

تو مرغوب است و سرکهٔ تو دلکش است، همین بس است.

و بدان که از آداب آب خوردن و شیر و شربت آشامیدن یکی آن است که نشسته بیاشامد.

و بعضی از علما برآنند که آب خوردن برپا مکروه است، مگر از سه آب: آب زمزم و آب بقیهٔ وضو و آب سبیل.

و بعضی برآنند که مکروه نیست، زیرا که از رسول ـ صلعم ـ واقع شده.

ادب دیگر آن است که به سه نَفَس بیاشامد: در اوّل شرب بسم اللّه گوید، و در آخر شرب الحمد للّه گوید، و در نفس دوم الحمد للّه ربّ العالمین گوید، و در نفس سیم الحمد للّه رَبّ العالمین الرَّحمن الرَّحِیم گوید. بعد از آن بگوید: الحَمدُ لِلّهِ الَّذِی جَعَلَهُ عَذْباً فُرَاتاً بِرَحْمَتِهِ [۲۴۸ الف] وَ لَم یَجْعَلْهُ مِلْحاً أُجَاجاً بِذُنُوبنا.

دیگر آن که در درون ظرفی که می‌آشامد نفس نزند.

و امام قرطبی گفته که اگر نفس نخواهد زد رواست آشامیدن به یک درکشیدن.

اما بعضی از علما گفته‌اند که ممنوع است مطلقاً، زیرا که این طریق شرب شیطان است.

دیگر آن که آب و شربت را از جانب راست بگرداند زیرا که در صحیح بخاری و مسلم از انس ـ رضی اللّه عنه ـ روایت کرده که قدح شیر پیش رسول ـ صلعم ـ آوردند بیاشامیدند و بر یسار آن حضرت امیرالمؤمنین ابوبکر صدّیق بود ـ رضی اللّه عنه ـ و بر یمین او اعرابی بود. پس امیرالمؤمنین عمر ـ رضی اللّه عنه ـ فرمود که یا رسول اللّه به ابوبکر عطا فرمای. رسول ـ صلّی اللّه علیه و سلّم ـ به اعرابی عطا فرمود و گفت: دست راست احقّ است.

و هم در صحیح بخاری و مسلم از سهل بن سعد روایت شده که قدح شیر پیش رسول ـ صلعم ـ آوردند و بر یمین آن حضرت غلامی بود خردتر اهل مجلس و بر یسار وی خالدبن الولید و جمعی از پیران صحابی ـ رضی اللّه عنهم ـ. ابن بطال گفته

که آن غلام فضل بن عبّاس بوده، و ابن حجر گفته که صواب آن است که عبدالله بن عبّاس بوده. رسول ـ صلعم ـ از آن بیاشامید، پس از آن فرمود که ای غلام اذن می‌کنی که این قدح به پیران دهم. غلام گفت: یا رسول الله! هرگز فضل خوردهٔ شما به دیگری ایثار نکنم. پس حضرت رسول ـ صلعم ـ آن قدح به آن غلام انعام فرمود.

و ابن جوزی ـ رحمه الله ـ گفته که حکمت در استئذان [۲۴۸ ب] آن حضرت ـ علیه السّلام ـ از آن غلام و عدم استئذان از اعرابی، چنانکه در حدیث سابق گذشت، آن است که اعرابی عالم به شیر نبوده، آن حضرت به جهت استیلاف و زیادتی[۱] میل اعرابی به ایمان بی‌استئذان آن شیر[۲] به اعرابی عطا فرمود و غلام چون از اهل اسلام و ایمان بود رعایت تعظیم و تکریم پیران نمود و بعد از استئذان به غلام انعام فرمود.

و شیخ ابن حجر ـ رحمه الله ـ در شرح بخاری سؤال کرده که اذن طلبیدن آن حضرت ـ صلّی الله علیه و سلّم ـ از غلام دلالت برآن می‌کند که اگر غلام اذن کردی آن شیر به پیران عطا می‌فرمود. پس لازم آید که ایثار درین قربت روا باشد، و حال آنکه قاعدهٔ کلیهٔ مشهوره است که لا ایثار فی القُرب، یعنی: روا نیست ایثار در قربتها.

و امام الحرمین در ادای این معنی این عبارت فرموده که لاَ یَجُوزُ التَّبَرُّع فِی العِبَادَاتِ وَ یَجوزُ فِی غَیرِها. یعنی: روا نیست تبرّع در عبادات و رواست در غیر عبادات.

و بر امام شبهه کرده‌اند که عبادت به مقصود وافی نیست زیرا که قر[بت] اعم است از عبادات.

و هم شیخ ابن حجر ـ رحمه الله ـ در شرح بخاری آورده که اگر کسی سؤا ل کند که ایثار قربت در بعضی مواضع واقع شده [۲۴۹ الف] مثل آن که رواست کسی را که در خلف صف اوّل تنها ایستاده در وقت جماعت کسی را از صف اوّل به صف دوم

---

۱. اصل: زیاتی.   ۲. اصل: + یک کلمه ناخوانا.

کشد تا تنها نباشد و درین صورت ایثارِ قربت شده، زیراکه مجذوب به جهت جاذب صف اوّل راکه محل قربت است گذاشته و ایثار نموده.

جواب آن است که درین صورت ایثار قربت نیست؛ زیراکه مراد از ایثار اعطای چیزی است که معطی مستحق است آن را به غیر خود، و درین صورت مجذوب چیزی به جاذب اعطا نکرده که خود مستحق آن بوده. غایت امر آن است که مصلحت غیر خود بر خود ترجیح کرده.

و شیخ جزری ـ رحمه اللّٰه ـ فرموده که مختار نزد محقّقان آن است که ایثار در قربت رواست و به همین حدیث استدلال نموده که اگر ایثار قربت روا نبودی حضرت ـ صلّی اللّٰه علیه و سلّم ـ از آن غلام استئذان ننمودی.

و نیز عایشه ـ رضی اللّٰه عنها ـ مدفنی راکه از برای خود مقرّرکرده بود در جوار آن حضرت به امیرالمؤمنین عمر ـ رضی اللّٰه عنه ـ ایثار نفرمودی.

و شیخ ابن حجر سؤال کرده که میان دو حدیثِ گذشته که در صحیحین یکی از انس و دیگری از سهل بن سعد مروی است و میان حدیثی که از ابن عبّاس بِسَنَدٍ قویٍّ [۲۴۹ ب] روایت کرده شده بود که[۱] [به] رسول ـ صلّی اللّٰه علیه و سلّم ـ [۲] چون آب داده می‌شد می‌فرمود: اِبدَأُوا بالکبر. یعنی: ابتداکنید به بزرگ. به حسب ظاهر تعارض است و جواب فرموده که می‌تواند بود که مراد از بزرگ بزرگتر مجلس باشد، یعنی ابتداکنید به مقدّم و بزرگتر مجلس. یا آن که ابتدا به کبیر مخصوص باشد به آن که تمامی قوم در یسار کبیر مجلس باشند، یا پس پشت وی، یا در محاذی وی. پس تعارُض مندفع گشت.

بر رای صواب اولوا الألباب مخفی نماند که دو صورت دیگر باقی مانده که تعارض نیست که اگر شیخ ـ رحمه اللّٰه ـ به وی تعرّض کردی مناسب می‌بود: یکی

---

۱. اصل: که بود. ۲. اصل: + که.

آن که بزرگان قوم همه بر دست راست مقدّمِ مجلس باشند و خردان بر دست چپ، و صورت دیگر آن که صغیران در یمین مقدّم مؤخّر باشند از کبیران که درین دو صورت نیز تعارض نیست، واللّه تعالی أعلم.

بعد از رعایت این آداب بی‌توقّف از آن خانه به اذن میزبان بیرون آیند.

و باید که صاحب‌خانه به مشایعهٔ ایشان تا در خانه بیرون آید زیرا که سنّت است.

بعد از آن میزبان شُکرِ توفیق نعمت مهمانداری به تقدیم رساند و به آنچه صرف شده [۲۵۰ الف] محزون نباشد که حقّ سُبحانه هر دیناری را صدهزار عوض می‌دهد.

و روایت کنند که مَلِکی است در آسمان که در حقّ مُنفِقان این منادی می‌کند که:

بیت

کای خدایا مُنْفقان را نیک دار　　　هر درمشان را عوض ده صدهزار

و یقین باید دانست که هر چه در دست اوست فانی است و آنچه در راه خدای تعالی صرف نموده باقی است، به حکم کریمهٔ ﴿مَا عِنْدَکُمْ یَنْفَدُ وَ مَا عِنْدَاللّٰهِ بَاقٍ﴾.

و در ترمذی از عایشه ـ رضی اللّه عنها ـ روایت کرده که شاتی بکشتند. پس رسول ـ صلّی اللّه علیه و سلّم ـ فرمود که چه باقی مانده از شاة. من گفتم که باقی نمانده مگر شانه‌ای. رسول ـ صَلّی اللّه علیه و سلّم ـ فرمود که تمام باقی مانده مگر شانه‌ای، حقّ سبحانه مذاق جان همگنان را به حلاوت انفاق شیرین کناد و همه را توفیق نعمت مهمانداری رفیق گرداناد.

بحُرمةِ محمّدٍ و آله الأمجاد.

نمایه‌ها

۱. آیات

۲. احادیث و روایات

۳. عبارتهای دعایی و سخنان بزرگان

۴. اشعار فارسی

۵. اشعار عربی

۶. اشخاص

۷. کتابها

۸. خوردنیها، ابزارهای سفره، واژه‌های مهجور

۹. مکانها و طایفه‌ها

فهرست آثار منتشر شدهٔ مرکز پژوهشی میراث مکتوب
به ترتیب شمارهٔ ردیف

۱. **بخشی از تفسیری کهن به پارسی** / ناشناخته (حدود قرن چهارم هجری)؛ تصحیح دکتر سید مرتضی آیةالله زاده شیرازی

۲. **فرائد الفوائد در احوال مدارس و مساجد** / محمد زمان تبریزی؛ تصحیح رسول جعفریان

۳. **جغرافیای نیمروز** / ذوالفقار کرمانی (قرن ۱۳ ق.)؛ تصحیح عزیزالله عطاردی

۴. **تاج‌التراجم فی تفسیرالقرآن للأعاجم** / ابوالمظفّر اسفراینی (قرن ۵ ق.)؛ تصحیح نجیب مایل هروی و علی اکبر الهی خراسانی

۵. **فواید راه آهن** / محمّد کاشف (قرن ۱۳ ق.)؛ تصحیح محمّد جواد صاحبی

۶. **نزهةالزاهد** / ناشناخته؛ تصحیح رسول جعفریان

۷. **آثار احمدی** / احمد بن تاج‌الدین استرابادی (قرن ۱۰ ق.)؛ تصحیح میرهاشم محدّث

۸. **دیوان حزین لاهیجی** / حزین لاهیجی (قرن ۱۲ ق.)؛ تصحیح ذبیح‌الله صاحبکار

۹. **تذکرة المعاصرین** / حزین لاهیجی (قرن ۱۲ ق.)؛ تصحیح معصومه سالک

۱۰. **فتح‌السبل** / حزین لاهیجی (قرن ۱۲ ق.)؛ تصحیح ناصر باقری بیدهندی

۱۱. **مرآت الأکوان** / احمد حسینی اردکانی (قرن ۱۳ ق.)؛ تصحیح عبدالله نورانی

۱۲. **تسلیة العباد در ترجمهٔ مسکّن الفؤاد شهید ثانی** / ترجمهٔ مجدالأدباء خراسانی (قرن ۱۳ ق.)؛ تصحیح محمدرضا انصاری

۱۳. **ترجمهٔ المدخل الیٰ علم احکام‌النجوم** / ابونصر قمی (قرن ۴ ق.)؛ از مترجمی ناشناخته؛ تصحیح جلیل اخوان زنجانی

۱۴. **فیض الدموع** / بدایع نگار (قرن ۱۳ ق.)؛ تصحیح اکبر ایرانی قمی

۱۵. **مصابیح‌القلوب** / حسن شیعی سبزواری (قرن ۸ ق.)؛ تصحیح محمد سپهری

۱۶. **الجماهر فی الجواهر** / ابوریحان البیرونی (قرن ۵ ق.)؛ تحقیق یوسف الهادی

۱۷. **تحفةالمحبّین** / یعقوب بن حسن سراج شیرازی (قرن ۱۰ ق.)؛ به‌اشراف محمد تقی دانش پژوه؛ تصحیح کرامت رعنا حسینی و ایرج افشار

۱۸. **عیار دانش** / علینقی بهبهانی؛ به کوشش دکتر سید علی موسوی بهبهانی

۱۹. **قاموس البحرین** / محمّد ابوالفضل محمّد؛ تصحیح علی اوجبی

۲۰. **مجمل رشوند** / محمد علی خان رشوند (قرن ۱۳ ق.)؛ تصحیح دکتر منوچهر ستوده و عنایت الله مجیدی

۲۱. **شرح القبسات** / میر سید احمد علوی؛ تحقیق حامد ناجی اصفهانی

۲۲. **ترجمهٔ تقویم‌التواریخ** / حاجی خلیفه (قرن ۱۱ ق.)؛ از مترجمی ناشناخته؛ تصحیح میرهاشم محدّث

۲۳. **تفسیر الشهرستانی المسمی مفاتیح‌الاسرار و مصابیح‌الابرار** / الامام محمد بن عبدالکریم الشهرستانی (قرن ۶ ق.)؛ تصحیح دکتر محمدعلی آذرشب

۲۴. **انوارالبلاغه** / محمد هادی مازندرانی، (قرن ۱۲ ق.)؛ تصحیح محمدعلی غلامی‌نژاد

۲۵. **جغرافیای حافظ ابرو (۳ ج)** / حافظ ابرو (قرن ۹ ق.)؛ تصحیح صادق سجادی

۲۶. **تائیّهٔ عبدالرحمان جامی** / تصحیح دکتر صادق خورشا

۲۷. **رسائل دهدار** / محمد دهدار شیرازی (قرن ۱۰ ق.)؛ تصحیح محمد حسین اکبری ساوی

۲۸. **تحفةالأبرار فی مناقب الائمةالأطهار** / عمادالدین طبری (زنده در ۷۰۱ ه. ق)؛ تصحیح سید مهدی جهرمی

۲۹. **شرح دعای صباح** / مصطفی خوئی؛ تصحیح اکبر ایرانی قمی

۳۰. **نبراس الضیاء و تسواء السواء فی شرح باب**

البداء و اثبات جدوی الدعاء / المیر محمد باقر الداماد (المتوفی ۱۰۴۱ ق.)؛ تحقیق حامد ناجی اصفهانی
۳۱. **ترجمهٔ اناجیل اربعه** / میرمحمد باقر خاتون‌آبادی (۱۰۷۰ - ۱۱۲۷ ق.)؛ تصحیح رسول جعفریان
۳۲. **عین‌الحکمه** / میر قوام‌الدین محمّد رازی تهرانی (قرن ۱۱ ق.)؛ تصحیح علی اوجبی
۳۳. **عقل و عشق، یا، مناظرات خمس** / صائن الدین تُرکهٔ اصفهانی (۷۷۰ - ۸۳۵ ق.)؛ تصحیح اکرم جودی نعمتی
۳۴. **احیای حکمت (۲ ج)** / علیقلی بن قرچغای خان (قرن ۱۱ ق.)؛ تصحیح فاطمه فنا
۳۵. **منشآت میبدی** / قاضی حسین بن معین‌الدین میبدی؛ تصحیح نصرت الله فروهر
۳۶. **کیمیای سعادت** / میرزا ابوطالب زنجانی؛ تصحیح دکتر ابوالقاسم امامی
۳۷. **النظامیّة فی مذهب الامامیّة** / خواجگی شیرازی؛ تصحیح علی اوجبی
۳۸. **شرح منهاج الکرامه فی اثبات الامامه علاّمهٔ حلّی** / تألیف علیّ الحسینی المیلانی
۳۹. **تقویم الایمان** / المیر محمد باقر الداماد؛ تحقیق علی اوجبی
۴۰. **التعریف بطبقات الامم** / قاضی صاعد اندلسی (قرن ۵ ق.)؛ تصحیح دکتر غلامرضا جمشید نژاد اوّل
۴۱. **رسائل حزین لاهیجی** / حزین لاهیجی (قرن ۱۲ ق.)؛ تصحیح علی اوجبی، ناصر باقری بید هندی، اسکندر اسفندیاری و عبدالحسین مهدوی
۴۲. **رسائل فارسی** / حسن لاهیجی (قرن ۱۱ ق.)؛ تصحیح علی صدرائی خوئی
۴۳. **دیوان ابی‌بکر الخوارزمی** / ابوبکر الخوارزمی (قرن ۴ ق.)؛ تحقیق الدکتور حامد صدقی
۴۴. **رسائل فارسی جرجانی** / ضیاءالدین جرجانی؛ تصحیح دکتر معصومه نور محمدی
۴۵. **دیوان غالب دهلوی** / اسدالله غالب دهلوی (قرن ۱۳ ق.)؛ تصحیح دکتر محمدحسن حائری
۴۶. **حکمت خاقانیه** / فاضل هندی؛ با مقدمهٔ دکتر غلامحسین ابراهیمی دینانی، تصحیح دفتر نشر میراث مکتوب
۴۷. **لطایف الأمثال و طرایف الأقوال** / رشیدالدین وطواط؛ تصحیح حبیبه دانش‌آموز
۴۸. **تذکرةالشعراء** / مطربی سمرقندی (قرن ۱۰ - ۱۱ ق.)؛ تصحیح اصغر جانفدا، علی رفیعی علامرودشتی
۴۹. **روضةالأنوار عباسی** / ملامحمّد باقر سبزواری؛ تصحیح اسماعیل چنگیزی اردهایی
۵۰. **راحةالارواح و مونس الاشباح** / حسن شیعی سبزواری (قرن ۸ ق.)؛ تصحیح محمد سپهری
۵۱. **تاریخ بخارا، خوقند و کاشغر** / میرزا شمس بخارایی؛ تصحیح محمد اکبر عشیق
۵۲. **خریدةالقصر و جریدةالعصر (۳ ج)** / عمادالدین الاصفهانی (قرن ۶ ق.)؛ تحقیق الدکتور عدنان محمد آل طعمه
لوح فشرده (CD) دوره سه جلدی
۵۳. **ظفرنامهٔ خسروی** / ناشناخته (قرن ۱۳ ق.)؛ تصحیح دکتر منوچهر ستوده
۵۴. **تاریخ آل سلجوق در آناطولی** / ناشناخته (قرن ۸ ق.)؛ تصحیح نادره جلالی
۵۵. **خرابات** / فقیر شیرازی (قرن ۱۳ ق.)؛ تصحیح منوچهر دانش‌پژوه
۵۶. **محبوب القلوب (ج ۱)** / قطب الدین الاشکوری؛ تحقیق الدکتور ابراهیم الدیباجی - الدکتور حامد صدقی
۵۷. **دیوان جامی (۲ ج)** / عبدالرحمان جامی (۸۱۷ - ۸۹۷ هـ. ق.)؛ تصحیح اعلاخان افصح‌زاد
۵۸. **مثنوی هفت اورنگ (۲ ج)** / عبدالرحمان جامی (۸۱۷ - ۸۹۸ هـ. ق.)؛ تصحیح جابلقا دادعلیشاه، اصغر جانفدا، ظاهر احراری، حسین احمد تربیت و اعلاخان افصح‌زاد
۵۹. **نقد و بررسی آثار و شرح احوال جامی** / تألیف اعلاخان افصح‌زاد
۶۰. **فهرست نسخه‌های خطّی مدرسهٔ علمیّهٔ نمازی خوی** / تألیف علی صدرائی خوئی
۶۱. **منهاج الولایة فی شرح نهج‌البلاغة (۲ ج)** /

ملّا عبدالباقی صوفی تبریزی (قرن ۱۱ ق.)؛ تصحیح حبیب الله عظیمی

۶۲. **فهرست نسخه‌های خطّی مدرسهٔ خاتم‌الانبیاء (صدر) بابل** / تألیف علی صدرائی خوئی، محمود طیّار مراغی، ابوالفضل حافظیان بابلی

۶۳. **تحفة‌الأزهار و زلال الأنهار فی نسب أبناء الأئمة الأطهار (۴ ج)** / ضامن بن شدقم الحسینی المدنی؛ تحقیق کامل سلمان الجبوری

۶۴. **القند فی ذکر علماء سمرقند** / نجم الدین النسفی؛ تحقیق یوسف الهادی

۶۵. **شرح ثمرهٔ بطلمیوس** / خواجه نصیرالدین طوسی؛ تصحیح جلیل اخوان زنجانی

۶۶. **کلمات علیهٔ غرّا** / مکتبی شیرازی؛ تصحیح دکتر محمود عابدی

۶۷. **مکارم الاخلاق** / غیاث الدین خواندمیر؛ تصحیح محمد اکبر عشیق

۶۸. **فروغستان** / محمد مهدی فروغ اصفهانی؛ تصحیح ایرج افشار

۶۹. **مرآة الحرمین** / ایوب صبری پاشا؛ ترجمهٔ عبدالرسول منشی؛ تصحیح جمشید کیان‌فر

۷۰. **نامه‌ها و منشآت جامی** / عبدالرحمان جامی؛ تصحیح عصام‌الدین اورونبایف و اسرار رحمانف

۷۱. **بهارستان و رسائل جامی** / عبدالرحمان جامی؛ تصحیح اعلاخان افصح‌زاد، محمد جان عمرأف و ابوبکر ظهورالدین

۷۲. **سعادت نامه یا روزنامهٔ غزوات هندوستان** (فارسی) / غیاث الدین علی یزدی؛ تصحیح ایرج افشار

۷۳. **جواهر الاخبار** / بوداق منشی قزوینی؛ تصحیح محسن بهرام‌نژاد

۷۴. **شرح الاربعین** / القاضی سعید القمی؛ تحقیق نجفقلی حبیبی

۷۵. **مجموعه رسائل و مصنفات** / عبدالرزاق کاشانی؛ تصحیح مجید هادی‌زاده

۷۶. **خانقاه** / فقیر شیرازی؛ تصحیح منوچهر دانش‌پژوه

۷۷. **شرح دیوان منسوب به امیرالمؤمنین علی‌بن ابی‌طالب علیهما السلام** / میر حسین بن معین الدین میبدی یزدی؛ تصحیح حسن رحمانی و سید ابراهیم اشک شیرین

۷۸. **لطائف الإعلام في إشارات أهل الإلهام** / عبدالرزاق کاشانی؛ تحقیق مجید هادی‌زاده

۷۹. **جواهرالتفسیر** / ملاحسین واعظ کاشفی سبزواری، تصحیح دکتر جواد عباسی

۸۰. **راهنمای تصحیح متون** / نوشتهٔ جویا جهانبخش

۸۱. **دیوان الهامی کرمانشاهی** / میرزا احمد الهامی، تصحیح امید اسلام‌پناه

۸۲. **شرح نهج‌البلاغه نواب لاهیجی (۲ ج)** / میرزا محمد باقر نواب لاهیجانی، تصحیح دکتر سید محمد مهدی جعفری، دکتر محمد یوسف نیری

۸۳. **دیوان مخلص کاشانی** / میرزا محمد مخلص کاشانی، تصحیح حسن عاطفی

۸۴. **زبور آل داود** / سلطان هاشم میرزا، تصحیح دکتر عبدالحسین نوایی

۸۵. **مجموعه آثار حسام الدین خوئی** / حسن بن عبدالمؤمن خوئی، تصحیح صغریٰ عباس‌زاده

۸۶. **تذکرهٔ مقیم خانی** / محمد یوسف بیک منشی، تصحیح فرشته صرافان

۸۷. **سبع رسائل** علامة جلال الدین محمد دوانی؛ تحقیق و تعلیق دکتر سید احمد تویسرکانی

۸۸. **خلد برین** / محمد یوسف واله اصفهانی قزوینی، تصحیح میرهاشم محدث

۸۹. **ترجمهٔ فرحة الغری** / محمد باقر مجلسی (قرن ۱۱ ق)، پژوهش جویا جهانبخش

۹۰. **سراج السالکین** / گردآورنده ملامحسن فیض کاشانی؛ تصحیح جویا جهانبخش

۹۱. **الآثار الباقیة عن القرون الخالیة** / أبوریحان محمد بن أحمد البیرونی، تصحیح پرویز اذکایی

۹۲. **جذوات و مواقیت** / میر محمد باقر دادماد؛ علی اوجبی

۹۳. **دو شرح أخبار و ابیات و امثال عربی کلیله و دمنه** / فضل الله إسفزاری و مؤلفی ناشناخته، تصحیح بهروز ایمانی

۹۴. **هفت دیوان محتشم کاشانی** / کمال الدین محتشم کاشانی؛ دکتر عبدالحسین نوایی، مهدی صدری
۹۵. **بدایع الملح** / صدرالأفاضل خوارزمی؛ تصحیح دکتر مصطفی اولیایی
۹۶. **فهرست نسخه‌های خطی مدرسه امام صادق (ع) چالوس** / مقدّمه سید رفیع‌الدین موسوی؛ به کوشش محمود طیّار مراغی
۹۷. **کتاب الأدوار فی الموسیقی** / صفی الدین عبدالمؤمن بن یوسف بن فاخر الأرموی البغدادی
۹۸. **تحفة‌الملوک** / علی بن ابی حفص اصفهانی؛ تصحیح علی اکبر احمدی دارانی
۹۹. **مثنوی شیرین و فرهاد** / سرودهٔ سلیمی جرونی؛ تصحیح دکتر نجف جوکار
۱۰۰. **الإلهیات من المحاکمات بین شرح الإشارات** / لقطب الدین محمد بن محمد الرازی، تصحیح مجید هادی‌زاده
۱۰۱. **الأربعینیات لکشف أنوارالقدسیات** / القاضی سعید محمد بن محمد مفید القمی، تصحیح نجفقلی حبیبی
۱۰۲. **الصراط المستقیم فی ربط الحادث بالقدیم** / میر محمد باقر داماد، تصحیح علی اوجبی
۱۰۳. **اشراق اللاهوت فی نقد شرح الیاقوت** / عمیدالدین ابوعبدالله عبدالمطلب بن مجدالدین الحسینی العبیدلی، تصحیح علی اکبر ضیایی
۱۰۴. **دقائق التأویل و حقائق التنزیل** / ابوالمکارم محمودبن ابی‌المکارم حسنی واعظ، پژوهش جویا جهانبخش
۱۰۵. **گوهر مقصود** / مصطفی تهرانی (میرخانی)، به کوشش زهرا میرخانی
۱۰۶. **بلوهر و بیوذسف** / مولانا نظام، تصحیح محمد روشن
۱۰۷. **سندبادنامه** / محمدبن علی ظهیری سمرقندی، تصحیح محمد باقر کمال الدینی
۱۰۸. **تحفة‌الفتی فی تفسیر سورة هل أتی** / غیاث‌الدین منصور دشتکی شیرازی، تصحیح پروین بهارزاده
۱۰۹. **جهان دانش** / شرف‌الدین محمدبن مسعود مسعودی؛ تصحیح جلیل اخوان زنجانی
۱۱۰. **کلیات بسحق اطعمهٔ شیرازی** / مولانا جمال الدین ابواسحق حلاج اطعمه شیرازی معروف به بسحق اطعمه شیرازی؛ تصحیح منصور رستگار فسایی
۱۱۱. **محبوب القلوب (ج ۲)** / قطب الدین الاشکوری؛ تحقیق الدکتور ابراهیم الدیباجی - الدکتور حامد صدقی
۱۱۲. **تاریخ عالم آرای امینی** / فضل اللّه بن روزبهان خنجی اصفهانی؛ تصحیح محمد اکبر عشیق
۱۱۳. **روضة‌المنجمین** / شهمردان بن ابی‌الخیر رازی؛ مقدمه، تحقیق و تصحیح جلیل اخوان زنجانی
۱۱۴. **کلیات نجیب کاشانی** / نورالدین محمد شریف کاشانی؛ تصحیح اصغر دادبه و مهدی صدری
۱۱۵. **إشراق هیاکل النور لکشف ظلمات شواکل الغرور** / غیاث الدین منصور دشتکی شیرازی؛ تقدیم و تحقیق علی اوجبی
۱۱۶. **مجموعهٔ آثار عبداللّه خان قراگوزلو** / حاجی عبداللّه خان قراگوزلو امیر نظام همدانی؛ مقدمه، تصحیح و تعلیقات عنایت الله مجیدی
۱۱۷. **تعلیقه بر الهیات شرح تجرید ملّا علی قوشچی** / شمس‌الدین محمد بن احمد خفری؛ مقدمه و تصحیح فیروزه ساعتچیان
۱۱۸. **مرآت واردات** / محمد شفیع طهرانی (ره) مقدمه، تصحیح و تعلیقات دکتر منصور صفت‌گل
۱۱۹. **جواهرنامهٔ نظامی** / محمّدبن ابی‌البرکات جوهری نیشابوری، به کوشش: ایرج افشار، با همکاری: محمّدرسول دریاگشت
۱۲۰. **تاریخ رشیدی** / میرزا محمد حیدر دوغلات، تصحیح عباسقلی غفاری فرد
۱۲۱. **اسناد پادریان کَرمِلی** / بازمانده از عصر شاه عباس صفوی به کوشش دکتر منوچهر ستوده با همکاری ایرج افشار
۱۲۲. **تنکلوشا** / از مؤلّفی ناشناخته به ضمیمه مدخل

منظوم از عبدالجبار خجندی، مقدمه و تصحیح رحیم رضازاده ملک

۱۲۳. **دیوان غزلیات میرزا جلال الدین اسیر شهرستانی (اصفهانی)** / تصحیح و تحقیق غلامحسین شریفی ولدانی

۱۲۴. **جامع التواریخ: تاریخ افرنج، پاپان و قیاصره** / رشیدالدین فضل الله همدانی؛ تصحیح و تحشیه محمد روشن

۱۲۵. **زادالمسافر** /ناصرخسرو قبادیانی بلخی، شرح لغات و اصطلاحات سید اسماعیل عمادی حائری؛ تصحیح و تحقیق سید محمد عمادی حائری

۱۲۶. **جامع التواریخ: هند و سند و کشمیر** / رشیدالدین فضل الله همدانی؛ تصحیح و تحشیه محمد روشن

۱۲۷. **شرح نظم الدر** / صائن الدین علی بن محمد ترکه اصفهانی (۷۷۰ ـ ۸۳۵ هـ. ق)؛ تصحیح و تحقیق اکرم جودی نعمتی

۱۲۸. **المختصر من کتاب السیاق لتاریخ نیسابور** / ابوالحسن الفارسی؛ تحقیق محمد کاظم المحمودی

۱۲۹. **جنگنامه کشم** / از سراینده‌ای ناشناس. و **جرون نامه** / سروده قدری؛ تصحیح و تحقیق محمد باقر وثوقی و عبدالرسول خیراندیش

۱۳۰. **تحلیة الارواح بحقائق الانجاح** /المنسوب الی کمال الدین عبدالرزاق الکاشانی؛ تحقیق علی اوجبی

۱۳۱. **خلاصة الاشعار و زبدة الافکار** (بخش کاشان) / میر تقی‌الدّین کاشانی؛ مصحح : عبدالعلی ادیب برومند و محمّد حسین نصیری کهنمویی

۱۳۲. **نسخهٔ خطی و فهرست‌نگاری در ایران** مجموعهٔ مقالات و جستارها به پاس قدردانی از زحمات سی سالهٔ فرانسیس ریشار؛ به کوشش احمدرضا رحیمی ریسه

۱۳۳. **جامع التواریخ: اغوز** / رشیدالدین فضل الله همدانی؛ تصحیح و تحشیه محمد روشن

۱۳۴. **اسکندرنامه:** (بخش ختا) / منسوب به منوچهرخان حکیم؛ تصحیح علی‌رضا ذکاوتی قراگزلو

۱۳۵. **جامع التواریخ (تاریخ اقوام پادشاهان ختای)** / تألیف رشیدالدین فضل الله همدانی؛ تصحیح و تحشیه محمد روشن

۱۳۶. **ختم الغرائب** خاقانی شروانی (تحفة العراقین) / نسخه برگردان به قطعه اصل نسخهٔ خطی شماره ۸۴۵ کتابخانهٔ ملی اتریش (وین) کتابت ۵۹۳ هـ ؛ به کوشش ایرج افشار

۱۳۷. **کتاب ایرانی** / چهار مقاله در مباحث متن‌پژوهی، نسخه‌شناسی و کتاب‌آرایی؛ فرانسیس ریشار؛ ترجمهٔ ع. روحبخشان

۱۳۸. **ماهتاب شام شرق** / گزاره و گزینه‌ی اندیشه‌شناسی اقبال / محمدحسین ساکت

۱۳۹. **ارج نامه حبیب یغمایی** / سید علی آل داود

۱۴۰. **دیوان اشراق** / میر محمدباقر میرداماد؛ پیشگفتار جویا جهانبخش / سمیرا پوستین‌دوز

۱۴۱. **متن‌شناسی شاهنامه‌ی فردوسی** / منصور رستگار فسایی

۱۴۲. **مجالس جهانگیری** / عبدالستار بن قاسم لاهوری / عارف نوشاهی و معین نظامی

۱۴۳. **تحسین و تقبیح ثعالبی** / مترجم محمدبن ابی‌بکر بن علی ساوی / عارف احمد الزغول

۱۴۴. **مسخرالبلاد** / محمّدیاربن عرب قطغان / نادره جلالی

۱۴۵. **ارشاد** / عبداللّه بن محمّد بن ابی‌بکر قَلانِسی نَسَفی / عارف نوشاهی

۱۴۶. **ارج نامهٔ ملک‌الشعراء بهار** / علی میرانصاری

۱۴۷. **مرآت الوقایع مظفری** / عبدالحسین خان ملک المورخین / دکتر عبدالحسین نوایی

۱۴۸. **سفارت‌نامهٔ خوارزم** / رضا قلی خان هدایت؛ جمشید کیان‌فر

۱۴۹. **تاریخ هرات** (نسخه برگردان) / مؤلف ناشناخته / محمدرضا ابویی مهریزی، محمد حسن میر حسینی با مقدمهٔ ایرج افشار

۱۵۰. **جامع التواریخ: بخش بنی‌اسرائیل** / رشیدالدین فضل الله همدانی؛ تصحیح و

تحشیه محمد روشن
۱۵۱. خلاصة‌الاشعار و زبدة‌الافکار (بخش اصفهان) / میر تقی‌الدّین کاشانی؛ مصحح: عبدالعلی ادیب برومند و محمّد حسین نصیری کهنمویی
۱۵۲. دربندنامه میرزا حیدر وزیراُف / به اهتمام جمشید کیان‌فر؛ با همکاری نوری محمدزاده
۱۵۳. خزائن الأنوار و معادن الأخبار / میر محمدرضا بن محمد مؤمن خاتون‌آبادی؛ تصحیح و تحقیق مریم ایمانی خوشخو.
۱۵۴. رباعیّات حکیم خیّام طربخانهٔ یار احمد رشیدی، رسالهٔ سلسلة‌الترتیب، خطبهٔ تمجید ابن سینا / با مقدمه و حواشی عبدالباقی گولپینارلی
۱۵۵. جامع‌التواریخ (تاریخ سامانیان و بویهیان و غزنویان) / رشیدالدین فضل اللّه همدانی؛ تصحیح و تحشیه محمد روشن.
۱۵۶. جامع‌التواریخ (تاریخ آل سلجوق) / رشیدالدین فضل اللّه همدانی؛ تصحیح و تحشیه محمد روشن.
۱۵۷. منتخب رسالات صفاءالحق / سید حسن مدنی همدانی گزینش، ویرایش و تعلیقات: علیرضا ذکاوتی قراگزلو
۱۵۸. دفتر اشعار صوفی / صوفی محمّد هروی (قرن نهم)؛ به کوشش: ایرج افشار
۱۵۹. تحفة‌السلاطین / محمدبن جابر انصاری؛ به کوشش احد فرامرز قراملکی، زینت فنی اصل و فرشته مسجدی
۱۶۰. تحفة‌الدستور (فرهنگ اعداد کلمات) / لطف‌اللّه بن عبدالکریم کاشانی؛ تصحیح مهدی صدری.
۱۶۱. شجرة‌الملوک (تاریخ منظوم سیستان) / سروده صبوری، ناصح و ظهیر؛ تحقیق، تصحیح و توضیحات منصور صفت‌گل.
۱۶۲. سلم السماوات / ابوالقاسم بن ابی حامد کازرونی؛ تصحیح عبدالله نورانی.
۱۶۳. بیان الحقایق / رشیدالدین فضل اللّه همدانی؛ تصحیح هاشم رجب‌زاده.
۱۶۴. قرآن فارسی کهن: تاریخ، تحریرها، تحلیل؛ سید محمد عمادی حائری
۱۶۵. اشرف التواریخ / محمد تقی نوری؛ تصحیح: سوسن اصیلی
۱۶۶. تفسير الشهرستاني (مفاتيح الأسرار و مصابيح الأبرار) (۲ ج) / محمد بن عبدالكريم شهرستاني؛ تحقيق و تعليق: محمد علي آذرشب
۱۶۷. ارج‌نامهٔ صادق کیا / عسکر بهرامی
۱۶۸. الإفادة فی تاریخ الأئمة السادة / ابوطالب یحیی بن حسین هارونی؛ تصحیح محمد کاظم رحمتی
۱۶۹. جامع‌التواریخ (تاریخ اسماعیلیان) / رشیدالدین فضل اللّه همدانی؛ تصحیح و تحشیه محمد روشن.
۱۷۰. فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ عمومی جمعیت نشر فرهنگ رشت / تألیف: محمد روشن
۱۷۱. روضة‌الانوار / خواجوی کرمانی؛ مقدمه، تصحیح و تعلیقات: محمود عابدی
۱۷۲. اليميني / فی اخبار دولة الملک یمین الدولة؛ ابی‌القاسم محمودبن ناصرالدولة ابی منصور سبکتکین؛ تألیف: محمد بن عبدالجبار العتبی؛ تحقیق: یوسف الهادي
۱۷۳. معرفت فلاحت (دوازده باب کشاورزی) / از عبدالعلی بیرجندی؛ به کوشش ایرج افشار
۱۷۴. چین‌نامه / ماتیو ریچی؛ ترجمه از متن لاتین محمد زمان؛ مقدمه، تصحیح، توضیح و مقابله با ترجمه‌های کهن چینی، انگلیسی و ایتالیایی از لو جین؛ پیشگفتار مظفر بختیار
۱۷۵. قانون شاهنشاهی / حکیم ادریس بن حسام‌الدین بدلیسی؛ تصحیح عبدالله مسعودی آرانی

۱۷۶. **برزونامه** سرودهٔ: شمس‌الدین محمد کوسج؛ تصحیح: اکبر نحوی

۱۷۷. **نزهة الأنفس و روضة المجلس** / ابوسعید محمد بن علی بن عبداللّه عراقی؛ تحقیق و تصحیح رمضان بهداد

۱۷۸. **رستم نامه** / سَراینده ناشناس؛ به کوشش سجّاد آیدنلو

۱۷۹. **رسالة فی استخراج جیب درجة واحدة** / موسی بن محمد قاضی‌زاده رومی؛ تصحیح، ترجمه و تحقیق فاطمه سوادی

۱۸۰. **شرح التّلویحات اللوحیة و العرشیة** / (۳ ج) ابن کمّونه، عزّ الدوله سعد بن منصور؛ تصحیح و مقدمه: نجفقلی حبیبی

۱۸۱. **قرآن کریم** / ترجمهٔ ابوالفضل رشیدالدین میبدی

۱۸۲. **تحفة‌العراقین**: ختم الغرایب / سرودهٔ خاقانی شروانی؛ به کوشش علی صفری آق‌قلعه

۱۸۳. **ساختار معنایی مثنوی معنوی** دفتر اوّل / سیّد سلمان صفوی؛ ترجمهٔ مهوش السادات علوی؛ با مقدمهٔ سیّد حسین نصر

۱۸۴. **علی نامه** (منظومه‌ای کهن) / از سراینده‌ای متخلّص به ربیع؛ با مقدمهٔ محمدرضا شفیعی کدکنی و محمود امیدسالار

۱۸۵. **ارج نامهٔ غلامحسین یوسفی** / محمّدجعفر یاحقّی

۱۸۶. **دستورالجمهور** فی مناقب سلطان العارفین ابویزید طیفور / احمدبن الحسین بن الشیخ الخرقانی؛ به کوشش: محمدتقی دانش‌پژوه و ایرج افشار

۱۸۷. **کتاب الابنیة عن حقایق الادویة** / ابومنصور موفّق بن علی هروی، سدهٔ پنجم هجری؛ با مقدمهٔ فارسی ایرج افشار و علی اشرف صادقی؛ ترجمهٔ فارسی مقدمهٔ زلیگمان مصطفی امیری؛ با مقدمهٔ انگلیسی برت گ. فراگنر / نصرت‌اللّه رستگار؛ کارل هولوبار؛ اِوا ایربلیش و محمود امیدسالار

Introduction

The Treatise *'Ādāb al-Muẕīfīn wa Zād al-'Ākilīn*, as evidenced by its name, is on the etiquette of eating, drinking and social gatherings. The treatise, probably unique in its kind, was written by an unknown author who has introduced himself in the preface of the treatise as Sultan Maḥmūd ibn Muḥammad ibn Maḥmūd. There is no account of his life in literary sources and biographies. However, from the contents of the treatise, he's found out to have been a learned man who was brought up in Trasnsoxiana as he mainly gives reference to the books and important ancient texts by the writers of that region. The author has dedicated the book to Khᵛājah Jamāl al-Dīn 'Aṭā' Allāh who seems to have been, like the author, the follower of one of the Sufi orders. The author mainly 006Dakes reference to the works of Sunni scholars, particularly from Ḥanafī and sometimes Shāfi'ī schools. Therefore, he might have been a follower of the Ḥanafī school himself.

The treatise is especially important in that its discussion of the etiquette of eating, drinking and social gathering can provide invaluable information on the social history and daily life of the people. In addition to decrees about lawful and forbidden foods, the treatise has extensive discussions of the etiquette of washing hands, licking fingers, using toothpicks, conversing during the meal, eating with others, and compliments paid to the young and the elderly at the table, serving the meal, etc. An interesting point is providing menus to advise the guests of the dishes served at the gathering, which reminds one of the European courtly customs. There is a special stress on the cleanliness in the treatise. The author has advised against cleaning the hands with even personal handkerchiefs, and recommends washing hands with water. The etiquette of washing hands in a social gathering is carefully described, and the Zoroastrian's custom is criticized. The book also contains valuable anthropological information. It describes social customs and beliefs of the people such as starting a meal with bread and then salt. This is a deeply-rooted custom which is still observed among some Iranian tribes.

There is only one known manuscript of the treatise which is kept at the library of 'Āyat Allāh Mar'ashī and has been used as the basis for the present edition.

In the Name of God, the Compassionate, the Merciful

Oceans of Iranian and Islamic culture lie in manuscript form. These manuscripts are not only the record of the achievements of our nation's great scholars, they are also testimonials to our unique national identity. It is, therefore, the duty of every generation of Iranians to protect and celebrate this priceless heritage and to spare no effort in restoring these records on which all studies of Iran's history and culture depend.

Many efforts towards better identification, study, and preservation of our country's manuscript collections have been launched. In spite of these efforts, and despite the fact that hundreds of books and treatises that deal with this important area of learning have been published, much remains undone. Thousands of books and treatises either linger as unidentified codices in Iranian and foreign libraries, or await publication. Others, although previously published, exist in unsatisfactory editions and need to be re-edited according to modern scholarly standards.

It is the duty of scholars and cultural organizations to undertake the important tasks of restoring and publishing these manuscripts. The Written Heritage Publication Center was established in 1995 in order to achieve this important cultural objective with the purpose of supporting the efforts of scholars, editors, and publishers who work in this field of learning. We hope that by suppoting scholarly work in this area, we can help make an essential collection of scholarly texts and sources available to the scholarly community that is engaged in the study of Iran's Islamic culture and civilization.

The importance and necessity of the revival and publication of manuscript treatises compelled us to publish them independently along with our other published works. In this way, we will provide researchers and scholars with a valuable collection on different subjects.

The Written Heritage Research Centre (Miras-e Maktoob)

'ĀDĀB AL-MUẒĪFĪN WA ZĀD AL-'ĀKILĪN

Sulṭān maḥmūd bin muḥammad bin maḥmūd

(Probably from the Second half of the 9th Century AH)

Compiled by

Iraj Afshar